فریاد و سکوت ملت

مجموعه گفتارها و اندیشه‌های یک وکیل کُرد



بهاء الدین ادب

فریاد و سکوت ملت

فریاد و سکوت ملت

بهاء الدین ادب

ادب، بهاءالدین، ۱۳۲۴ـ
فریاد و سکوت ملت: اندیشه‌ها و دیدگاههای یک نماینده کرد/ بهاءالدین ادب.ـ تهران دادار. ۱۳۸۲.
۴۲۴ ص. ۳۰۰۰۰ریال ISBN 964-8097-22-4
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. ادب، بهاءالدین، ۱۳۲۴ ـ -- نظریه‌های سیاسی و اجتماعی. ۲.نمایندگان مجلس. ۳. ایران. مجلس شورای اسلامی. ۴.ایران -- سیاست و حکومت،۱۳۷۶ـ . ۵. ایران -- اوضاع اجتماعی، ۱۳۷۶ -. الف. عنوان. ب.عنوان: اندیشه‌ها و دیدگاههای یک نماینده کرد
۴ف۱۴الف/DSR۱۶۷۰ ۹۵۵/۰۸۸۴
کتابخانه ملی ایران ۸۲-۸۵۹۸م



نشر و پژوهش دادار
نشانی: تهران، میدان جمهوری، خیابان ارومیه شرقی، کوچه مختاری، شماره ۱۵ تلفن: ۶۴۳۲۵۷۸ـ۶۴۲۸۲۹۸

فریاد و سکوت ملت

بهاءالدین ادب

● چاپ اول زمستان ۱۳۸۲ تهران ● شمارگان ۵۰۰۰ نسخه
● چاپ و صحافی دیدآور ● 50000 ـــ ،
شابک ۴ـ ۲۲ـ ۸۰۹۷ـ ۹۶۴ ISBN 964 - 8097 - 22 - 4

« به نام خداوند جان و خرد »

مجموعه حاضر را که تحت عنوان «فریاد و سکوت ملت» جمع آوری و تألیف شده است، تقدیم میدارم

به عموم هموطنان عزیز، خصوصاً تقدیم است به ملت رشید کرد و هر فرد کردی در هر کجای دنیا.

تقدیم به یاران، یاوران و دوستان عزیز و ارجمندم، اعم از کرد و غیر کرد که همواره و در تمام لحظات یار و حامی بنده بوده اند.

به ویژه تقدیم به همسر فهیم، صبور و فداکارم که دین بزرگی برگردن من دارد، یاری صمیمی که در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی این بنده نقش مثبت و به سزائی داشته است.

امید آنکه توانسته باشم با ادای وظیفه به عنوان یک وکیل گوشه ای از دین بزرگ خود را به ملت ادا کرده باشم.

خادم ملت، بهاء الدین ادب

فهرست مطالب

منافع ملی....شهامت نمایندگان ۱۳
«هفته‌ی وحدت، از حرف تا عمل» ۱۹
به کجا می‌رویم؟ چه باید کرد؟........................ ۲۳
«برای جوانان، چه باید کرد؟»........................ ۲۷
آسیب شناسی وفاق ملی........................ ۳۱
سکوت عمومی، در قبال نسل‌کُشی........................ ۳۹
روز کارگر، هفته معلم، شرط لازم و کافی؟!........................ ۴۷
مناطق کردنشین، پاره ناشناخته تن ایران زمین ۵۳
جوانان را، امروز دریابیم، فردا خیلی دیر است........................ ۵۷
پاسخ شایسته ژنرال مصطفی بارزانی، به یک سؤال........................ ۶۳
ملی‌گرایی! صفتی ممدوح یا مذموم؟........................ ۶۹
حکایت شنیدنی، پرواز وحشت!........................ ۷۳
کمک به بازسازی افغانستان؟ آری؟ یا نه؟ ۷۹
اقتدار مجلس، اقتدار ملت ۸۵
میراث‌های فرهنگی را پاس داریم........................ ۹۷
مشکلات اهل تسنن در ایران ۱۰۱

شهرها و روستاهای بی‌دفاع و ساختمان‌های غیر مقاوم ۱۱۱
دانش می‌گوید ۱۱۵
«آیا نهادهای مدنی، نهاد واقعی مدنی خواهند شد».......... ۱۱۹
بهره‌وری اندک، معضل کشور ۱۲۳
پدیده فرار ۱۲۷
فاصله شعار، تا عمل ۱۳۳
قتلهای مشکوک به بهانه قاچاق.................. ۱۳۹
پیام ملت ۱۴۳
قوانین نانوشته و حکومت پاسخگو.................. ۱۵۳
لوایح اصلاحی و میزان تاثیر گذاری.................. ۱۵۹
«مبارزه با مفاسد».......................... ۱۶۵
آشتی ملی ۱۶۹
«آزمون و دیگر هیچ»........................ ۱۷۳
دادستان کیست؟ ۱۷۷
سکوت ملت، فریاد است ۱۸۱
«چرا چنین شده است؟» ۱۸۵
تبعیض و آفات آن ۱۹۱
کردستان و مشکلات! با استعدادها و امکاناتش ۱۹۷
تنوع قومیت‌ها، تهدید یا فرصت؟.................. ۲۰۹
«مرعوب، مجذوب، معقول» کدامیک؟ ۲۱۷
«عدم شناخت جوان»........................ ۲۲۵
مگر، رأی ملت مهم است؟ ۲۲۹
بی‌اعتمادی، آفت منافع ملی ۲۳۵
«کردستان و صنعت»........................ ۲۴۱
خدمت به مردم، چگونه؟ ۲۴۵
سازمان ملل؟! یا سازمان دُوَل؟! ۲۵۱

رمز و راز موفقیت ۲۵۹
اهمیت بهای مسکن، کمتر از قیمت مرغ و تخم مرغ نیست ۲۶۵
طرح ضربتی اشتغال! موفق یا خیر؟........................ ۲۶۹
آیا زمان تغییر تاکتیک در مبارزه با آمریکا فرا نرسیده است؟.... ۲۷۳
نظرسنجی ملی، ضرورت روز ۲۷۹
روز «پاینده باد ایران»........................ ۲۸۳
شیفتگان خدمت یا تشنگان قدرت؟!........................ ۲۸۷
"مملکت در کفر می‌ماند، در ظلم نه!" ۲۹۱
"طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد"........................ ۲۹۵
"مسئول جهش قیمت مسکن کیست؟" ۲۹۹
نامه‌ای به ریاست محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ... ۳۰۷
متن سخنرانی در محل انجمن آثار و مفاخر........................ ۳۲۱
فرهنگی (بزرگداشت استاد هه‌ژار)
نطق قبل از دستور در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۲۳ .... ۳۲۷
در محل مجلس شورای اسلامی
نامه‌ای به سردبیر نشریه پیام امروز........................ ۳۳۳
جوابیه‌ای به بیانیه آقای هاشمی‌طبا........................ ۳۳۹
نامه‌ی سرگشاده به ریاست محترم مجلس شورای اسلامی ۳۴۷
متن نطق قبل از دستور مهندس بهاءالدین ادب، نماینده ۳۵۵
مردم شریف "سنندج، دیواندره،کامیاران، در مجلس
شورای‌اسلامی‌درجلسه روزیکشنبه مورخ ۸۰/۴/۶
متن نطق قبل از دستور مهندس بهاءالدین ادب، در تاریخ........ ۳۶۱
۱۳۸۰/۸/۱۶ در مجلس شورای اسلامی «عدالت و عبرت»
نامه‌ای به دبیر کل محترم کمیسیون حقوق بشر اسلامی ۳۶۷
متن سخنان... ۸۰/۱۱/۲۰ در مجلس (گرامیداشت........... ۳۸۱
و تجلیل از استاد ابراهیم یونسی)

متن سخنان بهاءالدین ادب، در جلسه مشترک مجلس و هیئت.... ۳۹۱
دولت با حضور رئیس جمهور محترم در مورخ ۸۱/۳/۸ به
عنوان نماینده فراکسیون نمایندگان کرد، در مجلس شورای اسلامی
نامه سرگشاده از یک وکیل به رئیس جمهور محترم............ ۳۹۵
مخالفت با لایحه بودجه سال ۱۳۸۲........................ ۴۰۱
متن نطق قبل از دستور مهندس بهاءالدین ادب،.............. ۴۱۷
نماینده کردستان در مجلس شورای اسلامی در
روز یکشنبه مورخ ۸۲/۹/۲

مَقالہ ہا

"مقالاتی که در این کتاب از نظر خوانـنده مـحترم مـی‌گذارد، در برخی از روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور به چاپ رسیده است که در ذیل صفحهٔ عنوان هر مقاله، نام، تاریخ و صفحه آن نشریه درج شده است"

منافع ملی....شهامت نمایندگان[1]

"منافع ملی در گرو حمایت از مجلس و تقویت روحیه ی آزادگی و شهامت نمایندگان"

تقدیم دو طرح "عفو عمومی" و "لغو قانون گزینش و تسری آن" به مجلس شورای‌اسلامی، که از اختیارات و وظایف قانونی نمایندگان مردم است، موجب ابراز نظرهای مخالف و موافق در جامعه و بین هموطنان داخل و خارج از کشور و همچنین رسانه های همگانی شده است. وقوع اینهمه بحث و ابراز نظر خود نشانه ی اهمیت موضوع و مبین این امر است که هم عفو عمومی و هم گزینش، مساله ی جامعه و ملت است! لذا حق بوده و هست که به آن پرداخته شود. برخی از اظهار نظرها و

---

۱ - روزنامه آفتاب یزد ۱۳۷۹/۶/۲۳، صفحه ۳

- روزنامه جهان اقتصاد ۱۳۷۹/۶/۲۳، صفحه ۶

سرمقالات در دسته‌ای از نشریات به گونه‌ای مجدانــه، تــلاش دارند، که این موضوع را به عرصه رقــابت سـیاسی جـناح هـا کشانده و بدون تعمق و ریشه یابی، این اقدام قانونی را، با انگ زدن، تا حد ضد منافع ملی خواندن واهرمی‌برای تبلیغات نامیدن و... بدون رعایت جانب انصاف، در قدم اول با مشکل مواجه و نهایتاً از تصویب آن توسط مجلس محترم جلوگیری کنند. بـه خرد اجازه می‌دهند، بگویند، این درد مردم نـیست، مـردم بـه نمایندگان رای نداده اند، که اینگونه مطالب را مطرح نـمایند، عواقب این کار اگر آگاهانه بوده چنین و چنان است و اگر از سر ناآگاهی‌است، پس...... و شروع به نصیحت کردن نمایندگان و مثلاً آگاه نمودن آنها کرده اند! این اقدام را عملی جناحی و در راستای طرح‌های...... و...... وانمود کرده و در یک کلام با فضا سازی قصد دارند، مجلس را به انفعال کشند و نگذارند خواست مردم بیان و درد آنها چاره گردد.

اینجانب، به عنوان طراح هر دو طرح موصوف در فوق، به قصد اطلاع رسانی‌صحیح و منصفانه، به مردم شریف و ملت بزرگوار ایران ضروری دیدم و تکلیف خود دانستم، در راستای جلوگیری از توسعه دامنه ی سوءتفاهم و انگ زدنـهای بـیشتر و نـهایتاً اصلاح مسیر بحثها و ابراز نظرها، موارد زیـر را مـعروض و از همکاران محترم نماینده سپاسگذاری نمایم که بهترین استقبال را از طرح‌های بالا نموده و در کمترین زمان با بیش از ۵۰ امضاء آنرا تایید کردند، ضمناً از همکاران محترم و عموم ملت شریف

درخواست نمایم در جهت تکمیل و بهینه شدن آن در تـصویب نهایی پیشنهادات خود را مطرح و اقدامـات لازم را مـعمول و عنایت کافی مبذول فرمایند.

اینک مواردی را که علاوه بر آنچه در مقدمه‌ی توجیهی طرح ها آمده است و ضروری است در ارتباط با هر دو طرح موصوف در فوق به عرض برسد، به شرح زیر معروض می دارد:

۱- هر دو طرح عفو عمومی و لغو قانون گـزینش و تسـری آن را،این بنده، براساس نیاز مملکت و ملت و موکلین شریف خود، تهیه نموده ام و مسئولیت و تبعات مثبت و منفی آن را با طیب خاطر می‌پذیرم.

۲- تهیه و نگارش هر دو طرح براساس تجربه‌ی افتخار حضور در دوره پنجم مجلس شورای اسلامی بر مبنای اطلاع از درگیری مردم، با هر دو موضوع طرح ها مـی‌باشد، زیـرا، هـر کـدام از نمایندگان با توجه به مراجعات مردم به آنها خود تبدیل به یک مرکز نظرسنجی و آگاهی از گـرفتاری‌های مـردم و تـقاضای عمومی می‌گردند.

۳- اینجانب «قول مطرح نمودن این طرح ها را در زمان تبلیغات انتخاباتی به مردم غیور و شریف داده و اینک به قول خود عمل کرده‌ام، اتفاقاً برعکس آنچه ادعا می‌شود، مردم هم به همین دلیل و به خاطر برنامه‌های اعلام شده که خوشبختانه مکتوب است و باقیست، اعتماد کرده و امانت وکـالت خـود را بـه ایـن بـنده سپرده‌اند.

۴- شائبه ی تبلیغاتی به نوشتن و تهیه ی ایـن طـرح هـا وارد نیست. چون، انتخابات اخیرا برگزار و تا چهارسال دیگـر هـیچ یک از نمایندگان دوره ششم مجلس شورای‌اسلامی‌نیاز به رأی ندارند.
۵- صاحب نظران و کارشناسان مـی‌گویند: مـقوله ی امـنیت، مشمل بر دو مولفه ی، احساس امنیت و برقراری امنیت است. قطعاً اثرات مثبت این دو طـرح در احســاس امـنیت فـردی و اجتماعی و شغلی در ملت و عموم مردم، غیر قابل انکار بوده و به طور قطع موجب وفاق ملی و برقراری عدالت و برابری در برابر قانون برای همگان است.
۶- در برگیرنده منافع ملی است، زیرا موجب و موجد وفـاق و وحدت و احساس امنیت و برابری در آحاد ملت است، هم چنین این مولفه ها موجب مشارکت عمومی در حل مسایل و مشکلات مبتلا به جامعه و باعث ایجاد عزم ملی می‌گردد.
۷- باعث تقویت روحیه ی احترام به قـانون و قـانونگرائـی و قانونمداری و ضابطه مند شدن روابط و حذر از اعمال سلایق در سرنوشت ملت می‌شود.
۸- حربه تبلیغات سوء برعلیه کشور و انقلاب اسلامی‌از دست دشمنان و معاندان گرفته شده، طبیعتاً، مخالفان به موافقین تبدیل می‌گردند و در بلند مدت یا معاندی‌وجود نخواهد داشت یـا از تعداد آنها به شدت کاسته خواهد گردید.
۹- اصول مترقی قانون اساسی در عمل اجرا و اینکه اصل بـر

برائت است، مگر خلاف آن ثابت شود، عملاً پیاده خواهد شد. طبیعی است، از تحقیر آشکار و پنهان عده‌ای در این صورت جلوگیری و همچنین احساس ناخوشایند، طبقه ی ممتازه بودن که موجب غرور عده دیگری شده است نیز از آنها سلب خواهد شد.

۱۰- اصل شایسته سالاری با وسایل و لوازم قانونی اندازه گیری خواهد شد و سلایق و روابط و وابستگی ها در واگذاری مناصب و مسئولیتها و استخدام ها و ایفای حقوق نقش نخواهند داشت و شایستگان فرصت خواهند یافت به ملت و مملکت و انقلاب اسلامی خدمت نمایند.

۱۱- عزت ملی، با باز بودن آغوش مام میهن، به روی فرزندان این مرز و بوم در جامعه ی جهانی بیش از پیش تجلی خواهد یافت.

۱۲- کشور از تمام امکانات و ثروتهای سخت افزاری و نرم افزاری خود، در هر کجای دنیا باشند بهره مند خواهند گردید.

۱۳- شائبه ی جناحی بر این طرح اصلاً متصور نیست، زیرا، اولاً نمایندگان از تمام طیفها و سلایق سیاسی موجود در مجلس شورای اسلامی، آنرا امضا نموده‌اند. ثانیاً این بنده به عنوان طراح و تهیه کننده آن ضمن ادای احترام به کلیه سلایق افراد و جناحهای سیاسی موجود در کشور و مجلس بارها اعلام نموده ام، نه وابسته به جناحهای چپ و راست هستم و نه ادعای اصلاح طلبی دارم، نماینده‌ای مستقل و خدمتگزار مردم هستم و

در جهت منافع ملی اقدام نموده و می‌نمایم.
۱۴- در توجیه طرح ها و تمام مباحث در خصوص آنها، این بنده به اصول قانون اساسی و قوانین دیگر و نظریات مردم، که ولی نعمت هستند، استناد کرده ام، آنها، که راه تخطئه پیش گرفته اند! نه راه اصلاح و بهینه کردن و نقد منصفانه، متاسفانه مستندی ارائه نداده اند! چه خوب است برای تنویر افکار مستندات را بفرمایند.
به هر حال مطمئناً، همه ی همکاران نماینده از ابراز نظرها، در جهت هر چه بیشتر اصلاح کردن طرح ها، استقبال خواهند نمود چون این شیوه ی مرضیه مجلس است و رسانه ها، به عنوان بازگو کننده ی نظریات مردم البته نظریات واقعی و حقیقی از منابع مهم و در خور توجه کسب اطلاع نمایندگان هستند. همانطوری که در گذشته، تضعیف مجلس به صلاح مملکت و انقلاب اسلامی‌نبوده، طبیعتاً امروز هم و درهر شرایطی نیست! مجلس شورای اسلامی‌باید محل تبلور منافع ملی و برآورده کردن نیازهای عمومی‌ملت، از طریق تصویب قانون و نظارت بر اجرای صحیح آن باشد. چنین مجلسی در همه حال نیاز به حمایت و تقویت دارد، نه از بین بردن شخصیت آن و آزادگی و جسارت و شهامت نمایندگان در اجرای وظایف قانونی!

«هفته‌ی وحدت، از حرف تا عمل»[1]

حدود بیست سال است، که هفته ی وحدت را برگزار مـی‌کنیم. حاصل و دستاورد برگزاری مراسم هفته ی وحدت ظرف سالیان گذشته، چه بوده است؟ چه راه کار عملی برای تحقق وحدت بین مسلمین، به ویژه بین اهل تشیع و تسنن ایـران پـیشنهاد شـده است؟ چه ساز و کاری برای زدودن غبار تفرقه و تجلی وحدت طراحی نموده اند؟ بدیهی است و مسلم می‌باشد، که وحدت با حرف و برگزاری‌همایش و به روی صحنه آوردن نمایش، محقق نمی گردد، زیرا از قدیم الایام حکما، فرموده اند که:
" دو صد گفته، چون نیم کردار نیست" یا ایضاً می‌فرمایند، "بـه عمل کار برآید به سخن دانی نیست".
ضمن آنکه متأسفانه و بدبختانه باید اقرار کنم، که، در آستانه و در خلال هفته ی‌وحدت، سخنان ناصواب و نیش دار نیز، اگـر

۱- روزنامه حیات نو، ۸۰/۷/۲۰ ـ صفحه ۳ ویژه‌نامه سیاسی

نگویم، رسمی، لااقل به صورت غیر رسمی فراوان تـر شـنیده می‌شود. مثل اینکه نام این هفته تداعی کننده ی، خیلی‌نکات و اطلاعات غلط و بی پایه و اساس انباشته شده در حـافظه هـا می‌باشد و فرصتی است برای زخم زبان زدن.
بعید است، همه ندانند، یا لااقل عقلای قوم و خواص نـدانـند، شیوه ی رسیدن به وحدت چیست؟ و چگونه می‌توان لااقل بین اهل تسنن و شیعیان ایرانی وحدت ایجاد نمود و بعد آنرا به جهان اسلام تسری داد.
یک تحقیق خیلی ساده ی میدانی و گوش فرادادن به درد دلهای مردم اهل تسنن ایران اسلامی‌چنانچه منصفانه شـنیده شـده و منصفانه ارزیابی گردد، روشن خواهد نمود، علیرغم تکرار مکرر، آیه ی شریفه ی، «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و از تفرقه پرهیز کنید» که، به خصوص در هفته ی وحدت زیاد بر زبـانها جاری می‌شود، چگونه نه تنها در راه وحـدت گـامی‌برداشـته نمی‌شود، بلکه تخم کین و تفرقه نیز پاشیده می‌گردد! برای اثبات این قضیه خوبست سری به کلاس درس تاریخ اسلام دانشگاهها که بعضاً دانشجویان اهل تسنن نیز در آن حضور دارند، بزنید. در جلسه وعظ برخی وعاظ محترم مثلاً در مجالس ختم کـه اهـل تسنن نیز برای تسلیت آمده اند حاضر شـوید. از هـمه مـهمتر برنامه‌های رسانه ملی صدا و سیما را تعقیب کنید تا دریابید که به چه صورت، اعتقادات اهل تسنن در سریال پروانه هـا و دیگـر نمایشنامه ها و برنامه ها، مورد اهانت قرار می‌گیرند. خـانواده

عیالوار دولت به عنوان قوه مجریه و قوه ی قضائیه و قوه مقننه را از نظر بگذرانید تا بر شما عیان گردد، در مـدیریتهای کـلان، اصلاً از اهل تسن و شایستگان ایشان استفاده نشده، در سـطح مدیران کل استانی و کارمندی نیز، حضور اهل سنت به نسـبت جمعیت، حداقل ممکن است. در شـرایـطی کـه در کشـورهای مسلمان دیگر چـنین نـیست، مـثلاً سـفیر یک کشـور بـزرگ اسلامی‌در ایران با آنکه اکثریت مردم آن کشور را اهـل تسـنن تشکیل می‌دهند، از برادران شیعه انتخاب و اعزام شده اند. آیـا وزارت امور خارجه ما حتی در حد نفر دوم سفارتخانه‌های ایران در اقصی نقاط دنیا چنین کرده است؟ آیا حاضر است بکند؟ آیا برای وحدت شیعه و سنی ضرورت ندارد، کـه از مـقام مـعظم رهبری تقاضا گردد، که نمایندگان معظم له در مناطق سنی‌نشین از بین علمای اهل تسنن باشند؟ چرا مشاوران ایشان تـاکـنون چنین پیشنهادی نداده اند؟ به راستی، برای رضای خدا، اعـلام کنید که سطح زندگی و رفاه علمای تسنن و تشیع و امکانات در اختیار ایشان برابر است؟ حوزه‌های‌علمیه چـطور؟ نگـاه کـنید جمعیت چند صد هزار نفری اهل تسنن ساکن تـهران، عـلیرغم پیگیری‌های مکرر، متأسفانه هنوز موفق نشـده انـد، صـاحب مسجدی در تهران شوند. در حالیکه اصل ۱۲ قانون اساسی در خصوص این مورد و موارد مشابه حکم صریح دارد.

مناطق و استانها و شهرهای محل سکـونت اهـل تسـنن را بـا شاخص‌های متداول اگر اندازه گیری نـمائیم، جـزء مـناطق و

استانها ی محروم و توسعه نیافته ی کشور طبقه بندی می گردند.
آیا وقوع چنین امری تصادفی است؟
لذا، اگر قصد ایجاد وحدت داریم و هفته ی وحدت برگزار می‌کنیم و کنفرانس بین المللی طراحی و اجراء می‌نمائیم، خوب است همه بدانیم، تا اقدام عملی برای‌رفع موانع ایجاد وحدت که بخشی اندک از آن در بالا به عرض رسید انجام نشود و همه ملت برابر اصل ۱۹ قانون اساسی از حقوق برابر برخوردار نگردند و شایستگان بر اساس شایستگی در خدمت منافع ملی نباشند، بعید است، با برگزاری مراسمی، در یک هفته از ۵۴ هفته ی سال ره به جائی ببریم! امید است این نوشته ی از سر دلسوزی در سال نامیده شده، به نام سال پیروی عملی از اعمال و سیره مولا علی (ع) و سال اقتدار ملی در درجه اول مسئولین محترم و سپس ملت بزرگوار را به کار آید. باشد که شاهد وحدت حقیقی مسلمانان ایرانی در آینده باشیم و به عنوان الگو و سرمشق، نسخه ی این وحدت را برای جهان اسلام تجدید کنیم.

به کجا می‌رویم؟ چه باید کرد؟

روز یکشنبه مورخ ۸۰/۴/۱۰، ساعت ۹ صبح، یک ساعتی است از استودیوی پخش شبکه ی فرهنگ برنامه ی «جامعه و مجلس برگشته ام، در بازگشت به منزل تصمیم گرفتم، امروز را در منزل بمانم و کارهای معوقه را انجام و نامه‌های واصله را بررسی و اقدام لازم را انجام دهم. قبل از شروع به کار، روزنامه های صبح را مروری کردم. اکثر قریب به اتفاق مطالب مندرج در روزنامه ها، گلایه، شکایت و اعتراض بود. فعالان سیاسی، در سنگرهای قبلی خود موضع گرفته، مواضع خود را مستحکم و آتش‌های تهیه شده را بر سر رقیب ریخته و می‌ریزند. پدری جگرگوشه گان خود را به قصد مرگ آزار داده است، ورزشکاری در سطح ملی‌معترض و عطای پیراهن ملی را به لقایش بخشیده است. هنرمندی، که بنده نادیده او را خیلی محترم می‌دارم از وضعیت موجود شاکی شده است. صبح در برنامه ی زنده ی رادیو، دو استاد دانشگاه حاضر در استودیو، به

خیلی از موارد معترض بودند و شکایت داشتند! دیروز را وارسی می‌کنم، پایانی پر تنش، نقطه ی پایان یک روزکاری در اول هفته بود! به هفته ی قبل می‌روم و آنرا را ارزیابی‌می‌نمایم، مـی‌بینم وضع بدتر از شنبه و یکشنبه ی این هفته بود. زنـدگی عـادی، تبدیل به جنگ جبهه‌ای و سوهان کشیدن به اعصاب یکـدیگر شده است. در صفحه ورزشی یکی از روزنامه ها نگاهم متوجه، عکس یکی از مربیان نامدار ورزش کشورمان می‌شود، نوشته را می‌خوانم، گفته است به جای خدمت در عرصه ی‌مـلی و بـین المللی بهتر آن دیده، که در باشگاهی کوچک، در گـوشه‌ای از شهر بزرگ تهران خدمتگزار نوجوانان باشد، تا تیم ملی کشور! می‌گوید احساس آرامش را به درگیری و جدل و... ترجیح داده است! فکری که مثل خوره به جانم افتاده است، مـرا لحـظه‌ای راحت نمی گذارد، این هفته مجلس تعطیل شد، که نماینده ها به حوزه انتخابیه بـروند و بـه مشکـلات رسـیدگی کـنند! کـدام مشکلات؟ و کدام نماینده؟ بـه راسـتی و بـدون بـزرگنمایی و اغراق، اعلام می‌کنم مردم به طور عموم و موکلین من بالاخص از بای بسم ا... تا، تای تمت، مشکل دارند!! این بنده ناقابل از همه آن اطلاع کامل دارم! رفتن و دیدن و چندباره شنیدن، چـه مشکلی را حل می‌کند؟ خصوصاً، کـه در هـمین روزنـامه‌های امروز خواندم، که بزرگواری فرموده اند، بدون وجود شـورای نگهبان، مجلس اعتباری ندارد! در صفحه‌ای دیگر بحث موافق و مخالف مصونیت نمایندگان را دیدم، فارغ از این اظهار نظرها،

دیروز در خبرها، آمده بود، که نماینده‌ای دیگر نیز به زندان محکوم شده است!! یعنی با مصونیت و بی‌مصونیت فعلاً احکام صادر می‌گردد. پس اگر مجلس بدون وجود شورای نگهبان اعتباری ندارد؟ اگر نماینده، فاقد مصونیت است؟ از من حقیر سراپا تقصیر به عنوان یک نماینده، چه کاری ساخته است؟ از خود سؤال می‌کنم، آیا رفتن من فقط یک عوام فریبی نیست؟ گویی از اندورن من یک فرد منصف نهیب می‌زد، که تو، در پی توجیه نرفتن خود هستی! منصفانه به قضاوت می‌نشینم و بین خود و خدای خود، به این نتیجه می‌رسم، که رفتن و نرفتن فرقی نمی‌کند! ما در کلان قضیه مشکل داریم، با قرص مسکن و معالجه‌ای موضعی، این مریض بهبود پیدا نمی‌کند! کسانی هم که باید به فکر راه حل کلان برای علاج اساسی مریض باشند، فعلاً خود درگیر جنگ همه جانبه شده اند.ضمن آنکه همه آنها دم از مردم و جوانان و زنان و مردان می‌زنند! گفتم با یک قرص مسکن این مریض معالجه نمی‌شود، به نظر می‌آید بعضی اوقات دادن مسکن ضرر هم دارد، چون درد،که خود یک هشدار است، موقتاً و ظاهراً تسکین می‌یابد، لیکن منشاء مرض از بین نرفته و به نفوذ خود و استیلای ضعف برتمام بدن ادامه می‌دهد. با چنین وضعیتی که جامعه و ملت دست به گریبان معضلات در زمینه های، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. هیچ از خود سؤال کرده ایم، به کجا می‌رویم!؟ و چه باید کرد!؟ به نظر می‌رسد اگر همین امروز به خود آییم بهتر از فرداست! به خود

آییم و دست از خودخواهی ها و خود محوری‌ها و در پی منافع فردی بودن ها و پیگیری منافع جناحی و حزبی و... برداریم. با حفظ مواضع سیاسی و اختلاف سلایق، بکوشیم. همدل در پی کلان قضیه و راه حل جامع آن باشیم. ترسم که چنین نکنیم و به این دعواهای بی‌حاصل بر سر جزئی از کل آنقدر اصرار کنیم تا خدائی‌ناخواسته فردایی بیاید، که نه از تاک نشان باشد و نه از تاک نشان. هوشیار باشیم، جنگ اعصابها تا کوچکترین واحد اجتماعی نیز دارد سرایت می‌کند. به هوش باشیم که حوصله ی عمومی‌از این دعواها به سر نیاید. زنهار! مبادا که ملت دست از حمایت بردارد و راه خود را جدا کند! به امید آنکه منافع ملی‌محور باشد و اختلاف سلیقه ها، تضمین کننده ی تأمین آن. انشاءا...

«برای جوانان، چه باید کرد؟»*

اندیشمندان، جریان اطلاعات را به مثابه گردش خون در بدن می‌دانند، همانطوری‌که خون، به تمام ارگانهای بدن می‌رسد و نیاز تمام سلولها را برآورده می‌کند، اطلاعات را نیز چنین توصیف کرده‌اند. در مقیاس حکومت، صرف داشتن اطلاع، گرچه لازم است، لیکن کافی نیست! شرط لازم و کافی، زمانی محقق می‌گردد، که اجزاء حکومتی کشور ما، همچون بدن انسان ارتباطی ارگانیک و سیستماتیک با یکدیگر داشته، در ضمن اطلاعات واصله، فرآوری شده، از ثمره و فرآوردهٔ حاصل از آن بهره‌برداری گردد. برای روشن شدن مطلب ناچار از ذکر مثالی هستم. زمانیکه آتش به عضوی از اعضاء بدن نزدیک می‌گردد. از طریق سلسله اعصاب و حواس، اطلاع به مغز انسان می‌رسد، که شعله‌ای سوزان قسمتی‌از بدن او را تهدید می‌کند.

---

* - روزنامه حیات نو ۱۳۸۰/۵/۷

مغز، این اطلاع واصله را فرآوری و فرمان دور شدن انسان از نقطه خطر را صادره می‌نماید. مشکل ما در کشور این است که اولاً، فاقد یک سیستم کامل و کارای جمع‌آوری و تبادل اطلاعات هستیم، ثانیاً ارتباط ارگانیک و سیستماتیک را در اجزاء حکومتی نداریم. ثالثاً – اطلاعات را فرآوری نکرده و از آن استفاده نمی‌نماییم. هر کسی با بخشی از اطلاعات دریافت شده و بدون هماهنگی با دیگر بخشها، حکم بخشی صادر و اقدام می‌نماید. به همین دلیل است که، نه تنها نتوانسته‌ایم مشکلات جوانان را حل کنیم، بلکه به نظر این بنده آن را بغرنج‌تر و پیچیده‌تر کرده‌ایم.

حدود ۲۰ سال قبل نرخ رشد جمعیت در کشور ما به اندازه‌ای رسید، که، ایران، مقامی‌بین اول تا سوم در دنیا را داشت. این اطلاع واصل شد که، نرخ زاد و ولد در کشور ما بالاست. همین اطلاع می‌بایست از طریق یک سیستم به مغز رسیده و فرآوری می‌گردید و فرمان صادر می‌شد. متاسفانه به همان دلایل که در بالا عرض شد، یعنی نقص سیستماتیک و ارگانیک، و عدم فرآوری اطلاعات، باعث شد که صبر کنیم تا، کودک متولد شده‌ی ۲۰ یا ۲۱ سال قبل امروز جوان برومندی شود و مسئولین را در قبال خواسته‌های اصولی و قانونی و شرعی خود به انفعال و چالش کشد. امروز نیز همه فقط دم از درصد بالای جوانان در هرم جمعیتی کشور، دم از نیازهای آنها، دم از اساسی‌ترین نیاز جوانان یعنی اشتغال و رفع معضل بیکاری‌میزنندو... اما کسی

تمام اطلاعات را ندارد، تا با پردازش کامل اطلاعات و در قالب برنامه‌ای جامع و کامل و شامل، مشکل جوانان به طور عموم حل شود. نیاز امروز جوان، تحصیل، کار، مسکن، ازدواج و تـامین آتیه است. لذا صورت مساله روشن است. مـهم بـرنامه‌ریزی برای حل کامل مساله است. به نظر این بنده، برای حل کامل این مساله باید اقدامات اساسی زیر، به دور از شعار و شعارزدگی و استفاده‌ی ابزاری انجام گیرد.

۱- متولی و مسئولی خاص، با ماموریت پیگیری امور جوانان، با اختیارات ویژه، در هیئت دولت، باید وجـود داشـته و کـلیه دستگاههای اجرائی مکلف به همکاری با نهاد تـحت مـدیریت ایشان باشند. این نهاد، تحت مدیریت این مـدیریت بـلندپایه! محل تمرکز اطلاعات، پردازش آن و یافتن راه حل در قالب طرح جامع و اقدام برای اجرائی شدن آنست. ضمن آنکه پس از اقدام برای اجرائی شدن وظیفه‌نظارت بر حسن جریان را نیز این نهاد دارا می‌باشد.

۲- نظام آموزش و پرورش و آموزش عالی کشور، از راهنمائی تا پایان دانشگاه بـاید ا صـلاح گـردد. آمـوزش و پـرورش از راهنمائی تا دیپلم باید به دو دسته‌آموزش مهارت برای کسانی که شـانس ورود بـه دانشگـاه را نـدارنـد و آمـوزش عـلمی برای‌کسانیکه شانس بیشتری برای ورود به دانشگاه دارند تقسیم شده و به این امر بپردازد. دانشگاهها می‌بایست بـا تـوجه بـه تقاضای مـوجود بـرای جـذب دانش آمـوختگان دانشگـاهی،

دانشجو بپذیرند. تلاش در تربیت کارآفرین و توسعه رشته‌های علمی کاربردی داشته باشند.

۳- قوانین موجود به صورتی اصلاح و قوانین جدیدی مصوب گردند، که نهاد مذکور در بند ۱ و اقدامات ذکر شده در بند ۲، امکان انجام عملیاتی یابند.

۴- در قالب طرح جامع پیشنهادی مذکور در بالا، سهل‌ترین و سریع‌ترین راه، برای‌ایجاد اشتغال مفید جوانان پیش‌بینی گردد. به صراحت اعلام می‌دارم، به اقدمات مقطعی فعلی زیاد امیدی ندارم.

۵- مجوز احداث آموزشگاههای فنی و حرفه‌ای و مهارتها صادر و این آموزشگاهها حمایت گردند، که به جوانان فاقد دانش مهارت، مهارتهای مورد نیاز کشور و با زار دنیا، آموزش داده شود. کاری که دنیا سالهاست انجام می‌دهد.

به هر حال در خاتمه، اعلام می‌دارم. بدور از شعار و احساسات، اگر همین امروز نهادی با مسئولیت یک مسئول قوی و تام‌الاختیار، اقدام عملی برای حل معضل جوانان نکند، فردا، خیلی دیر است، همانطوری که گفتم. باور ندارم. اقدامات انجام شده یا در حال انجام فعلی بتواند پاسخگوی نیازهای نسل جوان باشد. انشاءا... به این حرفهای از سر دلسوزی توجه شود. به عنوان یک خادم مردم کرد، در مجلس شورای اسلامی، برای هرگونه اقدام و همکاری اعلام آمادگی می‌نمایم.

آسیب شناسی وفاق ملی*

این روزها، باز هم از وفاق ملی، چون برخی مقاطع دیگر در گذشته، سخن فراوان گفته می‌شود. ملت حق دارد بپرسد، مگر وفاق ملی استفاده ابزاری دارد؟ که هر وقت نیاز به چنین ابزاری پیدا می‌شود، آن را به میدان کشیده و هر کسی به قدر نیاز، به اندازه درک خود، در خصوص آن داد سخن می‌دهد؟ مگر وفاق ملی مترادف و به معنای وفاق و توافق بین دو جناح سیاسی مطرح در کشور است؟ مگر وفاق ملی را می‌توان با بخشنامه و دستورالعمل به وجود آورد؟ راستی، مگر ما وفاق ملی نداریم؟ اگر نداریم چرا وفاق ملی از بین رفته یا تضعیف شده است؟ علل از بین رفتن یا تضعیف وفاق ملی‌چیست؟ آفات وفاق ملی در کدام حوزه‌ها، بوده و هست؟ به نظر می‌آید، قبل از هر اقدامی،

---

*- روزنامه بنیان ۱۳۸۱/۱/۱۴
هفته‌نامه سیروان ۱۳۸۱/۱/۲۴
روزنامه قدس ۱۳۸۱/۱۰/۱۵ صفحه ۳

توسط هر ارگانی، اگر به این باور رسیده‌ایم که وفاق ملی ضرورت دارد، باید! یکبار برا ی همیشه، به آسیب شناسی وفاق ملی پرداخت! باید سیر تحول آسیب‌های وارده به وفاق ملی را بازخوانی نمود و به فراست و روشنی دریافت که اگر معتقدیم وفاق ملی آسیب دیده است، این آسیب‌ها ازکجا، چگونه و در اثر عمل چه کسانی بوده است؟ باید به این سوال مهم پاسخ داد، که وفاق ملی متجلی در روزهای سالهای ۵۶ و ۵۷ و ۱۲ فروردین ماه ۵۸ چرا بتدریج رنگ باخت؟ بدون تحلیل عملکرد گذشته، بدون آسیب شناسی و بدون پذیرفتن انتقاد و نقد سیاستها و عملکردهای گذشته و بدون تعریف و تبیین "محوری" که همه ملت، منافع و حقوق برابر خود را، حول آن محور متجلی ببینند، بعید است وفاق ملی ایجاد گردد! زیرا، نه همه ملت ایران، ابواب جمعی و عضو دو جناح سیاسی مطرح، موسوم به چپ و راست هستند و نه با بخشنامه و دستورالعمل می‌توان وفاق ملی ایجاد کرد. نطق و خطابه هم معمولا چون ارتباطی یک طرفه است، نتیجه عکس می‌دهد.

ملت ایران، از پیروان ادیان گوناگون چون مسلمان، مسیحی، کلیمی، زرتشتی و همچنین مذاهب مختلف اسلامی، همانند شیعه و سنی تشکیل شده است. پیروان این ادیان و مذاهب نیز، خود از نظر قومیتها به اقوام متنوع ساکن در چهارچوب مرزهای جغرافیایی سرزمین ایران تعلق دارند. در ایران فارس‌ها، آذری‌ها، کردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها، ارامنه و آشوری‌ها

زیست می‌کنند. تنوع دین و مذهب و قومیت، ظرافت و حساسیت وفاق ملی را صد چندان می‌کند. بی‌توجهی به هر یک از مؤلفه‌های حساسیت برانگیز، موجب خدشه به وفاق ملی است. چه بخواهیم و چه نخواهیم، ظرف سالیان گذشته، مجموعه کردارها، گفتارها و سیاستها و قوانین ما، موجب رنجش خاطر، تا تضییع حقوق تعداد قابل توجهی از هموطنان عزیز ما شده است. این رنجش خاطر و تضییع حقوق از آفات بزرگ وفاق ملی است. می‌توان لیست بلند بالایی، از هر یک از آنچه که در فوق بدان اشاره شد، یعنی کردارها، گفتارها، قوانین و سیاستها و... ارایه داد و ثابت نمود برآیند مجموعه اتفاقات، سمت و سو و جهت‌گیری دافعه، به جای جاذبه داشته است! با یک بررسی سطحی و دقت نظر اولیه می‌توان نتیجه گرفت در تراز هزینه و فایده، چه میزان هزینه کرده‌ایم و به جای فایده، چه قدر زیان ملی به ملت و مملکت و به وفاق ملی وارد شده است؟!

به طور قطع ایجاد اعتماد، بین دو شخص، دو ارگان، دو دولت و همین طور ملت و دولتی که قبلاً هیچ ارتباطی با هم نداشته‌اند، ساده‌تر از بازسازی اعتماد بین هر کدام از دو طرف مذکور در بالاست. به عنوان مثال با تدبری در روزهای آغازین پیروزی انقلاب و مقایسه آن با امروز، به خوبی صحت این ارزیابی‌را به روشنی می‌توان دریافت. آن روزها، چون دولتی و در بیان بهتر حکومتی و نظامی نو پایه‌ریزی شد، اکثریت قاطع ملت، به آن اعتماد کردند، همدل و همراه آن شدند. در عمل این اعتماد

خدشه‌دار گردید، تمام تلاشها، تا به امروز نتوانسته است، این اعتماد را بازسازی‌نماید. دیوار بی‌اعتمادی، حتی بین یاران دیروز، روز به روز، رفیع‌تر و قطورتر شده و می‌شود. ملت با دقت و وسواس خاصی، همه حرکات و سکنات را زیر نظر دارد و ارزیابی‌می‌کند، بدون تعارف و مجامله، باید پذیرفت، بخش قابل توجهی از این ملت، رنجیده است! این رنجش را در نجواها، در رفتارها و در نگاههای آنها می‌توان دریافت. خوشبختانه در ادبیات و فرهنگ غنی این کشور ابیات و اشعار و مثلهای فراوانی وجود دارد که، مبین حال و روز و موقعیت امروز ماست. به مدد شعری از اشعار نغز فارسی تلاش می‌کنم از زبان ملت، این وضعیت را بیان کنم. که می‌فرماید:

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی

ز بامی‌که برخاست، مشکل نشیند

بازسازی اعتماد و رفع کدورت و رنجش ملت، پیش نیاز وفاق ملی است، به مصداق مثل: دو صد گفته چون نیم کردار نیست، ملت منتظر اقدام و کردار است. لذا با خطابه و بخشنامه و تعریف سیاستهای غیر کاربردی و حاکمیت سلیقه و اولویت سلیقه نسبت به قانون و اعمال قدرت اقتدارهای فراقانونی و... هیچگاه اعتماد خدشه‌دار شده، بازسازی نخواهد شد.

بنده به عنوان یک شهروند کرد و وکیل کردها، در مجلس شورای اسلامی، حق مردم شریف کرد و ملت بزرگ ایران می‌دانم، مواردی چند از بسیار را که موجب خدشه به اعتماد این مردم

شریف و غیور و ملت رشید شده است بعنوان مشتی نمونه خروار بازگو کنم:

۱- چطور است که اصول ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی حقوق برابر، برای تمام آحاد ملت با هر نژاد و تبار و مذهب، قایل شده است. لیکن در عملکردها، در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، عملا نه تنها حقوق برابر ندارند، بلکه حقوق شرعی و قانونی آنها، به خاطر اولاً کرد بودن ایشان، ثانیا در خصوص اکراد اهل تسنن، به دلیل مذهب، نادیده گرفته می‌شود؟ به عنوان مثال آیا بین حدود ده میلیون کرد ایرانی افرادی پیدا نمی‌شوند، که در مدیریت کلان کشور شانس خدمتگزاری ملت را پیدا کنند؟

۲- سالهاست شنیده می‌شود، که بنا به تصمیم شورایعالی امنیت ملی، واگذاری مدیریتهای کلان و مسوولیتهای حساس به کردها و اهل تسنن اعم از کرد و غیر کرد منع شده است. قطعا این سخن مکرر در افواه را، دستگاههای اطلاعاتی کشور و بالنتیجه شورایعالی امنیت ملی شنیده‌اند. اگر این امر و اتخاذ این تصمیم صحیح است، چرا به طور شفاف، با ذکر دلایل اعلام نمی‌شود؟ اگر درست نیست و صحت ندارد چرا تکذیب نمی‌گردد؟ البته عملاً صحت این خبر تایید شده، چون هیچ کردی، به ویژه اهل تسنن، در مدیریتهای کلان و مسوولیتهای حساس صاحب موقعیتی نشده است. حتی کردهای اهل تسنن نظامی‌نیز با تمام رشادتهای بروز داده شده در جبهه‌های جنگ تحمیلی هیچگاه به درجه امیری مفتحر نمی‌گردند، مگر به هنگام بازنشستگی و

فراغت از خدمت.
۳- گویا در شورایعالی انقلاب فرهنگی نیز تصمیمی مطابق بند ۲ این نامه اتخاذ شده است، زیرا هیچ کرد سنی مذهبی علیرغم تمام شایستگی ها نتوانسته است، ریاست دانشگاهی را عهده‌دار گردد.
۴- فارغ از نژاد و مذهب و دین، عدم پاسخگویی برخی از دستگاهها و نهادها، همانند هسته‌های گزینش و یا شورای محترم نگهبان، به کسانیکه توسط این دستگاهها و نهادها رد صلاحیت می‌شوند، موجب رنجیدگی خاطر خیل عظیمی از ملت و دامن زدن به ابهامات و سوء تفاهمات می‌گردد. به طور عموم عدم احساس الزام مسوولین به پاسخگویی، یک احساس ناخوشایند را بین عامه مردم رواج داده است. گویی که دستگاههای حاکمیتی فراتر ازملت بوده والزامی‌به پاسخگویی ندارند.
۵- فساد مالی و جانشینی رابطه به جای ضابطه و توسعه فرهنگ رانت و رانت خواری در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی لطمات و صدمات جبران ناپذیری به اعتماد عمومی وارد کرده است. از آفات بزرگ اعتماد عمومی، دست به دست گشتن مسوولیتها و مدیریتها و ترویج وابسته سالاری است.
۶- بی‌توجهی و بعضاً محدودیت در راه حفظ و توسعه فرهنگ اقوام ایرانی، یعنی عدم اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی، باعث ترویج احساس شهروند درجه ۱ و درجه ۲ بین تمام اقوام ایرانی

شده است.

۷- روحانیت اهل تسنن در تمام ایران، به ویژه در مناطق کردنشین برابر با شأن و جایگاه خود مورد احترام نیست، مصداق بارز آن، اهانت غیر مستقیم روا داشته به ایشان، توسط مرکز بزرگ اسلامیغرب کشور است. در حالیکه علمای بزرگی از دیرباز، در این خطه زیسته و زندگی می‌کنند، گماردن طلبه‌های جوانی برای اداره امور، وهن جایگاه علمای کرد اهل سنت است.

نتیجه پیش نیاز وفاق ملی، آسیب شناسی وفاق ملی و بازسازی اعتماد عمومیبا عملیاتی نمودن شعارهایی چون، مردم سالاری، شایسته سالاری، قانون مداری، اجرای کامل اصول قانون اساسی، حذف اقتدارهای فراقانونی و امحاء روحیه رانت و رانت خواری، رعایت کامل عدالت در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، ترویج روحیه نقد و نقدپذیری و پاسخگویی مسوولین و مدیران در تمام رده‌ها به ملت و... می‌باشد.

در این صورت شاید بتوان اعتماد عمومی‌را باز سازی کرد و متعاقب آن، به وفاق ملی دست یافت وگرنه، معنای وفاق دو جناح وفاق ملی نیست و با بخشنامه و تعریف سیاستهای غیر کاربردی نیز، نه اعتماد خدشه‌دار شده، باز سازی می‌شود و نه وفاق ملی محقق می‌گردد. به امید روزی که همه مسوولان چنان کنند، که دل تمام ایرانیان یک دل شود و وفاق ملی از هر زمان محقق شود. انشاءا...

سکوت عمومی، در قبال نسل‌کُشی*

بسمه تعالی

"سکوت عمومی، در قبال نسل کشی و زمین‌های سوخته کردها، به چه معناست؟!"

اسفند ماه، ماه پیشواز نوروز و ماه استقبال از آغاز بهار و شروع سال نو است. این ماه و پایان آن در تمام ایران به ویژه در بین کردها حال و هوای خاص خود را دارد. ماهی‌که در پایان آن طبیعت، زندگی دوباره آغاز می‌کند، جوانه‌ها باز می‌رویند. روز بعد از پایان اسفند، عید ملی نوروز، روز ملی کردها و روز رویش جوانه‌های امید، روز نوید روزهای بهتر است. این سنت قرنهاست در ایران و در بین اکراد، جاری و ساری است. اما! اسفند در سالیان اخیر، یعنی ۱۴،۱۳ سال گذشته، برای کردها و

---

*- روزنامه مردمسالاری ۱۳۸۱/۱/۱۸

برای انسانهایی که در وقایع اتفاقیه تـعمیق و تـدبر مـی‌کنند و دارای وجدانی بیدار هستند، حال و هوای دیگری دارد. در همین ماه، در سالهای ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸، میلادی در بخشی از کردستان اگر نگوییم بی‌سابقه‌ترین، به درستی می‌توان گفت، یکی از کم سابقه‌ترین فجایع بشری، در طول سده بیستم مـیلادی رخ داد. مردم عادی و بی‌سلاح و شهروندان یک کشور، به وسیله سلاح شیمیایی که از پول نفت سرزمین خود آنها تهیه شده بود، توسط حکومت حاکم قتل عام گـردیدند. زنـان و مـردان، کـودکان و نوجوانان بی‌گناه، غیر نظامی و غـیررزمنده، در آنـی و در یک چشم برهم زدن، چون برگ خـزان درخـتان پـاییزی، بـرخـاک افتادند، بدون آنکه فرصت یابند که سوال کنند چرا؟ برای چه؟ به کدامین گناه چنین قتل عام می‌شویم؟ آیا در این دنیای متمدن کسی نیست به فریاد برسد؟ هیهات از اینهمه سقوط انسـان و انسانیت! آیا این غایت وحشی‌گری و سفاکی خواهد بود؟ یا باز هم جامعه بشری‌باید شاهد قتل عامهای دیگری در آینده باشد؟

در اسفند ماهی، در سالهای پایانی قرن بیستم مـیلادی تـعداد یکصد هزار نفر و به روایتی تا یکصد و پنجاه هزار نفر، انسـان بی‌گناه که تنها جرم آنها، کرد بودن بود، قتل عام گردیدند. بدون آنکه گردی بر آیینه خاطر دیگر انسانهای غیر کـرد، بـنشیند و تلنگری بر شیشه بلورین وجدانهای به اصطلاح بیدار بخورد!

عجبا! که مسلمان و غیر مسلمان، از هر نژاد و با هر لسان، شنیدند و سکوت کردند! شاید هم در خلوت خود خندیدند! کسان زیادی

با کردها، همدردی‌نکردند، مگر معدودی وقایع نگار و محقق، که در حقیقت رنجی وافر بردند و زحمت فراوان کشیدند و به ثبت و ضبط این فاجعه انسانی همت گماشتند و آن را، دنباله آزاده کشی دادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطایی و جنایات نازی‌ها، در قرن بیستم دانستند. به غیر از اینان، کسی به یاری روشنفکران، شعرا، اندیشمندان، رزمندگان، دانشجوان و سیاستمداران کرد و به طور عموم کردهای‌مورد ستم نیامد! حلبچه خونین با جهد آزادگان کرد، نمادی شد، برای‌ماندگاری یاد و خاطره تلخ نسل کشی و انفال در کردستان، قصاب کردستان، به این کشتار جمعی بسنده نکرد و درست در خلال سه سال بعد، صدها روستا را با خاک یکسان نمود و با هلکوپترهای توپدار، در زمستانی سرد و سخت، صف آوارگان پناهجو را در کوره راههای کوهستانی به توپ بست و قتل عام کرد، در تکمیل اعمال وحشیانه خویش در خلال سالهای ۸۸ تا ۹۱ میلادی، مزارع و باغات کردستان را به آتش کشید و خانه‌های ویران و ساکنین را به سرزمینی دیگر کوچ داد. و یا به اسکان اجباری در شهرکهای جدید الاحداث و تحت نظر وادار نمود. در تمام این مدت طولانی، دنیای به اصطلاح پیشرفته و جهان توسعه نیافته، نظاره‌گران ساکت این فاجعه بودند، رنج و عذاب انسانهای مظلوم و بی‌پناه را دیدند ودم بر نیاوردند و از همه دردناکتر سکوت و بی‌تحرکی سازمانهای بین المللی، نظیر سازمان ملل، سازمان دیده‌بان حقوق بشر و سازمان عفو بین‌الملل و... که

متولیان و مسوولین اصلی اجرا و رعایت کنوانسیونهای بین‌المللی هستند، بود!!

گویی، که جان این انسانهای بی‌گناه، بهایی ندارد، یا شاید هم همه به این نتیجه رسیده بودند که باید نژاد و آثار کردها را از روی کره خاکی از بین ببرند و کار آنها را یکسره کنند، تا از شر خواسته‌های ایشان که تقاضای حقوق برابر و رعایت عدالت همه جانبه است، به یکباره خلاصی یابند.

اما سنت زوال ناپذیر همیشه تاریخ باز چهره نمود، خون آشامی‌که با پول و علم وتکنولوژی صاحبان زر و زور، قصابی‌و خون آشامی آموخته بود، عرصه بی‌مدعی‌را برای چنگ اندازی به منافع استکباران در منطقه مناسب دید و هوس تصاحب چاههای نفتی کویت را درعمق دل و اندیشه خود پرورش داد و پا را از اجرای دستورات و توافقات فراتر نهاد. از این لحظه به بعد رنگ همه چیز عوض شد. وجدانهای خفته و گوشهای کر و چشمهای نابینا، بیدار و هوشیار شدند. بسیج بین‌المللی اعلام شد، تا به ظاهر از حقوق بشر و حقوق ملل و... و در باطن از منافع مستکبران و کسانی که خود را صاحب دنیا، در قالب دهکده کوچک جهانی‌می‌دانند دفاع کنند. در این راه غلام حلقه به گوش و نوکر گوش به فرمان دیروز را، در هیبت یک سرکش و یاغی و متجاوز، گوشمال دادند، لیکن فقط یک گوشمال، نه بیشتر! راستی انسانهای آزاده، حق ندارند بپرسند چگونه است که میلوسویچ، به عنوان جنایتکار جنگی دستگیر و در دادگاه بین

المللی محاکمه می‌شود، اما صدام خون آشام خیر؟ آیا بشریت نباید سوال کند، که بهای جان انسانها بیشتر است، یا ارزش چاههای نفت کویت؟ آیا این حیوان ناطق و عاقل به عنوان اشرف مخلوقات، نباید بداند، سلاحهای شیمیایی را، کدام کشورها، برای قصاب کردستان تهیه و به او اجازه استفاده از آن داده‌اند؟ آیا بنده به عنوان یک کرد، حق ندارم از برادران و خواهران هموطن ایرانی خود سوال کنم، که شما در همدردی، در تحلیل نسل کشی و انفال کردستان، در طراحی استراتژی باز دارنده نسل کشی کردها، در رساندن صدای مظلومیت انسانهای بی‌گناه کرد، که بستگان و خویشاوندان بنده و کردهای ساکن سرزمین ایران هستند، چه کرده‌اید؟ و چه می‌خواهید بکنید؟ آیا به عنوان وکیل و امین مردم شریف کرد، حق ندارم سوال کنم، چرا دستگاههای مسوول در کشور، در زمینه برگزاری یادمان حلبچه و دفاع از حقوق کردهای مظلوم، حتی در برگزاری یک کنفرانس و همایش بین‌المللی یا لااقل ملی اقدام نمی‌کنند؟ مگر کردها، اصیل‌ترین ایرانیان نیستند؟ مگر دفاع از مستضعفان جهان از اهداف و آرمانهای‌نظام جمهوری اسلامی‌ایران نیست؟ بی‌جهت مستضعف فقط تداعی کننده انسانهای‌فقیر از نظر ثروت و مکنت دنیایی شده است. در حالیکه استضعاف معنای‌جامع و کاملتری دارد. حدود شش سال قبل در جمع دانشجویان کرد دانشگاه تهران، در سالن شهید چمران دانشکده فنی، مطرح نمودم، که باید در جهت منافع ملی کشورمان و در

راستای آرمانهای نظام جمهوری اسلامی ایران، یادمان حلبچه، به صورت ملی یا بین‌المللی و با مساعدت دستگاههای ذیربط برگزار گردد. در این راه تلاش نمودم و مکاتباتی انجام شد. نه تنها به نتیجه‌ای‌نرسیدم، بلکه پاسخهایی دریافت کردم، که به راستی دلم پر از غم و درد شد و تنهایی‌کرد و کردستان را بیش از پیش لمس نمودم.

در سال ۸۰، فراکسیون نمایندگان کرد در مجلس شورای اسلامی‌تلاش نمود، بدون داشتن بار مالی برای دولت، خود اقدامی‌نماید و همایشی ملی برگزار کند. وا اسفا، که نه تنها هیچ دستگاه مسوولی، یاری گر نشد، بلکه بدون مخالفت علنی، با معاذیری، که فقط عذر بودن آنها، با تلؤلؤ عیان بود، حتی از در اختیار گذاشتن سالنی، در قبال پرداخت اجاره بهای آن خودداری کردند! باید باز هم چون همیشه، به غیرت و شرف جوانان دانشجو، درود فرستاد و به آنها دست مریزاد گفت. دانشجویان کرد، در اکثر دانشگاههای کشور، چون سالیان گذشته، مراسم ساده، اما پرمعنای دانشجویی "یادمان حلبچه" را با همکاری دیگر جوانان دانشجو، برگزار کردند. تا بار دیگر ثابت کنند که موتور محرکه حرکات اجتماعی و سیاسی نسل جوان، دانشجوست. مسوولان دانشگاهی نیز در حد مقدورات تسهیلات فراهم نمودند، از صمیم قلب از دانشجو و دانشگاهی و مسوولان این کانونهای علم و فرهنگ که هنوز جنبه‌های انسانی در آنها تحت تأثیر ملاحظات سیاسی دهن پرکن قرار نگرفته

است، باید سپاس و تقدیر و تشکر داشت. شادمانم که می‌بینم، حداقل نزد دانشجویان و دانشگاهیان، هنوز انسان، انسانست و قدر اشرف مخلوقات دارد، خواه این انسان کرد باشد یا فلسطینی و همچنین قصاب قصاب است، می‌خواهد صدام باشد یا شارون. روزگار غریبی است و بازیهای سیاسی عجیب و غریب‌تر. عجیب و غریب، تا آنجا که عدم رنجش دشمن دیرین را، برتر از حتی بیان مظلومیت دوست و یاور همیشگی می‌دارد. همیشه هم توجیه مناسبات بین‌المللی دستاویز این ارجحیت بوده و هست. چه سعادتمندند، انسانهایی که دراین دوره وانفسا و دنیای دیوانه دیوانه، گوهر انسانیت و جوهر شرف را، در پای ملاحظات سیاسی و تعارفات پوچ، ارزان نمی‌فروشند. گرامی‌باد، یاد شهیدان، شهیدانی که در هر کجای دنیا، در راه آزادی و آزادگی جان باختند و در مقابل زورگویان زمانه، سر تعظیم و تسلیم فرود نیاوردند. گرامی‌باد یاد انسانهای مظلومی که در نهایت مظلومیت در سرزمین مادری خود، شربت شهادت نوشیدند. خواه در بالکان و فلسطین و خواه در کردستان. راهشان پر رهرو باد و آرمانشان برقرار. انشاءا...

روز کارگر، هفته معلم، شرط لازم و کافی؟!*

همه ساله، در این ایام، روز کارگر و هفته معلم جشن گرفته می‌شود و تبریکهاست که نثار قدوم این عزیزان می‌شود. قطعا تمام تبریکها از صمیم قلب و با نیت خیر است، گرامیداشتها و صدور بیانیه‌ها نیز! لیکن به صراحت می‌گویم تمام آنچه که انجام می‌شود، لازم است، اما کافی نیست! دلیل این مدعا اینست که هم کارگر، شاد نیست و هم معلم در بحر تفکر غرق است و بدون نشاط بایسته. طبقه کارگر و قشر معلم، چرا در روز جشن خود نیز آنچنان که باید و شاید، مسرور و با نشاط نیستند؟ بدون اغراق ده‌ها پاسخ می‌توان برای سؤال مذکور ردیف کرد و نوشت. این بنده، فقط به دو پاسخ می‌پردازم:

۱- عدم تأمین مادی و تأمین اجتماعی

۲- عدم احترام درخور اجتماعی آن هم در عمل، نه فقط در شعار

---

*- روزنامه حیات نو ۱۳۸۱/۲/۱۶

و سخن تلاش خواهم کرد، به قدر بضاعت اندک خویش شرحی در هر دو مورد تحریر وتقدیم دارم:

۱- عدم تأمین مادی و تأمین اجتماعی:

کارگری که درآمدش با هزینه خانوار برابری‌ندارد، معلمی که مدام به فکر حل مسأله معادله چند مجهولی عدم تعادل درآمد و هزینه است، این روز و هفته و حتی شاید، اعیاد ملی و مذهبی، نیز، که به روال متداول موجب افزایش هزینه‌هاست برایش معنای واقعی عید را ندارد. روزها و هفته‌ای که به نام این طیف‌ها، در جامعه ما نامیده شده و معمولا به منظور اکرام ایشانست، خیلی هم، برایشان خاطره انگیز نیست. زیرا از قدیم الایام گفته‌اند، آنجا خوش است که دل خوش باشد. تا دلخوشی نباشد، حتی اکرام هم دلچسب نیست! به قول سهراب سپهری شاعر خلاق ایرانی، باید پرسید: «دل خوش سیری چند؟» می‌خواهم، همه ما، آحاد ملت و مسوولین از تعارف کم کنیم و بیندیشیم که چگونه دلخوشی این عزیزان را فراهم کنیم؟ اگر نگرش ما به روز کارگر و هفته معلم، از این منظر باشد که در احوال این زحمتکشان و ایثارگران و این عاشقان خدمت، غوری‌و تفکری کنیم، شاید به این روزها و مناسبتها، معنایی و محتوایی بخشیده باشیم. چون قدما گفته‌اند: «با حلوا حلوا گفتن که دهن شیرین نمی‌شود" کرامت کارگر و کرامت معلم وقتی محقق است، که هشتشان در گرو نه نباشد و برابر با شأن، موقعیت

و منزلت اجتماعی ایشان زندگیشان تأمین باشد. بپذیریم، در شرایط موجود، به راستی هر دو قشر کارگر و معلم از عدم برابری درآمد و هزینه در آزار و رنجند. درست است و من هم قبول دارم، که همه چیز مادیات و پول نیست. لیکن باید پذیرفت، که پول به عنوان یک وسیله، از وسایل مورد نیاز زندگی است. عدم برآورده کردن نیاز در حد مناسب، موجب ضعف و فتور و خدای نخواسته لغزش است. بهترین هدیه در روز کارگر و هفته معلم، برای کارگران و معلمین «تأمین مادی و تأمین اجتماعی» برای ایشان و خانواده‌های تحت تکفل آنانست. می‌گویید، چگونه؟ عرض می‌کنم، هر چه بگویم بدیهه سرایی کرده‌ام، معمولا این بدیهه سرایی‌ها، نیز فقط حرف خواهد بود، نه راه حل کاربردی، پس پیشنهاد می‌کنم به طور مشخص سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی از طرف دولت و مرکز پژوهشهای مجلس از طرف ملت، به عنوان هدیه دولت و ملت، به کارگران و معلمین، از منظر یک مسأله یا پروژه، به تأمین مادی و تأمین اجتماعی کارگران و معلمین نگاه کرده و راه حلی عملیاتی و کاربردی، متناسب با شرایط روز و شأن این بزرگواران پیدا و اجراء نمایند. در صورت تحقق چنین شرایطی قطعا روز معلم و کارگر، همواره با نشاط تر خواهد بود و به راستی در عمل، کارگران و معلمان اکرام خواهند شد.

۲- عدم احترام در خور اجتماعی، آن هم در عمل، نه فقط

در شعار و سخن:

هستند کسانی که از رفاه مادی برخوردارند لیکن احترام اجتماعی ندارند. انسان همواره از احترام لذت برده و ارضاء می‌گردد. حتی بعضاً خیلی از مضایق و کمبودهای‌امکانات مادی و دنیایی را با احترام اجتماعی و ارضای روانی تحمل یا فراموش می‌کند. طبیعتا در کشور ما و در سنن ملی و دینی ما، هم معلم و هم کارگر ارزش خاص خود را دارا و از احترام اجتماعی نیز برخوردار بوده و هستند. اما به نظر نگارنده این سطور، بدون آنکه خواسته باشم غلو کنم، می‌گویم این احترام اجتماعی، باید بیشتر و بیشتر شده و نهادینه‌تر گردد، تا در خور شأن این عزیزان گردد. متأسفانه، در دنیای مادی امروز و در اثر اختلاط فرهنگها، طبیعی است که معیار و متر مادی مبنای قضاوت در خصوص افراد گردد، معمولا براساس ظاهر فرد قضاوتها انجام می‌شوند. اینجاست، که نیاز به کار فرهنگی گسترده هست و نهادینه کردن احترام اجتماعی کارگر و معلم در حد شأن و جایگاه ایشان. می‌توان با کار فرهنگی، با تبیین سیاستها و طراحی تاکتیکها، با اصلاح فرهنگ عمومی‌در جهت ارتقای احترام اجتماعی طیف‌های موضوع این نوشته به حد در خور و شایسته اقدام نمود. اقداماتی که عموما بار مالی نیز، نه برای دولت دارد ونه برای ملت. بدینوسیله در تمام ایام سال، نه تنها در هفته معلم و روز کارگر، نسبت به معلمین و کارگران تکریم نموده‌ایم. مثلاً چه

اشکالی دارد که در شرایط برابر، با یک فرد غیر معلم و غیر کارگر، اولویت را در استفاده از خدمات اجتماعی به معلم و کارگر بدهیم. به عنوان مثال، اگر قرار است، در یک مدرسه، فقط جا برای ثبت نام یک دانش‌آموز مانده باشد، بین دو دانش آموز متقاضی، اولویت به فرزند کارگر یا فرزند معلم داده شود. در گرفتن یک اتاق در یک زایر سرا یا هتل وتهیه بلیط وسایط نقلیه مسافرتی، همین حق اولویت رعایت گردد ویا در همایش‌ها و دیگر مراسم ملی، علمی، دینی‌و ورزشی و قسمتی از بهترین مکان برگزاری را همواره به کارگران و معلمین و خانواده‌های ایشان، اختصاص دهیم وکسی را بر جای ایشان ننشانیم... به این صورت می‌توان، بدون هزینه مادی مراتب احترام ملی نسبت به معلم و کارگر را اعلام و عملیاتی کرد. تحقق چنین امری در دست دستگاههای متولی فرهنگ عمومی‌و دولت است. امید که، به این مهم پرداخته و به یاری دیگر دستگاههای‌ذیربط، چه در بخش دولتی و چه توسط نهادهای مدنی بخش خصوصی عملیاتی نیز بشود. بدیهی است، به عنوان یک فرد از وکلای ملت در خانه ملت، عین این نوشته و پیشنهاد را برای، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی و وزارتخانه‌های کار، آموزش و پرورش، فرهنگ و ارشاد اسلامی‌ارسال خواهم داشت. انشاءا... که مؤثر واقع شود. همه بکوشیم، که جایگاه واقعی معلم در جامعه تعریف وتبیین و کارگر مفتخر باشد، که کارگر است و جامعه نیز به کارگران خود

افتخار نماید. اگر چنین شود، کار و کارگری یکی از ارزشـهای اجتماعی و ملی می‌شود و خیلی از تنگناها، کـه امـروز در راه حرکت جامعه است خود به خود از بین خواهد رفت. انشاءا...

مناطق کردنشین، پاره ناشناخته تن ایران زمین*

از راه جعبه جادویی تلویزیون، برگزاری مراسمی ملی را در یکی از استانهای کشور مشاهده می‌کردم. با نور پردازی هنرمندانه، در دل بیابانی کویری، چشم اندازی به بیننده عرضه می‌شد که به راستی شکوه و جلال ویژه‌ای داشت، درست است، در صورت عدم نورپردازی، چیزی از ارزش فرهنگی محل برگزاری مراسم کاسته نمی‌شد. لیکن شکوه و جلالی راکه به تصویر کشیده شده بود، شاید دیگر نمی‌شد احساس کرد. در عالم خیال خود ضمن نظارهٔ تصاویر تلویزیونی و پیگیری مراسم، به مناطق کردنشین، پاره تن ایران زمین زادگاه و سرزمین مادریم، سفر کردم. از ایلام تا چالدران، جاذبه‌های گردشگری غرب غریب را، تا آنجا که من غیر متخصص در امر گردشگری از آنها اطـلاع دارم، در ذهـن خود، دوره کردم. به یاد اکتشافات باستانی‌استان ایلام افتادم، که

---

* - روزنامه همشهری ۱۳۸۱/۴/۱۷

سند قدمت و اصالت فرهنگی و میراثهای فرهنگی این استان کردنشین است. به کرمانشاه رسیدم، شهر شیرین و خسرو، رودخانه قره سو، طاق بستان و بیستون، طبیعت زیبا و کوههای سر به فلک کشیده و چشمه ساران روح پرور، معبد آناهیتا و... به پاوه و جوانرود و اورامان رسیدم، معماری منحصر به فرد منطقه و زیارتگاه پیر شهریار با آن مراسم منحصر به فرد مردم منطقه در این محل را به یاد آوردم. با زیارتگاههای بیشمار، برادر امام رضا (ع)حضرت کوسه هجیج، قبای سبز بر تن دشتها و کوهها، باغچه گلهای وحشی تداعی‌گردید. سنندج زادگاهم غنوده در پای کوه آبیدر، کوه باوقار شهرمان و آثار متعدد معماری از دوران زندیه و قاجاریه، زیارتگاههای متعدد، منجمله مقبرهٔ هاجر خاتون، که گویند خواهر امام رضا(ع) است و یاد مردان بزرگ دیارم در دل حزینم زنده گشت. شهرستان دیواندره با غار کرفتو و تنها غاری که در دل آن آثار زیست بشر را می‌توان دید، قلعه زمان اشکانیان و دشت منحصر به فرد سارال، کلاترزان و نگل با قرآن خط کوفی، مریوان با دریاچه زریوار، بزرگترین دریاچه آب شیرین، به روایتی دنیا و به روایتی خاورمیانه، شهر سقز با قلعه زیویه و آنهمه قدمت و آثار فرهنگی به دست آمده، بیجار و تکاب با تخت سلیمان غرور انگیز، دیگر از کجا بگویم از شهر بانه و کوه اربابا، شهر مرزی با دو قلویش شهر قهرمان یعنی شهر سردشت، زیستگاه، مرزداران غیور، سردشت زیبا باآبشار به واقع دیدنی و کم نظیرش، آبشار شلماش را می‌گویم. چون به

مهاباد رسیدم یاد بزرگان این شهر و وقایع اتفاقیه در آن وجودم را پر کرد. در مهاباد غار زیبایی هست به نام غار سهولان، با امکانات قایق رانی درون آن که اگر نگوئیم غار بی‌نظیر، لااقل می‌توان مدعی شد، غاریست کم نظیر. سخن به درازا کشید، در خصوص بوکان و اشنویه و پیرانشهر و نقده و کامیاران و قروه و قصر شیرین و... دیگر چیزی نمی‌گویم. لیکن در مجموع می‌توان گفت، گوشه، گوشه و قدم به قدم کردستان و مناطق کردنشین، سرشار است از طبیعت زیبا و بی‌همتا، پر است از آثار باستانی و فرهنگی که هر کدام قدمتی قابل توجه دارند و بخشی از تاریخ ایران بزرگ هستند و همچنین زیارتگاه‌های متعدد. گذشته از آنچه بیان شد، فرهنگ کردی، فرهنگی خاص است. زبان، آداب و رسوم، لباس و موسیقی و هنر اختصاصی کردها، با همان اصالت و خلوص خود در این منطقه جاریست. همه‌ی این جاذبه ها، یک پتانیسل و یک ثروت گرانبهای ملی‌است. چنانچه درست شناسانده شود و گردشگران هموطن و خارجی از وجود، این پاره ناشناخته تن وطن، مطلع گردند، قطعاً از آن بازدید و دیدار این گردشگران ضمن ایجاد همبستگی بیشتر بین هموطنان کرد و غیر کرد، موجب رونق اقتصادی منطقه و تعامل بین فرهنگهای ایرانی نیز خواهد شد. در خصوص گردشگران خارجی نیز می‌توان ادعا نمود، که جاذبه‌های توریستی مناطق کردنشین یک منبع قابل اطمینان تأمین ارز برای کشور خواهد بود. از خود سؤال می‌کنم، چرا دستگاههای مسئول، به ویژه

سازمان ایرانگردی و جهانگردی، جاذبه‌های‌گردشگری مناطق کردنشین را معرفی نمی‌کنند؟ و چرا از این ثروت ملی در جهت منافع ملی و ایجاد اشتغال و افزایش درآمد سرانه و... بهره برداری نمی‌شود؟ به خود حق می‌دهم بگویم که امنیت مناطق کردنشین از خیلی از نقاط معروف کشور بیشتر است. طی همین هفته‌های اخیر در صفحه‌های حوادث جراید و بخشهای خبری رسانه ها، اخبار زیادی در زمینهٔ ناامنی در شهرهای بزرگ کشور را خواندیم و دیدیم و شنیدیم. در همین سال گذشته و سالهای قبل از آن، چند مورد گروگانگیری را در بعضی نقاط کشور، که خیلی هم در خصوص جاذبه‌های‌گردشگری آنها، تبلیغ می‌شود، شنیدیم و دیدیم. در کردستان از این نا امنی ها خبری نیست. ایکاش اندکی از این توجهات و تبلیغات و برگزاری مراسم ملی شامل و متوجه مناطق کردنشین می‌شد. تا بیش از این، این قسمت از وطن ناشناخته نماند و پتانسیلهای آن در خدمت منافع ملی قرار گیرد. به امید روزی که کردستان و غرب از غربت به در آیند.

جوانان را، امروز دریابیم، فردا خیلی دیر است*

سؤالهایی به ذهنم متبادر شده انـد، کـه لحـظه‌ای مـرا، راحت نمی‌گذارند، نه در خلوت و نه در جلوت، هر چه تلاش می‌کنم، از دستشان رهایی یابم، رهایم نمی‌کنند. عجیب، مرا به خود مشغول و فکرم را مسخر نموده اند. به هر حال غوغایی در اندرون من به پا شده و نیرویی درونی از من پاسخ می‌خواهد. هـر چـه مـن خموشم این نیرو در فغانست و در غوغا. به عنوان نمونه سؤالها، این چنینند، "راستی ما با جوانانمان چه می‌خواهیم بکنیم؟" "از جانشان چه می‌خواهیم؟" "برای آنها چه کرده‌ایم؟ که این چنین طلبکارشان هستیم؟" "آیا روان و جسم ایـن عـزیزان،تـحمل و طاقت،این همه، توقع را دارد؟" آیا...؟ از خود می‌پرسم، مگر با آنها، چه کار کرده ایم؟ از جـانشان، چـه خـواسـته ایـم؟ چـه

---

*- روزنامه مردمسالاری ۱۳۸۱/۴/۲۷

هفته‌نامه سیروان ۱۳۸۱/۴/۲۹

طلبکاری؟ چه توقعی؟ کدام سخت گیری؟ و......؟ در پاسخ به سؤالهای خود وا می‌مانم و قافیه را می‌بازم. هفته قبل را به یاد می‌آورم و برگزاری آزمون سراسری دانشگاهها را، سپس روز جمعه ۸۱/۴/۲۱، به خاطرم می‌آید و حکایت کنکور دانشگاه آزاد اسلامی. می‌بینم، بی‌خیال ترین داوطلب جوان، برای رسیدن به کعبه آمالی به نام دانشگاه، حداقل یک سال تمام را، در بیم و امید و هراس، به سر برده، تحت بالاترین درجات فشار روحی و جسمی‌بوده است. می‌بینم حدود دو میلیون داوطلب جوان، برای انتخاب حدود ده درصد آنها، برای ورود به دانشگاههای‌دولتی نهایت فشارهای روانی و جسمی را متحمل شده اند. اگر برابر همین درصد هم در دیگر مؤسسات آموزش عالی غیر دولتی پذیرفته شوند، برای‌هشتاد درصد باقیماند این لشگر جوان، چه برنامه‌ای داریم، چه فکری به حالشان کرده ایم؟ راستی چه کنند؟ تازه آن بیست درصد پذیرفته شده، چه سرنوشتی در انتظارشان است؟ کعبه آمالشان یعنی دانشگاه، تا چه اندازه محیطی‌دلپذیر برای یک جوان است؟ به چه اندازه می‌تواند، از آثار و تبعات فشارهای روانی و جسمی دوران آمادگی برای کنکور در دانشگاه کم کند؟ اصولاً تبعات منفی هیجانها و هراسها در دانشگاه کاسته می‌شود، یا افزوده می‌گردد؟ به نظر می‌رسد، تازه اول به چپ چپ و به راست راست هاست! آغاز توقعات و برآورده کردن تصورات رویایی خانواده هاست! شرکت در امتحانات و پاسخ به سؤال

درسهائیست که نمی دانی به چه درد می‌خورد و چه کـاربردی دارد؟ گیرم که همه‌ی اینها را تحمل و با موفقیت تحصیلات عالیه را به اتمام رساندی، کدام بازار کـار را پـیش رو داری و کـدام اشتغال در انتظارست؟ به حقیقت، کـنکور کـابوسی‌دهشتناک، برای جوانان و خانواده‌های آنهاست. چرا با پول از بیت المال و از مالیات پرداختی به وسیله ملت هـر سـال بـرنامه‌ای اجـراء مـی‌کنیم، کـه مـخرب روان جـوانـانمان است؟ چـرا از خـود نمی‌پرسیم، دنیا چه می‌کند؟ ما که تحصیلات نوین را از فرنگیها گرفته و اقتباس کـرده ایـم، چـرا در پـذیرش دانشـجو بـرای دانشگاهها هم، عیناً کاری را که آنها می‌کنند، نمی‌کنیم؟ آثار سوء این فشارهای روانی و این کابوس تا سالها با آینده سازان ماست. بعضاً برخی اشخاص این آثار را، تا آخـر عـمر بـا خـود یـدک می‌کشند. آنکه قبول می‌شود، هزار مشکل پیش رو دارد، دیگر که جزء لشگر ۸۰ درصدیست و پذیرفته نشده، باید با چند هزار مشکل مضاعف، دست و پنجه نرم کـند. هـمه بـه چشـم یک شکست خورده به او می‌نگرند، در صورتیکه ما مسئولین! باید جواب دهیم که واقعاً او شکست خـورده است؟ یـا سـیاستها و برنامه‌های ما، او را صاحب چنین عنوانی کرده است؟ در منزل با دستورات و فرامین، انجام بده، انجام نده، بپوش و نپوش و بشین و پاشوی پدر و مادر و اعضای خانواده روبروست. چون بیرون می‌آید، هزاران خطر درکمین است و انواع توقعات سـلیقه‌ای و سخت گیریهای غیر ضروری وجود دارد. آنقدر تحت نظر است

که گویی هوا برای نفس کشیدن کم می‌آید و جوان، نفسش تنگ می‌شود! فرامین از همه جانب صادر می‌گردند، کسی هم فرصت اظهار نظر نمی‌دهد و حقی برای جوانان قایل نیست. در شرایطی که بزرگترهای مدعی و ناصحان پر توقع و سختگیر، خود تحمل کمترین انتقاد را ندارند! جوان ما، در خانواده، در جامعه شهری و در محیط دانشگاهی، با گزینش‌های مرتب و مسلسل و با صدور دستورات و فرامین متعدد و بعضاً متناقض و انتقادها و ایرادگیری‌های مکرر روبروست. بله! در چنین شرایطی است، که آسیب‌های اجتماعی، روز به روز افزایش می‌یابد و جوان، به هر صورتی، خواه تخلف در رانندگی و یا در رفتارهای اجتماعی و نوع لباس پوشیدن و یا هر حرکت دیگری می‌خواهد، اعتراض خود را به وضع موجود نشان دهد و بغض هایش را خالی کند. ما مسئولین و بزرگترها هم، به جای تعمق و تدبر و برقراری رابطه علت و معلول، سهل ترین راه را انتخاب می‌کنیم. به جای رفع علل، با معلول برخورد کرده، با نگاهمان، با رفتارمان، با احکاممان جوان بی‌پناه را محکوم و عمق فاصله بین خود و جوانان را بیشتر می‌کنیم. توقع هم داریم، هر زمان که بدان ها نیاز بود، با یک اشاره و با یک سخنرانی و با یک سوت صف جمع، دست به سینه و کمر بسته و در خدمت باشند. یا اگر چند ده نفری از ایشان، در پی رهایی از فضای سنگین ساخته شده و پر از سخت گیری و دائماً در حال گزینش، محل زندگی دیگری را برای خود انتخاب کردند، یعنی محنت غریبی را به جان خریدند و در

خدمت غریبه ها بودن را، بر ماندن و در گزینش رد شدن و بیکار گشتن در وطن ترجیح دادند، دائماً بر پشت دست خود بزنیم و آه و افسوس از نهاد برکشیم، کـه مـغزها، فـرار کـردند. انـصاف نمی‌دهیم و نمی‌گوئیم که خود کرده ایـم و کـار خـود کـرده را تدبیری‌نیست. به جای محکوم کردن و بگیر و ببند جوانها، خود را نقد نمی‌کنیم و از کردهٔ خـویش عـبرت نـمی‌گیریم! تـوصیه می‌کنم این قدر عاشق افکار خویش نباشیم. هیچکس بی‌بندباری و بی‌تربیتی را تأیید نمی‌کند. اما تربیت و جلوگیری از تـوسعه بی‌بند و باری روش ویژه و عـلم خـاص خـود را دارد و عـالم متخصص را طلب می‌کند. در هیچ جامعه‌ای در دنیا همه متخلف بالفطره نیستند چه رسد به کشور ما، که جوانانش به راستی قابل تقدیر و احترامند. چرا، چنین شده است؟ باید جواب داده شود. وقتی آمارهای آسیب‌های اجتماعی رشد نشان می‌دهد، زمانی که انواع و اقسام اعتراض ها به صور گوناگون رخ می‌نمایند، باید علائم را دریافت و در پی‌چاره اصولی بود. همه‌ی تقصیرها را متوجه جوانان کردن، یا به حساب تکنولوژی گذاشـتن، یک فرافکنی آشکارست. هر مسئولی باید، احساس مسئولیت کـند امروز جوانان را دریابیم، چون قطعاً فردا، دیر است. باید از آغاز تا پایان رفتارهایمان با جوانان را مجدداً ارزیابی‌و با مـهندسی نوین و بر مبنای علم روز و مناسب فرهنگ ملی خود این رفتارها را نوسازی کنیم: در این جهاد اکبر، برای نـجات نسـل جـوان، خانواده، مسئولین، ملت، همه، باید با عزمی‌ملی به میدان آیند.

طبیعی است، که وظیفه اصلی و خطیر به عهده حاکمیت است و مسئولین حکومتی. انشاءا...، که، چنین شود و چنین پیش آید.

پاسخ شایسته ژنرال مصطفی بارزانی، به یک سؤال*

به نظر می‌رسد، ژنرال مصطفی بارزانی، یا آنگونه که ما کردها، او را می‌نامیم "ملا مصطفی بارزانی" برای اکثر خواص غیر کرد و تمام اکراد، نامی‌شناخته شده است. فعالان سیاسی، در اکثر قریب باتفاق نقاط دنیا، با نام و کردار و افکار این رادمرد و مبارز نستوه کرد، آشنایند. به منظور معرفی این ابر مرد تاریخ کرد، به آنانیکه او را نمی شناسند، فقط به چند جمله کوتاه بسنده می‌کنم و آن اینکه، این فرمانده مبارز، از زمانیکه کودکی چند ساله بود، به همراه مادر محترم خود، زندان را تجربه کرد و از روزی که توانست سنگینی وزن یک اسلحه را تحمل کند، در راه حفظ و تثبیت هویت کردها، مبارزه کرد و تمام عمر پر برکت خویش را، در راه آزادی و کسب حقوق برابر و تثبیت و حفظ هویت کردها، با حکومتها و نیروهای تمامیت خواه و انحصار طلب نژاد پرست،

---

*- روزنامه اعتماد ۱۳۸۱/۵/۱۶ صفحه ۳

مبارزه کرد. عاقبت نیز با خیانت مسلم و آشکار آخرین پادشاه ایران در سال ۱۹۷۵ میلادی و پس از امضای قرارداد الجزایر بین شاه و صدام، پرونده مبارزاتی این فرمانده و رهبر بزرگ، بسته شد. هر چند در این سالیان نیز شاهد پیگیری مطالبات مردم کرد و برافراشتن مجدد پرچم مبارزات، توسط فرزندان دلاور و فهیم ایشان در قالب حزب پارت دمکرات و همچنین دیگر احزاب کردی منجمله حزب اتحادیهٔ میهنی کردستان و حمایت نیروهای مبارز و فرهیخته کرد از این دور جدید مبارزات، که متناسب است با زمان حال، هستیم. همان طوری که عرض شد، قصد از این مقدمه مختصر، فقط یک معرفی خیلی کوتاه از ژنرال بارزانی بود و بس. نه شرح مبارزات مردم کرد.

سالها قبل، شنیدم، روزی شاه ایران در ملاقاتی با ژنرال بارزانی، با نخوت خاص از ایشان سؤال می‌کند که "شنیده‌ایم می‌خواهید پس از پیروزی بر حکومت عراق، اعلام استقلال نموده و کشور کردستان بزرگ را تشکیل دهید؟" پاسخ شایسته این ژنرال مجرب و آبدیده، در میدان مبارزه، به واقع شنیدنیست! در جواب شاه، ملامصطفی می‌فرماید که، "خلاف به شما گزارش کرده‌اند، ما کردها می‌جنگیم تا مجدداً مدائن را پایتخت ایران کنیم." آنچه، که در پاسخ فوق‌الذکر، عیانست و بارز، علائق و احساسات بی‌آلایش و خالصانه اکراد، در تمام دنیا نسبت به سرزمین و کشور ایران زمین است. پس از رحلت ژنرال بارزانی و در اوج جنگ تحمیلی، بین ایران و عراق، کردهای ساکن

عراق، آنچه را که ملامصطفی بیان کرده بود. عملاً و در عرصه کارزار به روشنی نشان دادند و از ایران جانبداری و حمایت نموده و حتی به نفع ایران با لشکر بعث جنگیدند.
البته، بهای بسیار سنگین آن را نیز پرداختند. بمباران شیمیایی حلبچه و سردشت و مریوان و دیگر نقاط کردنشین ایران و عراق و قتل عام کردها در سال ۱۹۹۱ میلادی، توسط صدام و همچنین، فاجعه انفال که بیش از پنج هزار نفر فقط از عشیرهٔ بارزانی در این واقعه زنده بگور گردیدند، هزینه هائیست، که توسط کردها در راه حمایت همه جانبه از ایران، پرداخت گردید که صد البته، هنوز هم عواقب آنرا، دارند تحمل می‌کنند.
جالبست، علیرغم این علائم روشن و آشکار و این مصادیق بارز، که مبین عواطف و احساسات و افکار و عملکرد کردها، نسبت به ایران می‌باشد و به درستی می‌توان آنرا به عموم یا اکثر قریب باتفاق کردها در تمام دنیا، تعمیم داد و علیرغم اینکه، کردها، خود را به استناد اسناد تاریخی، اصیل ترین، ایرانی میدانند و می‌نامند، گروهی در ایران، همواره با نگرشی‌توهمی و بدبینانه، نسبت به کردها نگریسته و با کردها در هر کجای دنیا، نه تنها نظر خوشی ندارند، بلکه با آنان عناد ورزیده و مخالفت می‌کنند!
این روزها، که بحث شیوه حکومت و رژیم حکومتی آینده عراق پس از سرنگونی صدام نقل محافل و مجالس سیاسی و غیرسیاسی و مورد توجه دولتهای منطقه است، طبیعتاً انتظار می‌رود حقوق کردهای ساکن عراق اداء و می‌بایست وضعیت

ایشان نیز، پس از ده ها سال مبارره و کشمکش و تحمل مصائب، مشخص و تعیین تکلیف گردد. در چنین شرایطی، اصل مسلم دیپلماسی بین الملل حکم می‌کند، که نظام جمهوری اسلامی‌ایران، در راستای سیاست حمایت از دوستان خود در دنیا، بطریق اولی از اکراد و احزاب کرد عراق، که دوستانی ثابت قدم برای ایران بوده و هستند حمایت نماید! ناگفته پیداست، که تقویت کردها، در عراق و تثبیت وضعیت ایشان، از مناظر مختلف و از وجوه و ابعاد گوناگون و در حوزه‌های متنوع سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی به نفع نظام جمهوری اسلامی‌ایران است. خوشبختی، آزادی، پیشرفت و توسعه همه جانبه کردها در عراق و آن بخش از کردستان، که در مرزهای جغرافیایی کشور عراق واقع هستند موجب آرامش خاطر و خوشحالی جامعه‌ی کردهای مقیم ایران که بستگان و وابستگان آنها هستند می‌گردد. امنیت کردستان در عراق و تثبیت وضعیت آن در جهت منافع ملی کشور ایران می‌باشد. روابط برادرانه بین کردهای ساکن عراق و نظام جمهوری اسلامی‌ایران، صمیمانه تر و مستحکم تر شده و رسمیت بیشتری خواهد یافت. کشور ایران، در تصمیم سازی ها و تصمیم گیریهای حکومت آینده عراق یارانی با وفا و از قبل امتحان پس داده خواهد داشت. یک اصل بدیهی می‌گوید، هر فرد، هر جامعه و هر ملت، همواره باید از ترقی و پیشرفت و امنیت خاطر دوستان خود خوشحال و مسرور گردند. دوستی و همبستگی کردها با ایران و ایرانی، امری غیر

قابل انکار است. لذا به استناد اصل مسلم فوق الذکر و اثـبات شدن دوستی کردها نسبت به ایران طـبیعی است، اگـر هـمه‌ی کردها در تمام دنیا، از نظام جـمهوری اسـلامی‌ایـران و دولت محترم آن انتظار و توقع داشته باشند، در این برهه حسـاس از تاریخ دنیا و منطقه، به پاس ایثارگریها و جانبازیهای مردم کرد ساکن عراق در قبال ایران در روزهای سخت و تنگ و تنهایی، اینک در عرصه بین المللی یاری گر کردهای ساکن و احـزاب کردی عراق باشد. تا هر چه بهتر به اهداف ملی و جمعی خـود دست پیدا کرده و به مقصود برسند. انشاءا...

ملی‌گرایی! صفتی ممدوح یا مذموم؟*

از زمانی که هنوز دست چپ و راست خود را تمیز نمی دادیم، در گوشمان خواندند، که "حب الوطن من الایمان"! در مدرسه، در کوی و برزن، سرود "ای ایران ای مرز پرگهر" طنین انداز بود، لذا وطن دوستی و ملی گرائی، با روح و روان و افکارمان آشنا و ملکه اذهان شد. در آن روزگاران که تلویزیونی در کار نبود تا با سریال‌های خود، فرصت مکالمه و معاشرت را حتی از افراد یک خانواده که در زیر یک سقف زندگی می‌کنند، بگیرد، شهرها کوچکتر، دلها به هم نزدیکتر، همسایه ها با هم صمیمی تر و پدربزرگ ها و مادربزرگها، ارج و قرب بیشتری داشتند و البته زندگی به اندازه امروز نیز ماشینی نشده بود. میهمانی‌های شبانه و دید و بازدیدهای‌فامیلی و محله‌ای، رونق و صفای بیشتری

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۱۳۸۱/۴/۳۱

روزنامه مردمسالاری ۱۳۸۱/۵/۱

داشت.

در همه‌ی این جمع ها، اکثر اوقات صرف بازگو نمودن سرگذشت پهلوانان و قهرمانان ملی و شهر و محل می‌شد، شاهنامه قرائت می‌گردید تا جوانان غیور و وطن دوست گردند و عرق ملی در آنها تقویت گردد. حکایت و سریال آنزمانها قصه رشادتهای، آرش کمانگیر بود و مبارزات کاوه آهنگر و جوانمردی‌های پوریای ولی و لوطیها و عیاران و جوانمردان شهر و محله، همه‌ی این روایات باعث می‌شد که روحیه ملی و ملی گرائی تقویت گردد و توسعه یابد و ملی گرائی در وجود آحاد ملت نهادینه شود. به خاطر دارم، در سالیان اول پس از انقلاب اسلامی، مادر محترمی نزد من گله می‌کرد که او را به مدرسه احضار و مدیر مدرسه به او اخطار داده است تا به فرزندان دبستانی خود تذکر دهد که اگر یکبار دیگر در کلاس و در مدرسه، سرود "ای ایران" را بخوانند، از مدرسه اخراج خواهند شد. از من سؤال می‌کرد، مگر سرود "ای ایران" و خواندن آن جرم است؟ این رویه و شیوه، به تدریج پررنگتر شد و تا امروز نیز تداوم یافته و قد کشیده است! نزد برخی که کم تعداد نیز نیستند، گویا ملی فکر کردن و ملی گرائی جرم است. راستی اگر حب وطن و وطن خواهی نبود، خیل جوانان ارمنی و پیروان ادیان دیگر، چگونه به جبهه ها، با شور و شوق می‌رفتند و از تقدیم جان و مال ابا نداشتند و شربت شهادت می‌نوشیدند؟ ملی گرائی و ایران دوستی بمثابه یک محور، همه ایرانیان را با هر گرایش فکری و با

هر اعتقاد و دین و مذهبی می‌تواند حول خود جمع نماید و ملات موجد چسبندگی بین اقوام مختلف ایرانی باشد. پس چرا، بعضاً توسط اشخاصی، ملی‌گرائی ذم می‌گردد؟ و هم تراز یک ضد ارزش جلوه داده می‌شود؟ عاقبت ایدئولوژیها و حکومتهایی، که جهان وطنی فکر می‌کردند را دیدیم. انسان هر قدر وارسته باشد، نمی‌تواند فاقد احساسات قومی و ملی باشد. اگر بنده‌ی کرد نسبت به سرنوشت و موقعیت و وضعیت کردها، یعنی بستگان بلافصل خویش بی‌تفاوت بوده و احساس مسئولیت نکنم، طبیعی است عیناً این روحیه را در مقیاس ملی نیز در دستور کار خود قرار می‌دهم. ترویج و تعمیم روحیه ضد ملی گرائی موجب بی‌تفاوتی و عدم احساس مسئولیت در قبال حقوق تمام انسانهای همنوع در کره خاکی نیز خواهد شد، یعنی جهان وطنی نیز هرگز محقق نخواهد گردید. در حالیکه قوم گرائی به عنوان احساس مسئولیت در قبال هم نژادان و اقوام خود، باعث تقویت تعهد و مسئولیت در مقیاس ملی و همین طور تفکر و تدبر در خصوص مصائب جامعه بشری دیگر انسانهای کره خاکی خواهد بود. طبیعی است که افراط در هر زمینه‌ای مد نظر این نوشته نیست. آنچه مورد بحث است قوم گرائی و ملی‌گرائی و انسان دوستی، در حد متعادل و مناسب است. نیت و قصد من از این یادداشت به بحث کشیدن، قوم گرائی و ملی گرائی می‌باشد و استمداد از صاحبنظران و اهل قلم و اصحاب اندیشه، به منظور بحث و فحص در این خصوص. به ویژه از طراحان و تدوین

کنندگان محترم سیاستهای کلان، در مجمع محترم تشخیص مصلحت نظام و علی الخصوص از رسانه‌های جمعی درخواست دارم، که این مهم را، به بوته نقد و اظهارنظر کشند. تا انشاء ا... خط و ربطی روشن برای ملت روشن گردد. مملکت و ملت نیازمند تعیین تکلیف در این زمینه است خصوصاً، این ایام، که بحث مهم جهانی شدن مطرح است، اهمیت و حساسیت این مقوله مهم صد چندان شده است. این بنده، نه تنها قوم گرائی و ملی گرائی را مذموم نمی‌دانم، بلکه به صراحت می‌گویم، هم ممدوح است و هم برای دوام و قوام همبستگی ملی و بالنتیجه حفظ استقلال همه جانبه کشور از اوجب واجبات و از ضروریات است. به عنوان یک کرد و ایرانی، از شنیدن و خواندن نظر مخالفان محترم، استقبال می‌کنم. تا هم خود بهره گیرم و هم ملت قضاوت نماید، که بالاخره، حرف درست کدام است؟

حکایت شنیدنی، پرواز وحشت!*

روز چهارشنبه ۸۱/۵/۲، حدود ۲۲۰ نفر زن و مرد و بچه، حداقل ۲ ساعت قبل از پرواز، در گرمای نیمروزی تابستان تهران، خود را به فرودگاه مهرآباد تهران رساندند. تا با پرواز ۷۱۹ هواپیمایی ملی ایران، به کشور ترکیه سفر کنند. قرار بود، این پرواز ساعت ۴ بعد از ظهر انجام شود. همه کارها، به سرعت انجام شد و تمام مسافران حدود یک ساعت قبل از موعد پرواز، به سالن ترانزیت رسیدند. عقربه‌های ساعت، به سرعت به ساعت ۴ بعد ازظهر یعنی ساعت پرواز نزدیک می‌شدند، لیکن نه از پرواز خبری بود و نه کسی توضیحی به مسافران می‌داد! وقتی عقربه زمان سنج به حدود ۴:۳۰ رسید. طاقت کودکان و سپس خانمها و... یواش یواش به سر آمد و شروع به نجوا و سؤال کردن از یکدیگر کردند، لیکن هر چه کوشیدند، کمتر یافتند.

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۱۳۸۱/۵/۱۰

بالاخره، فردی در محوطه دیده شد. که احتمال داده مـی‌شد از کارکنان هواپیمایی باشد، لذا برخی از مسافران، خود را به ایشان رسانده و سؤال کردند، چرا سوار نمی‌کنند؟ گویا،ایشان گفته بود، هواپیمای در نظر گرفته شده، نقص فنی دارد، دارند آنرا تـعمیر می‌کنند، پس از اینکه آماده شود، باید پروازی‌آزمایشی کند و دوری روی فرودگاه بزند، اگر نقص برطرف شده باشد، پـرواز انجام خواهد گردید. همین خبر موجی از سؤالات و استفهامات در بین مسافران ایجاد نمود! خوب اگر وسط راه عیب، مـجدداً پیدا شد، چه؟ چرا از قبل هواپیما بررسی و رفع نقص نشده است؟ چرا همه‌ی کارها را می‌گذارند دقیقه ۹۰؟ و ......؟ رعب و ترس و تردید، همانند یک بیماری واگیردار، به سـرعت پـخش شـد! بالاخره حدود ساعت ۶ بعدازظهر از سـالن انـتظار تـرانـزیت، مسافران راکنترل نهایی ایمنی‌کردند و به سالن دوم ترانزیت، که از آنجا مسافران سوار می‌شوند، فرستادند، به نظر من این حرکت برای آن بود که، اندکی از فشارهای عصبی مسافران را کم کنند. در داخل قفس شیشه‌ای، یعنی سالن دوم ترانزیت نیز مدتی وقت صرف شد، تا ظرفیت خالی عصبی مسافران به حد اشباع برسد. پس از اشباع ظرفیت عصبی، باز هم، بدون آنکه کسی خـود را موظف به توضیح دادن، بداند، مسـافران را بـه داخـل سـفینه وحشت، هدایت کردند. آنهایی که، خیلی ترسیده بودند و تا حالا به دلیل رودربایستی یا هر دلیل دیگر دوام آورده بودند، بالاخره صندلی خود را پیدا کردند و نشستند. از همین لحظه اعتراضها

شروع شد. پدری آمد و به میهماندار اعتراض کرد، که این رسم تعیین جاست؟ بنده و همسر و فرزندانم با هم هستیم، لیکن هر کدام از ما را در ردیفی و در صندلیهای جداگانه‌ای دور از هم، تعیین جا کرده اند. بچه ها می‌ترسند، می‌خواهد کنار من یا مادرشان باشند، آخر این چه وضعی است؟ این نوع اعتراضها وجود داشت و بقیه نیز در انتظار پرواز بودند، اما خبری نشد، که نشد. تا اینکه خلبان شروع به صحبت کرد و خطاب به مسافران، ضمن عذرخواهی گفت که یک مسأله فنی (تکنیکال پرابلم)هست، به محض اینکه حل شود، پرواز خواهیم کرد، زمان این صحبت حدود ۸ بعدازظهر یعنی ۴ ساعت بعد از پرواز بود! کلمه مسئله فنی کبریت به انبار باروت شد، رودربایستی ها ریخت و صدای همه دیگر بلند شد، عده‌ای تصمیم به ترک هواپیما و انصراف از پرواز گرفتند. بنده، که تا این لحظه نظاره گر صبور ماجرای تأسف‌انگیز فوق‌الذکر بودم. پس از هماهنگی به کابین خلبان رفته و خود را معرفی کردم، گفتم مسأله چیست؟ این مسافران مستحق این همه شکنجه شدن نیستند!! برخی از آنها دارند قالب تهی می‌کنند، اگر هواپیما مطمئن نیست، لطفاً ریسک نکنید. گفتند اصلاً بحث خرابی‌هواپیما مطرح نیست، اسنادی که برای پرواز ضروری است و باید کامل در اختیار خلبان باشد، ناقص است و یک برگه مهم آن وجود ندارد! تا این برگه مهم نیاید، بنده پرواز نمی‌کنم! به من گفته شد آن کسی که باید این برگه را امضاء نماید، از کارکنان هواپیمایی کشوری

است و به منزلش رفته است. طغیان مسافران کار خود را کــرد، مجدداً مسافران را پیاده کردند. به سالن اولی ترانزیت برگشتیم، همه گرسنه و تشنه و عصبی! تعدادی از مسافران، که این بنده را شناخته بودند، انتقاد و اعتراض کردند. با تلفن دستی یک نفر از مسافران با وزیر محترم راه و ترابری جناب آقای مهندس خـرم تلفنی صحبت کردم و چهار ساعت و نیم تأخیر و داستان تأسف انگیز را به طور خلاصه به ایشان گفتم. فرمودند، هـمین حـالا بررسی و پیگیری خواهم نمود. بالاخره گویا دخالت وزیر محترم مؤثر افتاد. زیرا مجدداً کنترل ایمنی انجام و سوار شدیم و ساعت ۹:۴۵ بعدازظهر با حدود ۶ ساعت تأخیر پرنده‌آهنین به پـرواز درآمد. از بد حادثه هوا هم بارانی بود و همراه بـا رعـد و بـرق شدید. با اولین تکان هواپیما، صدای جیغ و فریاد اکثریت بلند شد و حال بعضی ها منجمله یک کودک به صورتی خطرناک بد شد. برای یک پرواز دو و نیم تا سه ساعته، حداقل ۸ ساعت در فرودگاه بودیم تا با ۶ ساعت تأخیر پرواز انجام شود. هیچکس هم آخر الامر، به مردم تـوضیح راست و درست نـداد! بـرخـی از مسافران پرواز بعدی خود را از استانبول به مقصد بعدی از دست دادند. برخی مجبور به اقامت اجباری در نقطه پیش بینی نشده در استانبول شدند. برخی جلساتشان بهم خورد و بعضی نـیز عـزا گرفتند، که حدود نصف شب به وقت محلی در شهر غریب چه کنند؟ اما در قبال این زیان‌های مسافران نه کسی توضیح داد ونه محلی از اعراب برای ملت قایل شـد و بـه قـول عـوام، کک،

مسئولی را هم نگزید! همان مسئولانی که می‌گویند ملت ولی نعمت ما هستند، همان مسئولانی که خود را پاسخگو می‌نامند! راستی، این مردم به کدامین گناه، اینقدر تحقیر می‌شوند و تا این اندازه شکنجه می‌گردند؟ به این صورت زیان به آنها تحمیل می‌شود؟ پاسخگو کیست؟ مسئول چه کسی است؟ زمانی که این چنین عمل می‌کنیم نباید نگران حمله نظامی و فرهنگی و سیاسی دشمن باشیم. خودمان خیلی خوب و بهتر از دشمن غدار، پوست ملت را می‌کنیم! این قصه را نوشتم، بلکه مسئولی به من وکیل ملت جواب دهد، به کدامین گناه این گونه به ملت بی‌حرمتی می‌شود و به جان و مال آنها تجاوز روا می‌دارند؟ بنده به جای کسانی که این چنین مدیریت می‌فرمایند، نه تنها از مسافران عزیز پرواز وحشت، بلکه از همه‌ی ملت عذرخواهی می‌کنم. چون اولاً این اولین و آخرین پرواز وحشت نیست، ثانیاً تنها پروازهای وحشت نیستند، که موجب آنهمه عمل ناروا در حق ملت می‌شوند، شبیه برخورد در پرواز وحشت را، روزانه ملت در خیلی از جاهای دیگر تجربه می‌نمایند. واقعاً از صمیم قلب باید گفت با این وضع خدا عاقبت همه را ختم به خیر کند، همه با هم باید فقط به خدا پناه ببریم. والسلام، عرض بنده هم تمام. اینهم یک حکایت بود. نه شکایت. البته متأسفانه حکایتی واقعی و نمایشنامه‌ای دراماتیک با پول ملت.

کمک به بازسازی افغانستان؟ آری؟ یا نه؟*

در جلسه روز یکشنبه ۸۱/۵/۱۳، در مجلس شورای اسلامی، مصوبه‌ای به تصویب رسید که طی آن مجوز کمک مالی به بازسازی افغانستان به دولت داده شد. گر چه به رأی این مصوبه تشکیک گردید و رأی گیری متعاقب و براساس تشکیک به جلسه بعد یعنی چهارشنبه ۸۱/۵/۱۶ موکول و هیچگاه نیز تشکیک مؤثر و رأی گیری مجدد انجام نشد، اما فارغ از هر آنچه که در آن یک شنبه و چهارشنبه در مجلس شورای اسلامی گذشت، با توجه به اظهارات موافقین و مخالفین و استدلالهای آنانیکه رأی دادند و کسانیکه رأی ندادند، جا دارد به این اقدام دولت و مجلس بیشتر پرداخته شود و تأملاتی در این اقدام بشود. حدود ۶۰ کشور و ۲۹ مؤسسه بین المللی در ژاپن، گرد هم آمدند که در خصوص بازسازی‌افغانستان برنامه ریزی و کمک

---

*- روزنامه همشهری ۸۱/۵/۳۰ صفحه ۱۸

نمایند. جمع تعهدات مالی، تمام این کشورها و مؤسسات که در ژاپن حضور داشتند حدود چهار میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار شد. نمایندهٔ محترم دولت جمهوری اسلامی‌ایران نیز یک نفر از نمایندگان ۶۰ کشور حاضر بود، ایشان به تنهایی تقبل ۵۵۰ میلیون دلار کمک نمودند، یعنی بیشتر از ده درصد جمع کمکهای ۶۰ کشور و ۲۹ مؤسسه بین المللی! ضمن آنکه به ضرس قاطع می‌گویم، اکثر قریب به اتفاق کشورها و مؤسسات فوق الذکر، تعهد کمک بلاعوض نکرده و نمی‌کنند، بلکه کمکهای بیشتر آن کشورها، یا به صورت وام است یا خط اعتبار صادراتی است و یا اگر در موارد نادری کمک بلاعوض باشد. قطعاً پول نقد را دست هیچ احد و ارگانی نمی‌دهند. بلکه به صورت صادرات کالاها و اجناس تولیدی خود و یا اجرای پروژه توسط نیروهای کشور خویش، یابه طور عموم فروش خدمات، این مبالغ کمک بلاعوض را هزینه می‌نمایند. مجلس محترم شورای اسلامی، حتی شیوه هزینه کردن را نیز تعیین ننمود! اختیار شیوه هزینه را نیز، به چند نفر از وزرای بزرگوار و معاونین محترم رئیس جمهور واگذار کرد! مجلس شورای اسلامی‌در شرایطی، چنین دست و دلبازی به خرج داد و همانند حاتم طائی عمل کرد، که در روز یکشنبه ۸۱/۵/۱۳ به دو فوریت و یک فوریت طرح ایمن سازی شهرها و روستاها و مقاوم سازی ساختمانها در برابر زلزله، که پیام و هدف آن حفظ جان هموطنان و موکلین بود، رأی نداد! برخی از همکاران محترم نماینده، بحث

داشتند، که بودجه‌ی این مقاوم سازی از کجا بیاید و چگونه تأمین شود؟ و یا از فلان ردیف نمی‌شود، برداشت کرد! بگذریم که همه‌ی این سؤالها جواب داده شد و باز هم جواب دارد. لیکن نمی‌دانم، چرا در خصوص کمک بلاعوض ۳۸/۵ میلیارد تومانی که قسمتی از کمکهای بلاعوض به افغانستان است و اینکه چگونه هزینه می‌شود، سؤالی مطرح نشد؟! چرا کسی سؤال نکرد که مبنای، کارشناسی و قبول و دلیل کارشناسان برای کمک بلاعوض ۵۵۰ میلیون دلاری در طی ده سال به افغانستان چیست؟ چرا کمتر نه؟ چرا بیشتر نه؟ مگر کشور ما، از نظر ثروت وضعش از بقیه ۶۰ کشور و ۲۹ مؤسسه بین المللی حاضر در اجلاس ژاپن بهتر است؟ که به تنهایی بیش از ده درصد کل کمک ها را، آنهم بلاعوض تعهد و تقبل کرده است؟ مگر می‌شود بدون تصویب و اجازه مجلس، هر بزرگواری در هر کنفرانسی، برای ملت ایجاد تعهد نماید؟ یعنی ابتدا، متعهد شوند و سپس از مجلس اجازه آن را بگیرند؟ و ملت و مجلس را در مقابل کار انجام شده قرار دهند؟ اصلاً ملت از نمایندگان خود سؤال دارد، که کمک به بازسازی افغانستان واجب است یا مستحب؟ اگر واجب است، پس رسیدگی به کمبودها و مشکلات مردم شریف و ملت رشید ایران که از خیلی از کمبودها رنج می‌برند چیست؟ اگر مستحب است، آیا بهتر نیست ما به واجباتی نظیر احداث فضاهای آموزشی و مدارس کشور، به منظور جبران کمبودها در این بخش، لغو خود اتکایی بیمارستانها، تأمین

کمبودهای‌بودجه‌ی بخش فرهنگی و تأمین نیازهای مادی دانشگاهها برای ارتقای‌کیفیت آموزش عالی و جلوگیری از فرار نخبگان بپردازیم و این پولها را صرف این واجبات نمائیم؟ البته اگر بخواهم لیست واجبات را، ردیف کنم، قطعاً بحث طولانی و خارج از حوصله خوانندگان خواهد بود. آنچه گفته شد، مشتی نمونه خروار و فقط جزئی از سه بخش آموزش، بهداشت و درمان و فرهنگی بود. در همین سه بخش و در بخش‌های دیگر نیز می‌توان لیست بلند بالایی از کمبودهای واجب تهیه کرد! راستی چرا به ۹ استان محروم کشور این ۵۵۰ میلیون دلار داده نشد؟ تا بخشی از محرومیت استانهای محروم چاره گردد؟

همین جاست که ملت خطاب به وکلا و امنای خود، می‌گوید "چراغی که به منزل رواست، به مسجد حرام است" ملت سؤال دارد، اگر مشکل اشتغال جوانمان را داریم؟ که داریم! چرا مجلس شورای اسلامی‌حداقل شیوه هزینه کردن را تعیین نکرد؟ تا شاید از محل این کمک بلاعوض، چند نفر جوان ایرانی، در بازسازی‌افغانستان و از محل هزینه‌ی این پول ملت، مشغول به کار شوند!؟ قطعاً وکلای ملت حق داشتند دولت را مقید نمایند، که این کمک مثلاً در پروژه‌های‌عمرانی و ایجاد زیرساختارها، یا احداث فضاهای آموزشی و یا بنای ساختمان‌های عمومی‌در افغانستان، هزینه شود، آنهم به صورتی که طراحی و اجرای آنها به دست ایرانیان انجام و کلیه مصالح نیز از ایران و تولیدات ایرانی تأمین گردد. چرا مجلس، این حداقل اصلاح را در لایحه

انجام نداد؟ و این قید را نیاورد؟ امید است هیئت منتخب از معاونین محترم رئیس جمهور و وزرای معزز، در لایحه کمک بلاعوض به بازسازی افغانستان، به این حداقل ممکن برای ایجاد چند فرصت شغلی برای جوانان ایرانی و فروش تولیدات کارخانجات وطن عنایت فرمایند. به ویژه توجه داشته باشند که بخش خصوصی نیز به حساب آید و در بازی شرکت داده شود، تا اشتغالی حداقل برای چند نفری از لشکر بیکاران به وجود آید. چون متأسفانه، تا کنون، در تمام همایشها و رفت و آمدها توجه درخوری به بخش خصوصی نشده و فعال صحنه ها در خصوص بازسازی افغانستان، دستگاههای دولتی و شرکتهای‌دولتی و وابسته به بنیادها بوده اند. انشاءا... از این به بعد چنین نباشد.

اقتدار مجلس، اقتدار ملت*

دو دوره است که افتخار حضور در خانه ملت را دارم. تحقیقاً، این حضور در عرصه عمل به عنوان یک نماینده و در صحن مجلس شورای اسلامی، به اطلاعات و آگاهیهای بنده نسبت به مجلس و خانه ملت افزوده است. با تمام وجود اعتقاد دارم که یک مجلس مقتدر، می‌تواند در احقاق حقوق ملت تأثیری سزاوار داشته باشد. ممکن است برخی از خوانندگان محترم این نوشته پس از قرائت چند سطر فوق به ویژه جمله آخر به من خورده بگیرند و خطاب به بنده، بفرمایند که "از کرامات شیخ ما چه عجب؟ شیره را خورد و گفت شیرین است!" اما علیرغم احترام به نظر این گروه از خوانندگان اجازه می‌خواهم که رخصت دهند، همین سیاق را در نوشته، ادامه دهم. به این امید که در پایان این یادداشت آنها هم به این بنده حق دهند. ایراد این گروه، به بنده

---

*- روزنامه همشهری ۸۲/۶/۱۰ صفحه ۱۵

می‌تواند این باشد که معلوم است "اقتدار مجلس یعنی اقتدار ملت" لیکن سخن اینجاست که چگونه می‌توان دارای مجلسی مقتدر بود؟ نظر بنده هم، همین است. لذا باید به این پرسش پاسخ داده شود که "چگونه مجلس مقتدر می‌شود؟" برای تحقق این خواسته، اول باید تعریفی از اقتدار مجلس و راههای مقتدر شدن مجلس را تعریف و تبیین نمود، سپس آسیب‌هایی را که موجب تضعیف هر مجلسی، منجمله مجلس مقتدر می‌شوند را، شناخت و از وارد شدن آسیب ها جلوگیری کرد. که در ذیل به آن می‌پردازیم:

الف - ارتقای اقتدار مجلس

در خصوص پاسخ به پرسش فوق، بجا و شایسته است که بدواً تعریفی از اقتدار مناسب برای مجلس و چگونگی حصول آنرا داشته باشیم، تا زمانیکه تحزب در فرهنگ عمومی‌جای بایسته خود را پیدا نکرده و احزاب به درستی، درکشور ما، شکل نگرفته و شأن خود را نیافته‌اند، باید در پی تبیین شاخص‌های ضروری، برای یک نماینده بود و از نماینده خوب و مقتدر تعریفی روشن به دست عامه ملت داد. تا از جمع خوبان و مقتداران، مجلسی خوب و مقتدر شکل گیرد. ایجاد تحرک و هدایت و شکل دهی افکار عمومی‌در این زمینه، در ید با کفایت رسانه‌های همگانی است. به ویژه اکنون که جراید طرف اعتماد ملت شده اند، تکلیفی و وظیفه‌ای سنگین در این زمینه متوجه آنهاست. باید صفات ضروری برای نماینده قادر را روشن و صریح و شفاف

نوشت و تکرار کرد تا در فرهنگ عمومی نهادینه گردد.

ب - آسیب شناسی مجلس

آسیب‌هایی که همیشه، متوجه مجلس بوده است و خواهد بود و در نهایت باعث تضعیف مجلس شده و تا برطرف نشود، همچنان تأثیر منفی خواهد داشت را، به سه دسته به شرح آتی الذکر می‌توان تقسیم نمود:

دسته اول آسیب‌های قبل از برگزاری و در زمان انتخابات (علل بیرونی اولیه) دسته دوم آسیب‌های پس از تشکیل مجلس و ضعف‌های سازمانی و تشکیلاتی خود مجلس (علل درونی) دسته سوم برخوردهای با مصوبات مجلس و همچنین شیوه‌ی اجرای قوانین (علل بیرونی ثانویه)

دسته اول:

۱- عدم تبیین درست و صحیح از حدود اختیارات و شرح وظایف یک نفر نماینده، برای افکار عمومی و عامه ملت.

۲- عدم تعریف درست و روشن از یک نماینده قادر و اعلام شاخص‌هایی که قطعاً یک نماینده باید دارا باشد، تا بتواند وظیفه سنگین و حساس نمایندگی ملت را عهده دار گردد.

۳- عدم اعتماد و اعتقاد و باور ملت به اینکه، یک نماینده، یک عنصر خدمتگزار ملی است. چنین برداشت و قضاوتی، ریشه در تاریخ گذشته دارد، زیرا نسل بنده و نسل قبل از بنده، اکثر نمایندگان مجلس را در اکثر دوره ها، انتخاب شده، با رأی‌ملت نمی دانند و آنها را بیش و پیش از آنکه انتخابی بدانند، انتصابی

می‌شناسند. (البته به غیر از استثناءها!). این اعتماد خدشه دار شده، پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، با رفتارها و کردارهای حذفی، بیشتر صدمه دید. به صورتیکه، گروهی از مردم هم از داوطلب شدن برای وکالت، ابـاء دارنـد و هـم از رأی دادن و انتخاب کردن، استقبال نمی‌کنند. در صورتی که اگر مدبرانـه و حکیمانه برخـورد مـی‌شد، مـقطع پـیروزی انـقلاب اسـلامی می‌توانست نقطه عطفی در تاریخ کشور ما در این زمینه باشد.

۴- نظارت استصوابی ـ غبار شکل گـرفته، بـر آئـینه اعـتماد عمومی، با اعمال نظارت استصوابی‌به صورت موجود و شیوه اعمال این نظارت در چند دور اخیر، به خصوص عدم پاسخگویی به پرسش های ملت در این زمینه، موجب کدر شدن بیشتر فضای اعتماد شده است. نهایتاً اعمال حذفی، فضا را فضایی غیر قابل اعتماد و پر از توهم و استفهام نموده است. صدمات وارده بـر اعتماد عمومی، بر اثر شیوه اعمال نظارت اسـتصوابـی، فـوق العاده وسیع و عمیق و تأثیر گذار بوده است.

اولاً اشخاص شایسته و مطلع و مـقبول افکـار عـمومی، کـه می‌توانند نمایندگانی لایق برای ملت باشند، با توجه به عملکرد ناظران نـظارت اسـتصوابـی، در خـصوص حـذف بـرخـی از شایستگان، آنهم بدون آنکه توضیحی بـه افکـار عـمومی‌داده شود، هم به عنوان اعتراض به این شیوه رفتاری و هم برای حفظ آبرو و اعتبار اجتماعی و سیاسی خود، از داوطلب شدن بـرای نمایندگی خود داری می‌کنند. تا پل نبندند، که بگذرند، از آبروی

خویش! ثانیاً بخشی از ملت، به ویژه آنانکه هنوز سیاست زده و مأیوس نشده و مسایل را پیگیر هستند و خیلی از چهره ها را می‌شناسند و نسبت به شیوه اعمال نظارت استصوابی انتقاد دارند، در انتخابات و دادن رأی شرکت نمی‌کنند. اگر هم در پای صندوق‌های رأی حضور یابند، حضوری شکلی است و برای رفع تکلیف، نه از روی اعتقاد و باور. این عدم اعتقاد و باور به رأی داده شده یا عدم حضور گروهی از ملت، در پای صندوق اخذ آراء، موجب می‌شود که سنگین ترین لطمه متوجه نماینده منتخب و بالنتیجه مجلس گردد. زیرا بخشی از بدنه ملت، نمایندگان حاضر در مجلس را نماینده واقعی خود و ملت نمی‌دانند. ایراد این گروه به نماینده منتخب این است که اگر شایستگان حذف شده و غایب، در صحنه انتخابات می‌بودند، این نماینده انتخاب نمی‌شد. اینان می‌گویند این چهره، آنقدر خنثی و بدون موضع است که بالاخره از صافی بسیار تنگ و ریز نظارت استصوابی‌عبور کرده است. یعنی بازتاب شیوهٔ عملکرد نظارت استصوابی‌به صورتی است که تأیید نظّار، در حقیقت نقطه قوت کاندیدای تأیید شده نزد بخشی از افکار عمومی‌ملت تلقی نمی‌گردد.

۵- تبلیغات زمان برگزاری انتخابات ـ عرصه تبلیغات و برگزاری انتخابات به قدری عرصه آشفته‌ای است که بخش عظیمی از توان و حیثیت و اعتبار داوطلبان در چند روز تبلیغات انتخاباتی از بین می‌رود. بخصوص در شهرهای‌متوسط و

کوچک. در هر دوره چند نفری که خود نیز می‌دانند هیچ شانسی برای انتخاب شدن ندارند، به صحنه می‌آیند، یا، آورده می‌شوند! تا اهرم فشاری باشند برای تخریب و از عرصه بیرون کردن کاندیداهای نسبتاً مطلوبتر و همچنین آشفته کردن عرصه و ترویج بازار تهمت و افتراء و اعمالی از این دست. این آشفتگی آنچنان رشد و توسعه می‌یابد، که قبح قضیه از بین رفته و بعضاً دیگرانی که معقول تر نیز هستند. خودآگاه یا ناخود آگاه، تحت تأثیر فضا به این موج مخرب دامن می‌زنند. ضمن آنکه در کنار این ماجرای مهوع، کاندیداها، مادی و یا اخلاقی بدهکار و مدیون عده‌ای می‌گردند که به صورت‌های مختلف به یاری کاندیدا آمده، از وقت و مال و بعضاً جان خود، مایه گذاشته و زحمت امور جاری روزهای تبلیغات و برگزاری انتخابات را تقبل نموده اند.

۶- شیوه اخذ آراء - شیوه اخذ و قرائت آراء در کشور ما، شیوه‌ای قدیمی‌است.احتمال اعمال نظر و سلیقه و اشتباه در آن وجود دارد. شیوه اخذ رأی و مهر شناسنامه و نحوه کنترل، توسط کسانی که در حوز ها وجود دارند، تا قرائت آراء و اعلام نتایج، همه و همه با بیشترین استفاده از نیروی انسانی و دخالت فیزیکی انسانهای مجری و ناظر است. طبیعتاً، سلایق، خستگی، کم دقتی و خدای‌نخواسته، اعمال نظر عمدی، می‌تواند مؤثر در جابجایی نتایج و معدل نظر عمومی‌و آرای مردم باشد.

دسته دوم:

۱- پس از گذر از هفت خوان مذکور در فوق، بالاخره فردی انتخاب و مجلس تشکیل می‌گردد، از لحظه اول داستان تصویب اعتبار نامه و تعیین اعضای‌کمیسیونهای تخصصی، تتمه رمق و توان فرد منتخب را می‌گیرد. واقعاً هم شایسته است هم بایسته که ملت پرونده‌های رسیدگی به اعتبار نامه نمایندگان و همچنین شیوه تعیین اعضای کمیسیون‌های تخصصی مجلس را در شش دورگذشته بررسی نماید. تا از قضاوت صحیح یا خدای نخواسته غیر درست منتخبین ملت، آگاهی کامل یابد! کمیسیونهای تخصصی و تخصص نمایندگان حاضر در این کمیسیونها را بررسی نمایند تا دریابند چه میزان به تخصص و تجربه و تحصیلات مرتبط، اهمیت داده شده است؟ چقدر کارها براساس رابطه بوده و چه اندازه بر مبنای ضابطه و در جهت اقتدار مجلس؟ قطعاً کارآمد بودن و یا کارآمد شدن کمیسیون‌های تخصصی موجب کارآمدی و تقویت مجلس می‌گردد.

۲- گردش امور در مجلس شورای اسلامی‌در تمام ادوار گذشته براساس و مبنای "سیستمی" نبوده لذا وقتی یک "سیستم" حاکم نبود، سلیقه حکم فرما خواهد شد و ساختار مناسب سازمانی نیز ایجاد نخواهد شد. به نظر بنده یکی از مهمترین آسیب‌های وارده به مجلس شورای اسلامی، نبود سیستم و ساختار مناسب سازمانی و عدم مدیریت ارگانیک، بر مجموعه‌ی این قوه‌ی مؤثر ملی است. شیوه سنتی حاکم بر مجلس شورای اسلامی در طی شش دور گذشته به صورتی‌است که هم در بعد قانونگذاری

و هم در وجه نظارت، عملاً و علناً بدون قصد، شاید هم با نیت خیر، در جهت تضعیف مجلس اقدام شده است. برای‌روشن شدن منظور، به ذکر مصداقی می‌پردازم، طی شش دور گذشته، مرتباً موکلین به صورت مکاتبه یا مراجعه و ملاقات حضوری با وکیل خود تماس برقرار و در اکثر قریب به اتفاق این مکاتبات و مراجعات، متأسفانه ملاحظه می‌گردد که خواسته موکلین، خواسته ایست که قبلاً احکام قانونی آنها صادر شده است. لیکن بنا به توصیه و راهنمایی دستگاه اجرایی مربوطه به موکل و یا رأساً توسط خود موکل به نماینده مراجعه می‌شود، که توصیه نامه‌ای بگیرد. تا آن قانون مصوب اجراء گردد یا خارج از رعایت نوبت دیگران، قانون مصوب مورد بحث در خصوص مراجع، مرعی شود.

نوشتن این توصیه نامه ها، یعنی در حقیقت زیر سؤال بردن حاکمیت قانون، یعنی‌بدهکار شدن نماینده به مخاطبین نامه ها! حال، نماینده‌ای که چنین تقاضاهایی را مطرح می‌کند، آیا می‌تواند اعمال نظارت درست در اجرای قانون بنماید؟ احترام به قانون را از دستگاهها طلب بکند؟ اگر به فرض محال، نماینده‌ای هم مقاومت کند و چنین توصیه نامه ها و درخواست‌هایی را ننویسد، نظر به اینکه دیگر نمایندگان آن را انجام می‌دهند، نزد افکار عمومی متهم به پاسخ ندادن به خواستهای موکلین می‌گردد! در حالیکه اگر مجلس، سیستم داشت و ساختاری متناسب با خواست ملت برای تشکیلات و سازمان خود، طراحی

و پیاده کرده بود. در این ساختار مـی‌توانست، قسـمتی وجـود داشته باشد که هم مشکل مـوکلین را، بـدون دخـالت مسـتقیم نماینده که موجب وامدار شدن آنها نزد مدیران و مسئولان دیگر قوا می‌گردد پیگیری و هم براساس آمار مراجعین، گزارش‌هـای کارسازی به نمایندگان بدهد تا مهجور یا محترم بودن قانون در دستگاهها برای ایشان روشن گردد و نمایندگان هم براساس این گزارش ها، رفتارها و اعمال نظارتی خویش را تنظیم نمایند.

در خصوص قانون گزاری و ارائه طرحها و رسیدگی به لوایح و همچنین استفاده از اهرمهای نظارتی، به طور قطع و یقین کمی و کاستی‌هایی موجود است که مـی‌توان بـا مـدیریت صـحیح و سیستماتیک و ایجاد ساختاری ارگانیک، تمام ظرفیتهای مجلس را از قوه به فعل در آورد و در جهت اقتدار آن گام برداشت و از ایجاد آسیب تضعیف کننده جلوگیری نمود.

دسته سوم:

۱- برابر قانون، شورای محترم نگهبان مکلف است مـصوبات مجلس را با معیارهای‌عدم تضاد با قانون اساسی و شـرع انـور اسلام سنجیده و در صورت عدم تضاد، تایید نماید تا به صورت قانون درآید. متأسفانه به ویژه در دورهٔ حاضر مجلس مـلاحظه می‌شود که علاوه بر معیار مذکور، ملاکهای دیگری نیز توسط شورای محترم نگهبان مد نظر قرار گرفته و به مصلحت بودن یا مصلحت نبودن یک مصوبه نیز تأثیر در تأیید یا عدم تأیـید آن دارد. به همین دلیل و حاکمیت تفکر مصلحت اندیشی، بخشی از

مصوبات مجلس به استنادهای دیگر رد می‌شود که این خود یعنی تضعیف مجلس و جدایی آن از ملت و موکلین، زیرا نمایندگان خواستها و مطالبات مردم را در محتوا و شکل قانون، به صورت ارائه طرح و یا اصلاح لوایح پیگیری می‌نمایند. وقتی مردم شریف و موکلین محترم مشاهده کنند، علیرغم تلاش نمایندگان مطالبات ایشان بی‌پاسخ می‌ماند و نتیجه گرفته نمی‌شود، گسستی بین مجلس و ملت ایجاد می‌گردد.

۲- در بعضی موارد که مصوبات مجلس مورد تائید شورای نگهبان نیز قرار می‌گیرد، عملاً قانون مصوب، توسط دستگاه ها یا اشخاص، آنچنانکه باید و شاید اجراء نمی‌گردد. متأسفانه برخی خود را فراتر از قانون می‌دانند و گروهی نیز سلایق خود را در اجرای قانون دخالت می‌دهند. به همین دلیل قانون بی‌حرمت می‌شود. بی‌حرمتی به قانون یعنی بی‌احترامی‌به مجلس. لذا، باید با نظارت صحیح و سیستماتیک و دقیق و همچنین فرهنگ سازی در خصوص احترام به قانون، از ورود این آسیب و تضعیف مجلس جلوگیری نمود.

نتیجه

همانطوریکه ملاحظه می‌شود و در بالا معروض آمد علل تضعیف مجلس به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- قبل از برگزاری انتخابات و زمان انتخابات (علل بیرونی و اولیه)

۲- تشکیل مجلس و ضعف‌های درونی مجلس (علل درونی)

۳- برخوردها با مصوبات مجلس و شیوه اجرای قانون (علل بیرونی و ثانویه).

لذا اگر به حقیقت می‌خواهیم مجلسی مقتدر داشته باشیم، باید به آسیب شناسی مجلس توجه کرده و علل ایجاد این آسیب ها را در هر سه دسته مذکور در این یادداشت، هر چه زودتر رفع کرده و از بین ببریم. در غیر این صورت متأسفانه! نسبت به تضعیف مجلس اقدام و در بلند مدت صدمات جدی، از این رویکرد به ملت و مملکت و نظام وارد خواهد شد. قطعاً به سادگی می‌توان با رفع علل ایجاد آسیب ها، قدمی‌بلند و محکم در جلب اعتماد بیشتر و بهتر ملت و در نتیجه جلب حمایت ملی برداشت. در این جهت و در این عرصه همه باید مساعدت نمایند. مسئولین، رسانه ها، نهادها و دستگاهها و ملت بزرگ ایران و مجلس شورای اسلامی‌خود نیز!. به حقیقت تلاش در رفع علل آسیب‌های متوجه مجلس، از اهم وظایف همه است. تقویت مجلس و جلب اعتماد عمومی، به معنای اقتدار ملت است و نتیجه آن حاکمیت اراده ملت و تحقق مردمسالاری است و تحقق مطالبات ملی.

میراث‌های فرهنگی را پاس داریم*

عقربه‌های ساعت از نیمه شب دوشنبه ۸۱/۵/۲۱، گذشته بود. مروری مجدد، بر روزنامه‌های روز یکشنبه داشتم. در صفحه ویژهٔ سیاسی روزنامه مردم سالاری که در خصوص هویت لباس شخصی‌ها اقدام به درج نظرات همکاران محترم نماینده مجلس نموده بود، عنوانی نظرم را جلب کرد. و آن این بود که، از قول چهره‌ای فرهیخته و فرهنگی و فوق العاده مورد احترام بنده نوشته شده بود:

"دور داش مشدیها گذشته است" متن سخنان همکار بزرگوار و فرهنگی را برای دومین بار خواندم، احساس کردم، که تکلیف دارم، نظرم را به عرض ایشان برسانم. اما بلافاصله پیش خود فکر کردم، صرف اعلام نظر در یک گفتگوی خصوصی شاید، کافی نباشد. زیرا می‌دانم که ایشان بین اقشار گوناگون

---

*- روزنامه مردمسالاری ۸۲/۵/۲۳ صفحه ۳

اجتماعی چهره‌ای محبوب و مقبول هستند. به ویژه خیل قابل توجهی از جوانان اظهار نظر ایشان را ملاک و معیار می‌دانند. لذا تصمیم گرفتم، نظر خود را در خصوص عنوان انتخاب شده و فرمایش ایشان، به صورت مکتوب تقدیم محضر خوانندگان محترم نشریه مردم سالاری و خصوصاً جوانان عزیز و ایشان بنمایم. همه‌ی صحبتهای ایشان را تأیید می‌کنم جز آن بخش که عنوان صحبت‌های ایشان شده بود و در بالا بدان اشاره گردید.

به نظر بنده و قطعاً بـه طـریق اولی هـمکار مـحترم و فـاضل، میراثهای فرهنگی کشور مـا، از اهـمیت و جـایگاه خـاصی در تعریف و تبیین فرهنگ گذشته ما برخوردار هستند. حفظ این آثار آنقدر مهم است که سازمانی مستقل برای آن ایجاد شده است. اما میراثهای فرهنگی ما، فقط آثار معماری و هـنری نـیست. فرهنگ فولکلور و شفاهی و غـیر مکـتوب مـا نـیز جـزئی از میراثهای فرهنگی ما است. متأسفانه نه تنها اقدامی در حفظ این بخش مهم میراث فرهنگی نکرده ایم، بلکه بعضاً ندانسـته بـا، برخوردهایی از نوع آنچه در بالا آمد، در حـق آن جـفا کـرده و نوجوانان و جوانانمان را نسبت به بخشی از این فرهنگ و ارزش بیگانه می‌سازیم یا به ایشان آدرس غلط می‌دهیم. بدون آنکـه چنین قصد و نیتی در کار باشد. دلیل آنهم فقط، شاید عدم دقت کافی است و لاغیر! به نظر بنده، داش مشدیها عناصری مردمی و ملی و خادم ملت و حامی ضعفاء، در دوره‌های خاصی از تاریخ ملت و مملکت ما بوده‌اند، همانند عیاران، لوطیها، جوانمردان،

پهلوانان و ریش سفیدان محل.

بنده کهنه پرست و واپس گرا نیستم، اما عقیده دارم، همه چیز قدیم و ندیم هم بد و ارتجاعی نیست. اتفاقاً، اگر هنر حفظ و نو نمودن و به روز کردن روحیه و فرهنگ "مشدی گری" را می‌داشتیم، شاید امروز، بخشی از آسیب‌های اجتماعی را شاهد نبودیم. می‌توان ادعا کرد که وقتی تصمیم گرفته شد، مدرن شویم، فرهنگ مشدی‌گری، داش مشدی بودن، لوطی گری و عیاری را از ملت گرفتیم. به جای آن فرهنگی مناسب را ترویج و تبلیغ نکردیم و یا ملت را به حال خود رها کردیم تا هر کس به سلیقه خود و تحت تأثیر عوامل تبلیغی، رفتار و فرهنگی را جایگزین آن کند و سوغاتهای فرنگی را بدون آنکه در بومی‌و ملی نمودن و انطباق آن با فرهنگ بومی‌و ملی خود تلاش و تفکر کنیم، به مردم عرضه داشتیم. امروز به نظر بنده داریم چوب آن حرکت و تصمیم را می‌خوریم! در زمان اقتدار فرهنگ عیاران و لوطیها و داش مشدیها و پهلوانان، هیچ قلدری نمی‌توانست قلدری کند. ناموس اهالی کوچه و محل و شهر، در امان بود. همسایه نسبت به همسایه بیگانه نبود و بچه محل بودن موجب همبستگی و تعهد و تکلیف نسبت به یکدیگر می‌شد. غم دیگران را خوردن و غیرتی بودن، صفا و صداقت و یکرنگی، وفای به عهد، مسئولیت پذیری، از ضعیف حمایت کردن، عفت، پاکدامنی، شهامت و شجاعت و جلوی قلدر ایستان و... همه و همه ارزش بود.

متأسفانه امروز شاهد هستیم، آگاهانه یا ناآگاهانه واژه ها، معنای ماهوی و لغوی خود را دست می‌دهند و قلب معنا می‌شوند. مثلاً مدارس و مراکز آموزش عالی ملی و پولی را غیرانتفاعی می‌نامیم، زرنگی معنای پشت هم اندازی و دروغگویی‌را تداعی می‌کند، مراکز ترویج فساد و فحشاء، تحت عنوان خانه‌های عفاف مطرح می‌گردد و قداره بندی، به جای مشدی گری اشتباه گرفته می‌شود.

حیفم آمد، از جفایی که در حق فرهنگ مشدی گری، به سهو و غیر عمد شده است، سخنی نگویم و ساکت نشینم. آنچه که همیشه و همواره، بد و ناروا و مذموم بوده است. "قداره بندی، قلدری و ضعیف کشی" بوده است. نظر همکار محترم و اندیشمند نیز قطعاً همین می‌باشد. البته با اجازه خود ایشان و به دلیل شناختی که بنده از ایشان دارم چنین قضاوتی می‌کنم. امروز ما از کمبود فرهنگ مشدی‌گری در رنجیم، انشاء ا... هیچوقت دوران فرهنگ انسان دوستانه داش مشدیها و فرهنگ عیاری و لوطی گری و جوانمردی، سپری نشود. آنچه که دیگر دورانش به سر آمده و عنوان درست آن مصاحبه نیز می‌توانست باشد. این است که "دوران قداره‌بندی و قداره بندان به سر آمده است". از اینکه جسارت کردم از همگان عذرخواهی می‌نمایم. از خدا، می‌خواهم به همه‌ی ما خلق و خوی نیکو و دفاع از ارزشهای ملی این ملت بزرگ را عطا فرماید. انشاءا...

مشکلات اهل تسنن در ایران*

مشکلات اهل تسـنن در ایـران، از کـوچکترین مسأله شـروع می‌شود تا مهم‌ترین مسایل. این مشکـلات بـعضاً سـلیقه‌ای و برخی نیز حتی قانونی هستند. قسمت عمده این مشکلات براثر تبلیغات تفرقه افکنانه، بر علیه اهل تسنن بوجود آمده است. به نظر بنده، اطلاعات تعداد کثیری از اهل تشیع، از اعـتقادات و باورهای دینی و مذهبی اهل تسنن خیلی کم است. لذا آنها بـا تکیه بر این اطلاعات اندک و بعضاً غیر صحیح که در اثر القائات طی سالیان، در نهاد ایشان شکل گرفته است، قضاوت کرده، روز به روز نسبت به اهل تسنن بدبین تر شده و فاصله خود را نسبت به آنها زیاد می‌کنند.

اگر منظم و دسته‌بندی شده در خصوص مشکلات اهل تسـنن ایران صحبت کنم شاید بهتر باشد، زیرا نتیجه مـلموس‌تری بـه

---

*- توسط نمایندگی ایرنا در کردستان مورد بهره‌برداری قرار گرفت

دست خواهد داد. لذا در چهار حوزه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی، در حد مجال و اطلاعات بنده و حتی‌الامکان با ذکر مصادیق، به بررسی وضع موجود، اهل تسنن در ایران پرداخته و مشکلات ایشان را بازگو می‌کنم.

۱- حوزه سیاسی

در این حوزه نگرش به اهل تسنن، یک نگرش غیر خودی و غیر صاحب حق است. عملاً و علناً، شهروندان اهل سنت در کشور ایران، شهروند درجه ۲ به حساب می‌آیند. به دلیل آنکه در قانون اساسی به صراحت آمده است، که رئیس جمهور باید از میان پیروان شیعه اثنی عشری باشد. یعنی، حق انتخاب شدن از اهل تسنن سلب شده است. در حالیکه عنوان نظام حکومتی ما، جمهوری اسلامی‌ایران است. صفت جمهوری یعنی مردم سالاری و حقوق برابر برای همه. صفت اسلامی، یعنی مسلمان و متدین به دین اسلام. هیچ بحثی در خصوص شیعه و سنی نیست و مذهب در عنوان نظام حکومت نیامده است. به نظر می‌رسد که وجود این امر، یعنی یک تضاد و پارادوکس! ضمن آنکه همه مسئولین تراز اول کشور، از مردمسالاری دینی صحبت می‌کنند، نه مردمسالاری مذهبی. اگر دمکراسی است و مردمسالاری، هر مسلمان اعم از شیعه و سنی باید حق داشته باشند که داوطلب ریاست جمهوری گردند. مگر اکثریت ملت ایران، دارای مذهب شیعه نیستند؟ پس ترس از چیست؟ اگر

اکثریت شیعه هستند، که هستند، پس به یک کاندیدای مسلمان غیر شیعه رأی‌نمی‌دهند و بالاخره یک شیعه انتخاب می‌شود. به فرض محال اگر یک سنی پیدا شد و آنقدر دارای شایستگی بود که حتی شیعه ها هم به او رأی دادند، باید پذیرفت چون شعار مردم سالاری دینی داده‌ایم. نمی‌توان شعار مردم سالاری دینی داد و بعد این شعار را هم به سلیقه خود تعریف نمود و مذهبی خاص را فقط مد نظر داشت. تازه آنچه عرض شد، قانون مدون و مصوب است. خیلی از مصوبات محرمانه، مانند آنچه که می‌گویند، در شورای عالی امنیت ملی وشورای تأمین غرب کشور مصوب شده است که به اهل تسنن به طور عموم و کردها بالاخص از واگذاری پستهای حساس و مسئولیتها خودداری شود. این ها خود مشکلی بزرگ هستند. غیر از قانون و مصوبات اخیرالذکر، سلایق فردی و قوانین نانوشته به طور گسترده و عمیقی کاربرد دارد. مثلاً رئیس جمهور محترم اصلاح طلب کشور، یعنی جناب آقای سید محمد خاتمی، علیرغم وجود شایستگان فراوان در بین اهل تسنن کشور،نه معاونی و نه وزیری از ایشان انتخاب ننمود. حتی ریاست مشاوران رئیس جمهور را نیز در امور اهل سنت به یک بزرگوار شیعه واگذار نمود. این عدم اقدام رئیس جمهور محترم در خصوص شایستگان اهل سنت، در اثر یکی از دو اتفاق زیر است: یا رئیس جمهور اصلاح طلب و محترم نیز، همانند دیگر مسئولان شیعه، شهروندان سنی را شهروند درجه ۲ و فاقد حق برای انتصاب در

این پستها می‌داند و یا از ترس اقتدارهای فراقانونی علیرغم عدم محدودیت قانونی از میان اهل تسنن کسی را برای احراز مسئولیتهای فوق الذکر انتخاب نکرده است. در هر دو حالت، دلیلی است بر تأیید نظریه بنده که اهل تسنن در ایران شهروندان درجه ۲ می‌باشند. نه تنها در رده معاونین رئیس جمهور و وزراء، در رده‌های معاون وزیر و استاندار، نیز هیچ اهل تسننی، در مسئولیتی منصوب نشده و نمی‌شود. در ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی نیز، فرماندهی و به امیری رسیدن اهل تسنن به دلیل همان قوانین نانوشته و دستهای پشت پرده و اختیارات فراقانونی و احتمالاً مصوبات محرمانه، جزء محالات است. در وزارت امور خارجه وزارت اطلاعات و چند دستگاه خاص از این قبیل، در پایین‌ترین رده مدیریتی و مسئولیتی به هیچ اهل تسننی پستی واگذار نشده است. اصولاً، در این دستگاهها حتی کارمند عادی نیز از بین اهل سنت انتخاب و استخدام نمی‌شود. اگر به تعداد انگشتان دو دست نیز هنوز کسانی از اهل سنت در وزارت امور خارجه وجود دارند، ایشان کارمندان قبل از انقلاب اسلامی‌بوده و در شرف بازنشستگی می‌باشند. بهرحال صحبت طولانی گردید، اگر بخواهم در این حوزه باز هم از مشکلات اهل سنت بگویم قطعاً مجال بیشتر و حوصله فراوانتری طلب می‌کند. فقط عرض کنم، برای وجه مقایسه خوب است توجه داشته باشید، که سفیر کبیر عربستان سعودی در ایران یک نفر از برادران شیعه است. حکومت عربستان نه جمهوری است و نه

ادعای مردم سالای کرده است. ضمن آنکه اصل ۱۹ قانون اساسی تمام ایرانیان را،از هر نژاد و تبار و دارای هر مذهب دارای حقوق برابر اعلام کرده است. اجرای این اصل در تمام حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی متوقف است.

۲- حوزه اقتصادی

تقریباً در تمام نوار مرزی کشور اهل تسنن ساکن هستند. توسعه نیافته ترین و محروم ترین نقاط کشور نیز، همین نقاط هستند. تا زیر ساختها ایجاد نشوند، هیچ نوع توسعه‌ای اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، اتفاق نخواهد افتاد. شاخص ها، مؤید این است که محروم ترین نقاط از نظر زیر ساختها نوار مرزی کشور به طور اعم و بالاخص نقاطی است، که اهل تسنن در آن ساکن هستند. از ضروریات توسعه اقتصادی، ایجاد زیر ساختها و سرمایه گذاری در این خصوص است که از وظایف حاکمیتی است. متأسفانه، علیرغم شعار حمایت از محرومین و مستضعفین، اقدامات اساسی و در خور توجهی نشده است. بدیهی است در چنین حالتی نه اقتصاد رشد خواهد داشت و نه توسعه اقتصادی اتفاق خواهد افتاد. پس در نتیجه با توجه به رشد جمعیت و محدودیت منابع در عرصه فعالیت محلی، روز به روز درآمد سرانه کاهش یافته و فقر اقتصادی رشد خواهد داشت. طبیعتاً، محدودیتهای سیاسی و کمبود درآمد سرانه و توسعه فقر اقتصادی، خود زمینه ساز و بستر ساز ناهنجاری‌های اجتماعی

خواهد بود که در جای خود، به آن خواهم پرداخت. تصادفاً تا چند روز آینده هفته دولت آغاز خواهد شد. معمولا در هفته دولت، سرمایه گذاری‌های دولتی در پروژه ها افتتاح می‌گردند و مطمئن هستم، که مجموع سرمایه گذاریهای دولتی در تمام استانها و نقاط محل سکونت اهل تسنن، به اندازه یکی از استان‌های مرکزی کشور نیست. دلیل اینکه با این قاطعیت صحبت می‌کنم، مراسم افتتاح سالهای گذشته در هفته دولت است. خوب توجه کنید، شهر زاهدان مرکز استان سنی نشین، هنوز دارای آب آشامیدنی نیست و آب با تانکر برای مردم آورده می‌شود، این در شرایطی است که برای برخی از شهرهای کویری کشور از چند صد کیلومتری آب لوله کشی آورده شده است. آیا این تبعیضی آشکار و ناروا نیست؟

۳- حوزه اجتماعی

طبیعی است که موانع قانونی و مصوبه‌هایی که متأسفانه کاربردی بیشتر و فراتر از قانون پیدا کرده اند، همچنین سلایق و نظریات فراقانونی، در حوزه اجتماعی، تأثیرات و تبعات نامطلوب گذاشته، روز به روز بر گسترش و عمق گسست اجتماعی، بین مسلمانان شیعه و سنی می‌افزایند. لذا وقتی محدودیت‌هایی در حوزهٔ سیاسی بیان شد و کمبودهایی‌در حوزه اقتصادی عنوان گردید، بدیهی است که باید، منتظر تبعات منفی این محدودیتها و کمبودها، در حوزه اجتماعی بود. یک بررسی

اجمالی، از اجرای قانون گزینش و برخوردهای سلیقه‌ای و تنگ نظرانه، در حوزه عملکرد این قانون، نسبت به اهل تسنن ایران، نشان می‌دهد که چگونه عده‌ای از جوانان و خانواده‌ها در اثر این برخوردها از هموطنان شیعه و از مسئولین فاصله گرفته و به حق نسبت به همه بدبین شده اند. وقتی برادر یک شهید، از مأمور هسته گزیش می‌شنود که به او و به برادر شهیدش توهین می‌گردد، فکر می‌کنید چه احساسی خواهد داشت؟

ورود و توزیع سهل و آسان مواد مخدر، به خصوص به مناطق کردنشین و اهل تسنن غرب کشور، که همیشه در گذشته از پاکترین نقاط کشور بوده اند و متأسفانه امروز آلوده مواد مخدر شده اند، همواره مورد شک و تردید و سؤال بوده است. مردم عادی می‌گویند ورود و توزیع مواد مخدر در این مناطق، برنامه ریزی شده و حداقل به حمایت و هدایت برخی دستگاههای مسئول انجام می‌شود، وگرنه چگونه دستگاههای مسئول همواره مفتخرند که با کوچکترین بزه، در سریعترین زمان، شدیدترین برخورد را می‌توانند بکنند و کرده‌اند، اما در مورد موادمخدر نمی‌توانند با سوداگران مرگ مقابله سریع و شدید نمایند. عملکردهای فوق الذکر، در جامعه اهل تسنن، بی‌اعتمادی به دستگاه‌های حکومتی را در پی داشته و هر حرکت حتی منطبق بر قانون را نیز با دیدهٔ شک و تردید می‌نگرند. تا اعتماد بازسازی نشود و موجبات و دلایل بی‌اعتمادی از بین نرود، صحبت از وحدت و وفاق و غیره، نه تنها نتیجه بخش

نخواهد بود، بلکه به نظر بنده ظاهر سازی و عوام‌فریبی نزد افکار عمومی تلقی می‌گردد. بد نیست آنچه را که افکار عمومی بیان می‌کند، برای استحضار مسئولین به صراحت بیان کنم، مردم کوچه و بازار، نام هفته وحدت را نزد خود تعویض و به آن به شوخی می‌گویند، هفته وحشت! دیوار بی‌اعتمادی با حرف و سخن و خطابه از بین نمی‌رود. مردم منتظر عمل هستند.

۴- حوزه فرهنگی و مذهبی

اکثریت اهل تسنن ایران، دارای نژاد غیر فارس هستند. اکثر ایشان کرد، بلوچ، ترکمن و بعضاً از تبارهای دیگر می‌باشند. این اقوام، فرهنگ خاص خود را دارند. متأسفانه، در حوزهٔ فرهنگی با محدودیت روبرو هستند. مثلاً اصل ۱۵ قانون اساسی که حکم می‌کند، زبان اقوام ایرانی در کنار زبان رسمی کشور در مدارس تدریس گردد، سال ها است معطل و متوقف مانده و پیگیریها برای اجرای این اصل به نتیجه نرسیده است، به صورتیکه امروز اجرای این اصل تبدیل به خواست عمومی و اجتماعی گردیده و مرتباً پیگیر آن هستند. در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و همینطور در جنوب کشور و استان هرمزگان، مردم ساکن این مناطق دارای لباس خاص خود هستند و اکثریت علاقمند می‌باشند، که از لباس و پوشش خود که بخشی از هویت فرهنگی ایشان است، استفاده کنند. متأسفانه طی دو دهه اخیر برای خانم ها و به خصوص خانم‌های کارمند و به ویژه معلمین پوشش

محلی منع دارد و همه مجبور هستند که از نوع پوشش غیر مأنوس استفاده کنند. به ویژه استفاده از چادر مشکی که اصلاً مرسوم نبوده، به شدت تبلیغ و ترویج می‌گردد، در مقاطعی همه‌ی معلمین در کردستان مجبور به استفاده از چادر مشکی بودند. طبیعی است که یک معلم به اجبار تن به این خواسته می‌دهد، لیکن بر روان او اثر نامطلوب می‌گذارد. قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خیلی از خانم‌های این مناطق از چادر استفاده کرده و می‌کنند، لیکن نه چادر مشکی. چه اصراری بر پوشش چادر مشکی است؟

در زمینه مذهبی نیز، علیرغم اصل ۱۲ قانون اساسی، در امور فرعی و جزئی مذهبی‌نیز توسط برخی دستگاه ها دخالت روا داشته می‌شود. مثلاً بستن حوزه‌های علمیه قدیمی و معتبر، یا تعیین امامان جماعت و حذف برخی از چهره‌های روحانی، که در بین مردم دارای اعتبار هستند. به بازی گرفتن عزت و احترام، روحانیون با پرداخت ماهیانه‌ای بسیار ناچیز و به صف کردن آنها و... برای دریافت این مبلغ ناچیز. دخالت در شیوه تدریس در حوزه‌های علمیه سنتی و قدیمی که ریشه در فرهنگ و مذهب اهل تسنن دارد و راه اندازی مراکز نوظهور برای تدریس، تحت عنوان مرکز بزرگ اسلامی. این مراکز، در تشکیلات رسمی حکومتی مصوب نشده‌اند اما در همه‌ی امور مذهبی و فرهنگی اهل تسنن دخالت ناروا می‌کنند و هم کارهای موازی با دستگاههای دولتی و رسمی، نظیر سازمان اوقاف و امور خیریه

انجام داده و در مأموریتهای آنها دخالت می‌نمایند. این دخالتها کلاً باعث ایجاد نارضایتی عمومی، خصوصاً در بین علماء و روحانیون شده است. جالب است که بدانید، در این مرکز بزرگ اسلامی‌علیرغم وجود علمای فاضل و مقبول اهل سنت، همواره مسئولیتهای مدیریتی و ریاستی به روحانیون شیعه واگذار می‌شود تا بر روحانیون فاضل و ریش سفید اهل سنت ریاست نمایند. این نوع برخورد عکس العمل بسیار ناخوشایندی را باعث شده است.در زمینه کتاب و نشریات فرهنگی کردی و بلوچی و ترکمنی و... علیرغم گشایش اندک در ۵ سال اخیر، به شدت فقر و کمبود مشهود است. مراکز فرهنگی در مناطق اهل تسنن خیلی کم است. علیرغم آنکه در مناطق سنی نشین نشین مسجد و حسینیه و مهدیه برای‌اهل تشیع وجود دارد. در شهرهای شیعه نشین، مسجد اهل سنت وجود ندارد. مثلاً می‌توان ادعا نمود که در تهران بزرگ حدود یک میلیون نفر اهل تسنن ساکن هستند، این جمعیت کثیر فاقد یک مسجد می‌باشند که مسئولین اهل تسنن و مردم شریف سنی، در پی احداث این خانه خدا می‌باشند و هنوز نتیجه نگرفته‌اند. در حالیکه در تهران بزرگ کلیسا و کنیسه به تعداد زیاد وجود دارد. آنچه که می‌گویم نظرات مردم است نه حرف خودم.

در خاتمه معروض می‌دارم، فقط هدف بیان کلی مشکلات اهل تسنن در ایران بود. اگر می‌خواستم، به جزئیات بپردازم، در هر یک از حوزه ها، می‌شد یک کتاب نوشت.

شهرها و روستاهای بی‌دفاع و ساختمان‌های غیر مقاوم*

حدود یک سال از سیل سال قبل، در استان گلستان بیشتر نگذشته است، که باز هم فاجعه سیل تکرار و ناظر جان باختن تعدادی دیگر از هموطنان عزیز و بی‌خانمانی گروهی پر تعدادتر از ساکنین محترم استان فوق‌الذکر هستیم! یک سئوال بزرگ به ذهن این بنده متبادر می‌شود. چرا ما عبرت نمی‌گیریم؟ چقدر، باید گفت که شهرها و روستاهای کشور اسلامی‌ما، ایران، ایمن نیستند و در مقابل حوادث قهریه عموماً بی دفاع می‌باشند! حداقل توقع، در پاسخ به این فریاد و بانگ از سر دلسوزی و احساس مسئولیت این است که با مطالعه و تحقیقی میدانی اولاً تعداد روستاها و شهرهای آسیب پذیر و بی‌دفاع در مقابل حوادث

---

*- روزنامه آفتاب یزد، ۸۱/۵/۲۷ ـ صفحه ۱۱ (تحت عنوان "چرا عبرت نمی‌گیریم" چاپ شد)

قهریه، نظیر سیل و زلزله را مشخص نماییم، ثانیاً سـریعترین و مطمئن‌ترین شیوه رفع خطر و آسیب پذیری را طراحی کـرده و اجراء نمائیم. باور کنید که منافع ملی انجام چنین کاری اظهر من الشمس و متعدد و فراوان است. بخشی از مزیت‌های این عمل که تماماً در جهت منافع ملی است، به شرح زیر است:

۱- حکومت و حاکمیت از جان و مال ملت یعنی حقوق عـامه دفاع کرده و به وظیفه حاکمیتی خویش عمل نموده است.

۲- ثروتهای انسانی و مالی مملکت حفظ می‌گردند.

۳- توانهای مدیریتی و اجرایی و ستادی و تجهیزاتی کشور، به جای به کارگیری اضطراری و بعضاً انفعالی در زمان وقوع حادثه قهریه! هدایت شده و با برنامه و تدبیر، قبل از وقوع حادثه، به کار گرفته می‌شوند. طبیعی است که در ایـن صـورت بـهره وری بیشتری نیز خواهند داشت.

۴- منابع مالی به جای هزینه‌ی بدون بازده و مصرف در امـور غیر پایدار و موقت، برنامه ریزی شده، به جا و بهینه، مصرف و هزینه می‌گردند.

۵- بزرگترین مشکل امور کشور ما، معضل بیکاری قشر عظیمی از جوانان کشور، اعم از کم سواد و تحصیل کرده و دانش آموخته دانشگاهی است. می‌توان در این عرصه، از کارگر بیل و کلنگ بدست تا کارگر ماهر و تکنسین، جوان دیپلمه و تحصیل کـرده دانشگاهی و مهندس و متخصص و استاد دانشگاه را به خدمت گرفت و همه را به کار مشغول نمود.

آنچه در بالا ذکر شد، فقط چند مورد از کل مزایای این حرکت ملی بود. اگر خواسته باشم کل مزیتها را تحریر نمایم، به راستی بحث خیلی مطول خواهد شد.

بدیهی است که، از حدوث حوادث قهریه طبیعی، نمی‌توان جلوگیری نمود، اما با تدبیر و مطالعه و طراحی درست و مدیریت اصولی می‌توان از میزان زیانهای آن کم کرد. تا حادثه بزرگتر در نقاط پر جمعیت تر، به وقوع نپیوسته! باید دست به کار اقدام شد. حادثه خبر نمی‌کند. بارها گفته ام، بزرگ شدن بی‌انضباط و نادیده گرفتن نظریات کارشناسی در توسعه شهرها و همچنین ساخت و سازهای بی رویه و بدون نظارت مناسب بر کیفیت این امور، خیلی خیلی ضریب اطمینان شهرها و ساختمانها را کاهش داده است. روستاهای ما هم که از قدیم الایام، آسیب‌پذیر بوده اند و تا امروز هم کسی به فکر بهبود وضعیت آنها نیست و هیچ سازمانی خود را مسئول ساخت و سازهای روستایی نمی‌داند.

دولت و مجلس دو قوه‌ی مسئول در این زمینه هستند، هر نوع تعلل و دفع الوقت، موجب سنگین تر شدن بار مسئولیت این دو قوه می‌گردد. بنده به عنوان عضوی کوچک از خانه ملت به وظیفه ملی خود، در این زمینه اقدام کرده ام. نه تنها هشدار داده ام، بلکه طرح ایمن سازی شهرها و روستاها و مقاوم سازی ساختمان ها را به مجلس شورای اسلامی‌تقدیم نموده ام. ایکاش همکاران محترم عنایت فرموده، هر چه زودتر به وظیفه ملی

خویش عمل نمایند. رحمت الهی تاکنون هم خیلی‌مدد نموده و به ماکمک کرده و شامل حالمان شده است. خدای لایزال به ما عقل نیز داده است، که علاج واقعه را قبل از وقوع بکنیم. باید از حوادث اخیر، در خصوص سیل و زلزله، عبرت گرفت و عمل نمود. دل عبرت بین ما، باید از مشاهدهٔ حوادث تأسف بار اخیر، به اندازه کافی عبرت گرفته باشد. انشاءا... که چنین باشد! وگرنه در قبال هر زیانی به ثروتهای ملی، اعم از انسانی و مادی باید خود را مسئول دانسته و پاسخگوی ملت، یعنی صاحبان اصلی حق و ولی‌نعمت خویش باشیم. هم اکنون باید به فکر چاره بود، حتماً فردا خیلی دیر است! شاعر شیرین سخن پارسی گوی، بسیار بجا و شایسته فرموده است:

"ای که دستت می‌رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار"

از فرصت استفاده کنیم؟ تا وقت باقی است و شرایط عادی.

دانش می‌گوید*

عنوانی در روزنامه‌های روز سه شنبه ۲۹ مرداد ماه ۸۱ نظرم را به خود جلب کرد، وزیر محترم مسکن و شهرسازی فرموده بودند که، "چه کسی می‌گوید خانه‌های تهران با زلزله خراب می‌شود؟" حیفم آمد، پاسخ سؤال ایشان را، که دارای عنوان مسئول اول شهرسازی و مسکن کشور هستند، ندهم! مطلع کردن این مقام مسئول محترم را وظیفه خود و در راستای ایفای وظایف نمایندگی، یک نمایندهٔ ملت می‌دانم.

پاسخ جناب آقای وزیر، یک کلمه است و آن کلمه، کلمه "علم" است. یعنی کسی نگفته، علم گفته است و دانش می‌گوید!! پژوهش و تحقیق به عمل آمده در تهران، که توسط علمای علم مهندسی و زلزله و زمین شناسی انجام و به صورت مکتوب و

---

*- روزنامه آفتاب یزد، ۸۱/۶/۳ ـ صفحه ۳ تحت عنوان (بد خبری بهتر از بی‌خبریست چاپ شد)

همچنین .C.D نیز وجود دارد، اعلام کرده که مثلاً در صورت فعال شدن گسل "ری" چه تعداد واحد مسکونی خراب و چه تعداد از هموطنان ما، در همان لحظه اول وقوع زلزله از بین خواهند رفت!! یا همین طور گسل مشاع و یا گسل شمال تهران. گزارش نتایج پژوهش و تحقیقات با تقریب نفر و یک واحد مسکونی تهیه شده است. در حالیکه وزیر محترم فرموده اند، بسیاری از خانه های تهران مقاوم هستند! معلوم نیست اولاً مقدار ما به ازاء، کلمه "بسیار" چند واحد مسکونی است؟ ثانیاً این اندازه غیر قابل اندازه گیری، یعنی "بسیار" با کدام تحقیق و پژوهش مشخص شده است؟

تا زمانی که به "علم" و به امر "پژوهش" بهاء داده نشود، بدیهی است که ملت باید چنین اظهار نظرهایی را بشنوند و عواقب کوتاه مدت و بلند مدت آنرا نیز تحمل کنند. فقط برای استحضار و انشاءا... تأثیرگذاری بودجه‌ی در نظر گرفته شده برای تحقیقات را در چند کشور به صورت درصدی از بودجه‌ی کل آن کشورها و با تقریب ذکر می‌کنم.

در کشورهای اروپایی تقریباً یک تا سه درصد به طور متوسط از کل بودجه‌ی آن کشورها، در کشور ژاپن تقریباً ۴/۴ درصد از بودجه‌ی کل کشور مذکور، همچنین در ایالات متحد آمریکا ۳/۷ درصد بودجه‌ی کل کشور امریکا، برای آنکه وجه مقایسه ای در دست باشد، عرض می‌کنم در کشور خودمان ایران، بودجه‌ی تحقیقاتی تقریباً (چهارده صدم درصد یعنی

اندکی بیش از ۱ در هزار) از بودجه‌ی کل کشور است، به عبارت دیگر عددی کوچکتر از ۰/۲ درصد. بدیهی است در چنین شرایطی معیار اندازه گیری ما، نظر یک مسئول است و واحد آن هم می‌تواند عناوینی کلی همانند بسیار، فوق‌العاده، خیلی و... باشد! این شیوه، تداعی کننده‌ی همان داستان وسط زمین است. می‌گویند فردی پایش را بر زمین کوبید و گفت اینجا وسط کرهٔ زمین است، هر که شک دارد برود متر کند. حالا هم، هر که شک دارد، برود بسیار را بشمارد. اما متأسفانه قبلاً شهرداری تهران و مؤسسه "جایکا"، از کشور ژاپن، به طور استثناء، این "بسیار" را شمرده‌اند، کلمه بسیار مورد ادعا بدبختانه، رقم بزرگی نیست. و نتایج زیاد مطلوب نمی‌باشد. دانستن هم حق مردم است، نمی‌شود به بهانه جلوگیری از نگران کردن مردم، جان و مال آنها را به خطر انداخت. از قدیم گفته اند، بد خبری، بهتر از بی‌خبریست! مهم این است که به فکر چاره باشیم، نه اینکه حقیقت را کتمان نمائیم.

«آیا نهادهای مدنی، نهاد واقعی مدنی خواهند شد»*

بدون شک، سنگ اول بنای جامعه مدنی، تشکیل نهادهای مدنی، به صورت واقعی آن می‌باشد. متأسفانه، اکثر قریب به اتفاق نهادهای مدنی موجود، صد در صد مردمی و منبعث از اراده اعضای این نهادها نیستند. بزرگترین ضعف این نهادها، قانون تشکیل این نهادها و بالتبع آئین نامه اجرائی این نوع قوانین است. زیرا، اکثر آنها را تبدیل به زائده‌ای از دولت می‌نماید.

متأسفانه، علیرغم آنکه شخص ریاست جمهور محترم، خود از طرفداران تحقق جامعه مدنی هستند و تحقق این امر از اهم اهداف و برنامه‌های ایشان در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری بوده است، طی ۵ سال گذشته شاهد اقدامی در

---

* - روزنامه آفتاب یزد ۸۱/۶/۱۷ صفحه ۲

خصوص اصلاح قوانین حاکم بر تشکیل و اداره امور نهادهای مدنی نبوده‌ایم. قوانین موجود، در دورانی خاص و با نگـرشی خاص تهیه و تصویب و آئین نامه‌های اجرائی آنها نیز با همان تفکرات، تدوین گردیده است. در فضای بعد از دوم خرداد ۷۶، حداقل انتظار ملت از وزرای محترم ذیربط به امـور تشکـیل و حرکت نهادهای مدنی این بوده و هست، که در جهت سیاستها، برنامه‌ها، اهداف و شعارهای رئیس جمهور محترم در این زمینه خاص اقدام نمایند. متأسفانه باید به صراحت گـفت، سـهواً یـا عمداً، این امر مهم به فراموشی سپرده شده است. حتی در برخی موارد، نظیر قانون نظام مهندسی و کنترل ساختمان و آئین نامه مربوطه نه تنها اقدامی‌در جهت تقویت وجه مردمی‌شدن ایـن نهاد مهم نشده است، بلکه دقیقاً در جهت خلاف شعارهای جناب آقای خاتمی که آحاد ملت به آن پاسخی مثبت و شایسته دادند، اقدام شده است. اگر بخشی از آئین نامه قانون مذکور نیز مورد اصلاح قرار گرفته، در جهت حاکمیت بیشتر اراده دولت و تقویت وابستگی‌محکم‌تر این نهاد به دولت و ممانعت از تـجلی اراده اعضاء و منتخبین ایشان بوده است. بدعت گذاریها و تعارفات دیپلماتیک خواص با یکدیگر و حمایتهای پـنهان و آشکـار از صاحبان عنوان در گذشته و حال، به قیمت نادیده گرفتن حق ملت و بخشی از ملت که اعضای سازمان نظام مهندسی سـاختمان هستند، شده است! این چنین اعمال و رویکردی، نه تنها جفا در حق این بخش از ملت است بلکه بی‌حرمتی به افکار و شعارها و

برنامه‌های رئیس جمهوری محترمی است که با ملت پیمان بسته و بر سر پیمان خویش نیز همانطوریکه بارها اعلام نـموده‌انـد، ایستاده‌اند! به نظر میرسد، زمان آن رسیده باشد، که جناب آقای خاتمی دستور فرمایند بطور ویژه، در خصوص قوانینی که مؤثر در تشکیل و فعالیت نهادهای مدنی هستند، یک ارزیابی‌دقیق و بیطرفانه‌ای انجام پذیرد. و همچنین شیوه نگرش و عملکرد برخی از همکاران محترم خود را در هیئت دولت، در این زمینه مـورد مداقه و بررسی کامل قرار دهند. تا از این رهگذر، هم مـوانـع قانونی برای ایشان و دولت محترم عیان شود و هم به روحیات و افکار و عملکرد برخی از همکاران محترم خود، در دولت بیش از پیش آشنا گردند. شاید بخشی از عدم تحقق اهداف و نرسیدن به آنچه که ایشان در خصوص جامعه مدنی، به ملت اعلام کرده‌اند در همین حوزه نهفته باشد. بهر حال چـه دولت مـحترم و چـه مجلس اصلاحات، قطعاً باید ضمن ارزیابی‌عملکرد، نسبت بـه اصلاح قوانین تشکـیل نـهادهای مـدنی در حـوزهٔ مأمـوریت وزارتخانه‌های کار و امور اجتماعی، کشور، بازرگانی، مسکن و شهرسازی، عـلوم و تـحقیقات و فـناوری، فـرهنگ و ارشـاد اسلامی و همچنین سازمان ملی جوانان، اقدام جدی و عاجل به عمل آورند. دولت دارای شعار جامعه مدنی و مجلس اصلاحات، نمی‌توانند و نباید نسبت به سرنوشت نهادهای مـدنی، اعـم از سیاسی، صنفی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بی‌تفاوت باشند و کماکان اجازه دهند تا این نهادها با همان نگرش گـذشته کـه

دستمایه تدوین و تصویب آن قـوانـین بـوده است، تشکـیل و فعالیت نمایند. آنچه که امروز، به عنوان نهاد مدنی داریـم، در حقیقت "شبه نهاد مدنی" است و باید تبدیل به یک نهاد «نهاد مدنی واقعی" گردند. رسیدن به این هدف از گـذرگاه اصـلاح قوانین و کم نمودن دخالت دولت در این نهادها، میسر و ممکن است. ضمن آنکه وزرای محترمی‌که مؤثر در این نهادها هستند، قبل از هر چیز خود باید به جامعه مدنی معتقد و در نـتیجه رأی مردم را تمکین نمایند.

بهره‌وری اندک، معضل کشور

پژوهشها و بررسیها می‌گویند که میزان بهره وری در کشور ما، بسیار اندک است. ارقام و اعداد گوناگونی را، این بنده در خصوص بهره وری در کشور خودمان و در کشورهای پیشرفته شنیده و خوانده ام. اما آنچه که مهم است، حاصل مفید هشت ساعت کار در کشور ما، کمتر از نیم ساعت و در برخی کشورها، مثلاً کشور آلمان بیش از هفت ساعت است. یعنی‌حدود ۱۴ برابر بیشتر از کشور خودمان. طبیعی است که این نتیجه بدست آمده، معلول خیلی از علل و یا به عبارت دیگر، این ثابت، تحت تأثیر تعداد زیادی از متغیرهاست. قطعاً پرداختن به این رابطه علت و معلول و ثابت و متغیر، اهمیت فراوانی دارد و در جهت منافع ملی ماست. اما چرا به آن پرداخته نمی‌شود، خود جای بحث و سخن فراوان دارد. یکی از علل بسیار ساده و بسیط این بهره وری اندک و ناچیز که نشاندهندهٔ اتلاف منابع است، انجام کارهای موازیست. یکی از آفات گریبانگیر ما، عاشق افکار

خویشتن بودن است. همه ما سلایق و افکار خویش را بهترین می‌دانیم و عاشق افکار خویشیم. این روزها، که مردمسالاری و دفاع از حقوق مردم نیز سخن روز و به اصطلاح روی آنتن است، مسابقه جلب نظر مردم و به من نگاه کنید، به شدت در جریانست. این مسابقه برای وجیه المله شدن نیز خود باعث شده است، تا کارهای موازی توسط افراد، دستگاهها، نهادها و حتی قوای سه گانه، بیشتر از گذشته صورت گیرد. از محضر محترم همگان اجازه می‌خواهم، انتقادی از خود و از خانه ملت یعنی مجلس محترم شورای‌اسلامی‌داشته باشم. در فاصله کمتر از یک ماه، دو طرح با عناوین و اهداف تقریباً مشابه، تقدیم مجلس می گردد. هر دو طرح نیز اعلام وصول و به کمیسیونهای مربوطه، ارجاع می‌شوند. طرح اول "طرح ایمن سازی شهرها و روستاها و مقاوم سازی ساختمانها" نام دارد. در این طرح تشکیل شورایعالی ایمن سازی با ریاستِ رئیس جمهور محترم، پیش بینی‌شده است. طرح دوم "طرح تشکیل سازمان ایمنی" است، که هدف آن تجمیع ادارات، قسمتها و نهادهای ذی‌مدخل در امر پیش گیری و مقابله با حوادث قهریه است و قصد دارد از تجمیع این قسمتها، سازمان تشکیل دهد. هدف غائی در هر دو طرح حفظ شهرها و روستاها و نهایتاً جان و مال هموطنان از بلایای طبیعی و حوادث قهریه است. بنده که در حقیقت با همفکری گروهی از همکاران محترم و سازمانهای علمی و تخصصی، وقت بسیاری برای تهیه طرح اول صرف کردم، می‌دانم که طراحان محترم

طرح دوم نیز به همان اندازه وقت و نیرو صرف کرده اند. آیا این چنین عملکردی و انجام کار موازی توسط جمع توانـها، از مصادیق انجام کار موازی و کاهش بهره وری و اتلاف منابع نیست؟ آیا در این روزگار که کوچکترین اتفاق در هر زمینه، که در هر گوشه دنیا رخ دهد، علاقمندان و تعقیب کنندگان آن موضع در کمترین زمان ممکن از آن مطلع شده و در جهت تکمیل و سرعت بخشیدن برای به نتیجه رساندن آن، به جای انجام کار موازی به یاری اقدام کننده اولی می‌آیند؟ پذیرفتنی است؟ چرا ما نمی توانیم، حداقل در مجلس شورای اسلامی‌تمهیداتی بیندیشیم و امکانی فراهم کنیم، که وقت و نیروی‌نمایندگان ملت، صرف کارهای موازی نشود؟ این اتفاق را به رشته تحریر درآوردم، که بدواً از مجلس شورای‌اسلامی، که خود عضو کوچکی از آن هستم، انتقاد کرده باشم. نظر به اینکه، در مجلس شورای اسلامی‌تقریباً تمام اتفاقات، تصمیم ها و عملکردها شفاف است و به ملت اعلام می‌گردد، فوراً همین کار موازی عیان می‌شود و بنده و شاید خیلی از هموطنان عزیز از آن انتقاد می‌کنیم. در قوای دیگر، اعم از مجریه و قضائیه، به دلیل اینکه اقدامات یا اکثر اقدامات به اطلاع مردم نمی رسد و چون دستگاهها، هر کدام خود را جزیره‌ای مستقل و منفک از دیگران می‌دانند! خدا می‌داند، چه مقدار از این کارهای موازی در طول روز و ماه و سال، با صرف انرژی و پول فراوان انجام می‌گیرد؟ راستی‌چه کسی متولی اصلاح این وضع است؟ چه دستگاههایی

باید به فکر جلوگیری از اتلاف منابع و افزایش بهره وری و نهایتاً حفظ و ارتقای منافع ملی باشد؟ آیا وقت آن نرسیده است؟ که نظام جمهوری اسلامی، به فکر ایجاد سیستم و مدیریت سیستمی و ارگانیک در همه زمینه ها و در تمام دستگاهها و قوای سه گانه باشد؟ اصلاح ساختار یعنی همین، نه ادغام دو یا چند وزارتخانه و فقط کم کردن تعداد تابلوی وزارتخانه‌های در هم ادغام شده، روی سخن بنده با سازمان مدیریت و برنامه ریزیست. چه بجا و شایسته است، این سازمان به این معضل ملی، بهای لازم را داده و راه حلی، برای‌اصلاح مدیریت و اصلاح ساختار و ایجاد سیستم پیدا نماید. پیشنهاد می‌کنم. که سران محترم سه قوه، مجریه و مقننه و قضائیه این مهم را در جلسات خود، به بحث و فحص گذارند. تا به یاری کارشناسان و دستگاههای متخصص به نتیجه‌ای مطلوب برسند و از زیان بیشتر ملی ممانعت و موجبات افزایش بهره وری را فراهم نمایند.

پدیده فرار*

طی سالیان اخیر، در خصوص پدیده فرار، در انـواع و اشکـال مختلف آن، کم مطلب نوشته نشده و کم بـحث و سـخن ارائـه نگردیده است. فرار جوانان از محیط خانواده ها، فرار سرمایه ها، فرار مغزها و ..

فرارها، به صورت عموم موجب دغدغه خاطر هر مسئول دلسوز و متعهدی می‌گردند. باید هم، چنین باشد. چون اگر از کنار این پدیده ناخوشایند و غیر میمون، بی‌تفاوت بگذریم، قطعاً در آینده، با مشکلاتی روبرو خواهیم شد که شاید، حل این معضلات دیگر به سادگی ممکن نباشد!

باید ارزیابی کرد و بررسی نمود، چـرا، ایـن پـدیده بـه وجـود می‌آید؟ چرا نه تنها در بعضی کشورها این پدیده، مهار نمی‌شود بلکه در برخی مقاطع افزایش نیز می‌یابد؟ این سوال ها و صدها

---

*- روزنامه ایران (پیام کردستان) ۸۱/۸/۱۹ صفحه ۱۰

سوال دیگر، در این زمینه باید پاسخ داده شود! تا بتوان راه‌حل مناسب برای مهار و از بین بردن این پدیده پیدا کرد. شاید قیاس یک خانواده با خانواده‌ای بزرگتر به نام خانواده ملت، قیاسی مع الفارق و نسنجیده نباشد. به عبارت دیگر هر فرد، عضوی از یک واحد اجتماعی کوچک به نام خانواده است و همچنین در عین حال عضوی از خانواده‌ای بزرگتر به نام ملت نیز هست. زمانیکه نوجوان یا جوان، محیط خانه و خانواده را رها و از آن فراری می‌شود، در تحلیل و تعلیل این اقدام، طبیعتاً جوان و تصمیم و اقدام او، یک معلول است. باید در پی یافت علل بود. در اولین تعمق و تفکر، ذهن متوجه رفتارهای اعضای خانواده با یکدیگر و شیوه سلوک بزرگترها با جوانترهاست. مدیریت بزرگ خانواده، میزان مشارکت اعضای خانواده در تهیه و اجرای برنامه‌های خانوادگی، آزادی، به حساب آوردن، رعایت عدالت و خیلی مطالب دیگر به ذهن متبادر می‌گردد. عیناً می‌توان این منطق را در زمینه فرار از کشور و جلای وطن، فرار سرمایه ها، فرار مغزها و نخبگان نیز تعمیم داد و به تحلیل و تعلیل این پدیده‌ها پرداخت. با این تفاوت که به جای بزرگتر خانواده، در مورد مسایل ملی و پدیده فرارها در سطح ملی شیوه رفتار و سلوک حاکمیت، باید ارزیابی و بررسی شود. همانطوریکه یک پدر و اعضای یک خانواده نمی توانند به فرار نوجوان نخبه و غیرنخبه خود بی‌تفاوت باشند، حکومتها هم حق نیست، نسبت به جلای وطن شهروندان با تساهل و تسامح برخورد کرده و چشم خود را بر این

واقعیت ببندند! پس آنچه که مورد بحث ماست، بحث عموم آحاد ملت است، با هر توان و در هر سطح. همه باید بپذیریم که متاسفانه طی دو دهه گذشته، آمار ایرانیانی که متعلق به سطوح مختلف اجتماعی بوده و زندگی در کشوری دیگر از جهان را بر ماندن در وطن ترجیح داده اند آماری قابل توجه از نظر کمی و کیفی می‌باشد. در مقطع انقلاب و سالیان اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اگر کسانی که به هر دلیل به خارج از کشور رفتند، امری طبیعی و قابل انتظار بود. اما امروز پس از گذشت حدود دو دهه پس از آن سالیان، میزان مهاجرتها و فرارها از هر نوع آن نه تنها طبیعی نیست، بلکه امری غیر عادی و غیر معمول به حساب می‌آید، لذا، مجموعه حاکمیت، به طور شایسته باید با این مساله برخورد و راه حل مناسب، در جهت منافع ملی را پیدا کند. اینانی که امروز می‌روند، همانانی هستند که در انقلاب شرکت و در رفراندوم ملی فروردین ماه سال ۵۸ به جمهوری اسلامی رای دادند یا نسلی هستند که در آن سال کودک و نوجوان بودند و طی دو دهه گذشته، در نظام جمهوری اسلامی ایران پرورش یافته و یا متولدین پس از پیروزی انقلاب اسلامی می‌باشند! به همین دلیل فرارها و مهاجرتهای اخیر جای تعمق و تدبر دارد. از بین تمام علل کافیست برای رعایت ایجاز و جلوگیری از اطاله کلام، به دو علت بدیهی مورد نیاز و خواست جامعه پرداخته شود. اول، عدالت در همه زمینه ها و دوم، امنیت خاطر فردی و اجتماعی.

تعداد قابل توجهی از هموطنان، که عطای ماندن را به لقای رفتن می‌بخشند، از عدم رعایت عدالت در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شکایت دارند. نگاه کنید به نوار مرزی کشور، جائیکه پیشانی و پرچم نظام جمهوری اسلامی ایران، در نزد همسایگان است. این مناطق در همه زمینه‌ها، زیر متوسط کشور هستند. حال آنکه در مقاطع خاص و زمانهای حساس، بیشترین و بزرگترین خدمت را نسبت به نظام و ملت و مملکت کرده‌اند. از نظر سیاسی، همواره با نگرش امنیتی و ملیتاریستی روبرو و در هیچ زمینه‌ای جز زمان برگزاری انتخابات و حضور در پای‌صندوق آرا، به حساب نمی آیند. از نظر اقتصادی همگی محروم و توسعه نیافته و به جای مانده اند. از نظر فرهنگی، فاقد امکانات مناسب و آزادی ضروری برای فعالیت بوده و تلاشی مجدانه برای تغییر فرهنگ آنها در جریانست، از نظر اجتماعی، به دلیل محرومیتهای سیاسی و اقتصادی وکمبود فعالیتهای فرهنگی، ناهنجاریها روز به روز در حال گسترش و توسعه است. اگر حوزه بررسی خود را به جای منطقه‌ای و مرزی و غیرمرزی تغییر داده، متوجه نژادها و قومیتهای مختلف ایرانی کنیم، باز هم به این نتیجه می‌رسیم که گویا قانون نانوشته‌ای در تنور اجرا می‌گردد. زیرا عملکرد حکایت از آن دارد که برخی نژادها و اقوام ایرانی، جزء شهروندان درجه ۲ هستند و برخلاف نص صریح قانون اساسی در اصول متعدد و منجمله اصل ۱۹ قانون اساسی، گویا از نظر

برخی مسئولین و صاحبان اختیارات، همه شـهروندان و مـلت ایران دارای حقوق برابر نیستند و به هـمین دلیـل، عـدالت آن نیست که قانون حکم کرده، بلکه آنست که صاحبان این سلایق اعمال می‌کنند! بی‌توجهی به عدالت در همه زمینه ها، موجب شکاف و گسست بین حاکمیت و ملت شده است. همه ایرانیان وطن خویش را دوست دارند و به آن عشق می‌ورزند، اما عدم رعایت عدالت را برنمی‌تابند و چون مایوس می شوند به ناکجا آباد می‌روند و رنج غربت و دوری را پذیرا می‌گردند. تشکـیل طبقه ممتاز و نگرش خواص و عوام و سیاه و سفید و شـهروند درجه ۱ و درجه ۲، که حاصل عدم رعایت عدالت هـمه جـانبه است، امنیت خاطر فردی و اجتماعی را اول سست و سپس سلب می‌کند. به همین دلیل قشری یا اقشاری دیگر از جامعه که حتی جزو اقوام و نژادهای مورد توجه نیز هستند و یا در نقاط غـیر مرزی متولد و ساکن می‌باشند، ترجیح می‌دهند، به جای ماندن در وطن، به مکانی بروند که رنگ حاکمیت قانون، پررنگ تر از اعمال سلایق باشد، قانون و ضابطه حاکم بـاشد، نـه رابـطه و سلیقه، شایسته سالاری مـلاک بـاشد، نـه رابـطه سـالاری و خویشاوند سالاری و جناح سالاری، حداقل تامین ها برای‌عموم فراهم باشد. انسان، به عنوان انسـان در عـمل و نـه در حـرف صاحب ارج و قرب باشد. آنها نیز خوب می دانـند، کـه هـیچ جامعه‌ای بی‌عیب و نقص نیست! لیکن توقع ایشان نیز در غربت به دلیل غریبی، طبیعی است که کمتر باشد. به هر حال وقتی یک

نوجوان و جوان، پیاده روهای سرد خیابان و چمن خیس پارک را، بر بستر نسبتاً گرم و نرم خانه ترجیح می‌دهد و یک هموطن، مام میهن و خاک گهربار وطن را به امان خدا رها و به خاک و فرهنگ غریبه پناه می‌برد باید فکر کرد، به غور پرداخت و راه حل و چاره یافت و عمل نمود. راه حلها روشن است و عیان، فقط باید عملیاتی گردند. وجدان بیدار و عقل سلیم و تعهد، حکم می‌کند که سلوک و عملکرد گذشته ارزیابی، نقاط قوت تتویت و ضعف ها مرتفع گردند.

در غیر این صورت ملت و مملکت بهای سنگینی را برای این بی‌توجهی خواهد پرداخت،

گناه این هزینه گزاف به عهده ملت نیست.

فاصله شعار، تا عمل*

صبح وقتی از درب بلوک آپارتمان مسکونی در یکی از کشورهای پیشرفته صنعتی خارج شدم، اتومبیلی را جلوی درب، پارک شده دیدم که نظرم را جلب کرد، روی درب اتومبیل نوشته شده بود، "مخصوص حمل معلولین" از همراه خود، که اطلاعات بیشتری در خصوص زندگی در آن کشور دارد، سؤال کردم، قضیه این اتومبیل چیست؟ گفت این اتومبیلها، مخصوص اشخاص معلول است. حتماً معلولی در این ساختمان ساکن است، تلفن کرده، اتومبیل با راننده آمده است، او را به جائی ببرد! گفتم این سرویس به همه‌ی معلولان داده می‌شود؟ گفت آری، هر معلولی تلفن بکند، برای او اتومبیل با راننده فرستاده می‌شود! به یکباره تمام مکاتبات و مراجعات و ملاقاتهای خود را با جانبازان کشورم، گوئی همانند یک فیلم مستند، به خاطر آوردم.

---

*- حیات نو ۱۳۸۱/۷/۲۵ صفحات ۹-۸

معمولاً ما، هر وقت ذکری از یک کشور پیشرفته بکنیم، برای آنکه به مخاطبین خود اعلام کنیم که این نوع کشورها، مورد تأیید ما نیستند واژه "به اصطلاح پیشرفته" را به کار می‌گیریم! به این منظور که بگوئیم جنبه‌های انسانی و کرامت انسانی، در این کشورها فراموش شده است!! صحنه دیدن آن اتومبیل مخصوص و فیلم مستند جانبازانی که با بنده تماس داشته‌اند، برای لحظه‌ای مرا رها نمی‌کرد. سؤالهای متعدد به ذهنم متبادر می‌شد و می‌شود. بدون آنکه پیشرفتهای کشورهای صنعتی بتواند مرا در این سن و سال اغوا کند و یا بخواهم آنها را به کلی تبرئه و مدینه فاضله، تصور کنم. میگویم! اینها که ما آنها را قبول نداریم، برای معلولین خویش، نه تنها اتومبیل به درب ساختمان محل سکونت ایشان می‌فرستند، بلکه در کلیه طراحی‌های شهری و ساختمانی خود، حقوق انسانی و آسایش معلولان را فراهم کرده‌اند. در تمام پارکینگ‌های عمومی، تعداد کافی جای پارک اتومبیل برای توقف اتومبیل مخصوص این معلولان در نظر گرفته شده. درب ورودی ویژه ورود و خروج معلولان در کلیه اماکن عمومی، که بدون مشکل و اتوماتیک باز و بسته می‌شوند، پیش بینی گردیده است. محل عبور مخصوص چرخهای موتوری و غیرموتوری ویژهٔ حمل معلولان در تمام شهرها و ساختمانهای عمومی و غیره، طراحی و اجراء شده است. در فرودگاهها، در پایانه‌های مسافربری و سالنهای انتظار عمومی، صندلیهای ویژه معلولان پیش‌بینی و هیچ غیرمعلولی

حق استفاده از آنها را ندارد، حتی اگر خالی‌هم باشد. همه‌ی آنچه که گفته شد، آن چیزهائیست که مرئی است و قابل دیدن. نمیدانم تسهیلات غیرقابل رؤیت چقدراست!؟ نیاز به بررسی و مطالعه دارد و باید نشست پای صحبت معلولان و مسئولان سازمانهای ذیربط در این کشورها، تا از کل قضایا، اطلاع حاصل کرد. اینها بدون داشتن چندین سازمان حمایتی که همه‌ی امکانات و سرمایه در اختیار آنان باشد، برای معلولان عادی خود چنین کرده‌اند، شعار هم نداده و هیچ ظاهر سازی هم نمی‌کنند. ما چه کرده‌ایم؟ هم برای معلولان خود؟ و هم برای معلولان جنگی خویش، که آنها را "جانباز" می‌نامیم؟ همواره هم پس از واژه جانباز، کلی تعارف کرده و کلمات زیبا و دهان پر کن به کار برده و می‌خواهیم نشان دهیم که خیلی برای ما عزیز هستند، همه‌ی‌این تعارفات و واژه‌ها به جای خود. کافیست! یکبار، به ارزیابی‌عملکرد خویش بپردازیم. به راستی برای‌جانبازان، چه کرده‌ایم؟ طی دو دهه گذشته، اینهمه امکانات و ثروت و سرمایه در اختیار بنیاد مستضعفان و جانبازان، چقدر مورد استفاده‌ی جانبازان! و چه میزان مورد بهره‌برداری مستضعفان! بوده است؟ یک سال قبل شبی حدود نصف شب، تلفن خانه من زنگ زد، گوشی را که برداشتم، فردی از آن طرف خط، خود را معرفی کرد و گفت، من یک جانبازم، خواسته‌ام اینستکه، پیام مرا به آقای... از مسئولان بلند پایه کشور، برسانید و بگوئید، ما به خاطر مملکت جنگیدیم، اینک گرفتاریم و فراموش شده! زحمت

بکشند، سری به بیمارستان... واقع در... بزنند و از بخش جانبازان بازدیدی کنند. دلش پر از درد و گلایه و شکایت بود، پیامش را رساندم، خودم هم بعدازظهر فردای آن شب به آن آدرس رفتم. صادقانه بگویم وضعیت مطلوب نبود! من جانبازی دیدم که به علت بی‌توجهی، زخم بستر گسترده گرفته بود. در عذاب بود و ناراحتی می‌کشید، دیگری و دیگری و دیگری، همه ناراحت و دلی پر از درد داشتند. در حالیکه خیلی از این دردها، با کمترین اقدام ساده، قابل جلوگیری بوده و هست. در ماههای اخیر، چند نامه داشته‌ام که حقوق ناچیز جانبازی آنها کم یا قطع شده! مراجعات فراوان داشته‌ام. شکایت از درصد تعیین شده جانبازی دارند. مراجعاتی داشته‌ام، در پی گرفتن اتومبیلی با استفاده از تسهیلات و... همه‌ی این تماسها، با هر وسیله‌ای که نشان از عدم رضایت تعدادی از جانبازان کم توقع ما دارد. بنیاد، کم امکانات در اختیار نداشته است، پس این امکانات چه شده؟ چه بجا و شایسته است، بررسی شود که آیا مدیریت منابع در اختیار بنیاد مستضعفان و جانبازان، مدیریتی مناسب بوده؟ از منابع در اختیار، استفاده‌ی بهینه در جهت منافع و رفاه مستضعفان و جانبازان شده است؟ در دو دهه گذشته، املاک، مستغلات، کارخانجات و دیگر امکانات، چگونه مدیریت و اگر واگذار شده است، چه کسانی آنرا خریداری و منابع، صرف چه اموری شده است. سوءتفاهم پیش نیاید، قصد نگارنده بهیچوجه متوجه مدیریت فعلی این نهاد نیست، زیرا گواهی می‌دهم، که

تلاشی وافر می‌کند، که به امور بنیاد سامانی دهد. بحث بر سر دو دهه گذشته است. خطابم به همه و در درجه اول بـه خـویش و همکاران خود، در مجلس است. چرا، کسی به فکر نیست؟ همه فقط شعار می‌دهند. در قوانین ذکر می‌کنند. با اولویت جانبازان، بـا اولویت ایـثارگران، بـا اولویت خـانواد شـهدا، بـا اولویت آزادگان! اما، آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، اینستکه ذکـر ایـن قیدها و واژه‌ها، در مصوبات، فقط باعث می‌شود کـه اکـثریت جامعه نیز نسبت به این قشر محترم، احساس ناخوشایند "تبعیض قایل شدن" پیدا کنند. در حالیکه در عمل این اولویـتها، کـمتر عملیاتی شده و فقط اثرات ناخوشایند آن حاصل می‌گردد و بس! شعار می‌دهیم، اما در عمل جانباز استاد دانشگاه که خانواده‌اش شهید هم داده قبل از اثبات اتهام، روانه زندان می‌کنیم! در تمام دنیا رزمندگان و معلولین جنگی و همچنین معلم و استاد دانشگاه جایگاهی رفیع دارند، اما، علیرغم تمام شـعارها جـانباز اسـتاد دانشگاه را به محبس می‌فرستیم. تا دیگران هوس انتقاد نکنند.

ایکاش ما نیز، بدون شعار، با تکیه بر فرهنگ دینی و ملی خویش وظیفه خود را، حداقل در سطح کشورهائی که مـدعی‌نیستند و شعار نمی دهند انجام می‌دادیم. کرامت انسانی انسانها را مورد توجه و عنایت قرار داده و در عمل آنرا پیاده می‌کردیم. چون از قدیم و ندیم گفته‌اند، "دو صد گفته چونیم کردار نیست" با شعار و تعارف، مشکل مسـتضعفان، جـانبازان، مـعلولین، ایـثارگران، خانواد شهدا و آزادگان حل نمی‌شود.

ایکاش به جای ماهی دادن به فکر یاد دادن ماهی‌گیری به ایشان و ارائه خدمات بدون منت به همه‌ی اقشار محترم و مکرم باشیم و کرامت انسانی و حقوق قانونی ایشان را پاس بداریم. مجلس باید در این زمینه بیشتر حساسیت به خرج دهد. کمبود قانون احساس نمی‌شود، نظارت بر اجرای صحیح قوانین ضرورت دارد و دفاع از حقوق کسانیکه به هر حال در جنگ یا غیرجنگ، بزرگترین نعمت خدادادی خویشتن، یعنی سلامت کامل جسمی را از دست داده‌اند. ناگفته پیدا و بدیهی است آنانکه با علم به خطر، به استقبال خطر رفته و از شرف ملت و مملکت دفاع کرده‌اند، حقوق مضاعف و چند برابر دارند. وظیفه همه‌ی ما، دفاع و استیفای حقوق این قهرمانان بی‌ادعا و همچنین معلولان غیرجنگی است.

انشاءا... که به خود آئیم.

قتلهای مشکوک به بهانه قاچاق*

برای چندمین بار، طی چند سال اخیر و دومین بار در سال جاری، در اثر تیراندازی و تعقیب و گریز نیروهای انتظامی و جان باختن تعدادی از انسانها، در مناطق کردنشین وجـدان عـمومی‌مردم شریف این مناطق، جریحه‌دار و خانواده‌هائی‌مصیبت زده و زنانی بی‌همسر و فرزندانی بی‌پدر و یتیم شدند! مسئولیت این اعمال با کیست؟ چگونه است رسانه‌های همگانی، به ویژه صدا و سیما، به درستی زمانیکه پلیس امریکا، در قبال یک نفر رنگین پوست، دست به خشونت می‌زند و خود به تنهائی به جای ضابط قانون و قاضی و مجری اجرای حکم، فردی را با خشونت تنبیه می‌کند، به کرات آنرا پخش و تحلیل کرده و حکومت کشور امریکا را به حق، زیر سؤال مـی‌برد؟ چـرا، خـیلی بـدتر از آن را در کشـور خودمان نمی‌بینند؟ آیا این سؤال متبادر به ذهن نـمی‌شود، کـه

---

*- روزنامه مردمسالاری ۸۱/۷/۷ صفحه ۷

گویا برخی خشونتها و قتلها، نه تنها گناه و جرم نیست، بلکه ثواب دارد و مستحق صله و پاداش است!؟ چگونه است، شورایعالی امنیت ملی و شورای امنیت کشور و شورای تأمین غرب کشور، نسبت به تیراندازی و تعقیب‌های منجر به فوت، در مناطق کردنشین، طی چند سال اخیر راه چاره‌ای نیافته و اقدامی‌نکرده‌اند؟ چرا تا این اندازه نسبت به جان انسانها، سرنوشت خانواده‌های مقتولین و تبعاتِ منفی‌اجتماعی و سیاسی چنین اقداماتی بی‌توجهی می‌شود؟ پاسخ دستگاههای مسئول مذکور در فوق، به افکار عمومی چیست؟ البته همواره، بهانه‌ای به نام "قاچاق" برای توجیه کشتار انسانها در مناطق کردنشین وجود دارد!! مردم رنجدیده و مضطرب می‌پرسند، آیا تنها راه مبارزه با قاچاق، کشتار انسان و گرفتن جان شیرین آنهاست؟ آیا پدیده قاچاق معلول است یا علت؟ علت اقدام به قاچاق فروشی چیست؟ وظیفه حکومت برای مبارزه با این پدیده، فقط برخورد با معلول و گرفتن جان انسانها، به این بهانه است؟ چرا با آن اسکله‌های کذائی و میلیاردها تومان قاچاق کالائی که توسط از ما بهتران به کشور با کشتی و کانتینر و... وارد می‌شود، برخورد نمی‌گردد؟ چرا، به یکی از این عوامل قاچاق از گل نازکتر گفته نمی‌شود؟ چه فرق است بین کسی که از روی اضطرار و ناچاری اقدام به قاچاق یکدست ظرف بلور، یا چینی و یا چند کیلو چای می‌کند و آنکه با کشتی و کانتینر و تریلی، اقدام به قاچاق فروشی‌می‌کند، تا بر ثروت و مکنت و

بالنتیجه قدرت خود بیفزاید؟ به فرض اگر بگوئیم، با قاچاق یک کیلو، چای هم باید مبارزه کرد، آیا این درست است، که به سرباز وظیفه جوان و عوامل نیروی انتظامی، اجازه تیراندازی بدهیم؟ و در قبال اینکه، متهم را، بدون محاکمه و حضور در دادگاه، اعدام کند، سکوت کنیم؟ فکر نمی‌کنید، با این شیوه عمل و برخورد با مسأله، به زیان امنیت ملی اقدام کرده‌اید؟ هیچ عقل سلیم و انسان با وجدانی با هر توجیهی، تیراندازی یک مأمور رسمی‌دولتی را به انسانی غیرمسلح و نهایتاً کشتن او، نمی‌پذیرد!

اینگونه اعمال، خلاف حقوق انسانهاست و باطل. حتی اگر به حکم قانون باشد. کشتار انسانها در مناطق کردنشین به بهانه و عذر قاچاق، محکوم است و سؤال برانگیز! مصراً از شورایعالی امنیت ملی و شورای امنیت کشور و شورای تأمین غرب کشور، توقع و انتظار دارم که به جای توجیه این اعمال خلاف و مشکوک، اولاً به فوریت حق تیراندازی را به سوی‌انسانهای غیرمسلح، از نیروی نظامی‌و انتظامی‌در کل کشور، به ویژه در مناطق کردنشین سلب و برای متخلفین تنبیهات و مجازاتهای سنگین برابر قوانین پیش‌بینی نمایند. ثانیاً به طور ویژه به تیراندازیها و تعقیب‌های مشکوک منجر به قتل در سالیان اخیر در مناطق کردنشین همانند قتلهای اتفاق افتاده در مریوان، سقز، چالدران، مهاباد و... رسیدگی‌نموده و پاسخ مناسب را به افکار عمومی نیز، انشاءا... اعلام دارند. تا به وظیفه حاکمیتی و حفظ

امنیت ملی به درستی عمل شده باشد.

پیام ملت*

به عنوان یک نمایندهٔ ملت وظیفه خود می‌دانم، مطالبات اصلی موکلین را که بابت پیگیری آن، بنده را وکیل خود کرده‌اند، یکبار دیگر عنوان و به کسانیکه به نام مردم یا ملت آنچه را که خود آرزو دارند، بر زبان می‌رانند یا تحریر می‌کنند، اعلام کنم، که اگر آنچه را در این نوشته آمده است، قبول ندارند، می‌توان مستقیماً از خود ملت، یعنی موکلین بنده و دیگر همکاران نماینده، سؤال کرد. پاسخ ملت هر چه باشد همه باید به آن گردن بگذاریم و قبول کنیم. لذا، به همین منظور یعنی بیان مطالبات واقعی ملت، نوشته حاضر به رشته تحریر در می‌آید.

الف- بازخوانی وقایع سالهای ۵۶ و ۵۷ ـ در طی سالهای مذکور، ملت ایران جنبش انقلابی خود را فعالتر نمود، هرچه زمان در این سالها می‌گذشت، جنبش ملی، فعالتر و یکپارچه‌تر می‌شد.

---

*- روزنامه مردم‌سالاری ۱۳۸۱/۷/۲۸ صفحه ۲

طبیعتاً در طول سالیان قبل از سال ۵۶، احزاب و گروههای سیاسی متعددی در کشور شکل گرفته بودند. فعالان سیاسی کشور، طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دانند که از مهمترین تشکل‌های آنروزها، صاحبان ایدئولوژی اسلامی، افراد و احزاب با جهان بینی ماتریالیستی، احزاب و گروههای ملی و ناسیونالیست و سوسیال دموکراتها را می‌توان نام برد. شایسته است که یادآوری نمایم، هر کدام از دسته‌ها و گروههای مذکور در بالا، خود نیز به چندین دسته و شاخه، اعم از فرد و گروه و حزب‌های مجزا، قابل تقسیم هستند. در این نوشتار، آنانی را که وجوه مشترک و سنخیت بیشتری با هم داشته‌اند، سعی کرده‌ام، به عنوان یک دسته ذکر نمایم.

گرچه رژیم و حکومت آنروز، تلاش فراوان نمود و هزینه‌ی بسیار کرد تا در قالب احزاب فرمایشی، ایدئولوژیهای قلابی‌را حاکم و در حقیقت افکار و اندیشه‌های ملت را در قالب خود خواسته شکل دهد، اما عدم جذابیت این احزاب نزد ملت نتوانست منظور و هدف حکومت وقت و حامیان خارجی و چاکران داخلیش را برآورده کند. به همین دلیل با وزش اولین نسیم موافق حرکت ملت و احزاب و گروههای سیاسی، امواج مردمی آغاز و روز به روز بر دامنه جنبش ایجاد شده افزوده شد. یعنی در همان روزهای اول بی‌ریشه بودن احزاب فرمایشی در میان ملت برای معماران آن روشن گردید. بدیهی است، در شرایط سالهای ۵۶ و ۵۷، هر گروه و حزب سیاسی، در پی

برآورده شدن ایده‌آلها و خواسته‌های حزب و گروه خویش بود. همه‌هم، اعضاء و هواداران خاص خود را داشتند. تفاوتهای بیّن و آشکاری، بین فعالان سیاسی، چه در قالب احزاب و چه در قالب گروهها وجود داشت. طبیعی است آن دسته از ملت نیز، که جزء هیچکدام از اعضاء یا هواداران تشکلهای سیاسی مذکور در بالا نبودند، دارای دیدگاهها و ایده‌آلهای متفاوت بودند. پس دلیل ایجاد انسجام و حرکت یکپارچه ملت چه بود؟ رمز پیروزی انقلاب، در وحدت کلمه ملت و وحدت فرماندهی بود. راز ایجاد همدلی و وحدت ملی در آنروزها در چه بود؟ به نظر این بنده، همه‌ی ملت! اعم از اعضا و هواداران احزاب و گروههای سیاسی و غیرعضو و غیرهوادار تشکلهای مذکور، در خیلی از نکات اشتراک عقیده و خواسته‌های واحدی داشتند. مانند آزادی بیان، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها، آزادی اندیشه، آزادی مخالفت، اجرای عدالت در همه‌ی زمینه‌ها، شایسته سالاری، قانونمداری و حاکمیت قانون، محور قرار گرفتن منافع ملی، حاکمیت فرهنگ ملی و کاستن از شکاف طبقاتی و.... ملت از اینکه می‌دید، در قرن بیستم هنوز نگرش سلطان به ایشان، به صورت رعیت است و شاه لقب خدایگان دارد و همه چیز در سیطره قدرت یک فرد غیرپاسخگوست، به ستوه آمده بود. روابط هزار فامیل و وابسته سالاری و تشکیل طبقه خواص در گردسلطان و اعوان و انصار او، احساسات ملت را جریحه‌دار و او را به حد انفجار رسانده بود. ملت نگران فراموش شدن فرهنگ و ارزشهای ملی بود و از

دخـالت گسـترده عـوامـل خـارجـی در تـصمیم‌گیریها و تـصمیم‌سازیهای کـلان بـه شـدت مـنزجـر بـود و احسـاس ناخوشایندی داشت. هر ایرانی، بـا هـر ایـدئولوژی و دیـدگاه سیاسی، در نکات فوق الذکر با دیگر آحـاد مـلت و هـموطنان خویش هم عقیده بود. لذا، حول محور مطالبات مذکور در بالا، همدل شدند و عملاً نشان دادند، که همدلی از هـمزبانی بـرتر است. با محوریت این مطالبات مشترک و رهبری داهیانه رهبر کبیر انقلاب، جنبش ملی به حرکتی انقلابی‌تبدیل و رژیم حاکم را ساقط نمود. مطالبات مشترک ملت، که محوریت پیدا کرده بود، راز همدلی ملی و رمز پیروزی انقلاب شد. تا بالاخره در قالب سه شعار اصلی ملت تبلوریافت، این سه شعار اصـلی عـبارت است، از "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی."

ب - بازخوانی وقایع پس از پیروزی انقلاب اسلامی ـ ملت، که آگاهانه انقلاب کرده بود و توانسته بود، فقط بـا سـلاح مـؤثر همدلی، حول محور مطالبات مشترک و با رهبری رهبر مقبول خویش، شهد شیرین پیروزی را در کام خود احساس کند، هنوز در شادی پیروزی بود که در اولین رفراندوم ملی حاضر و بـا رأی قـاطع در ۱۲ فـروردین ۵۸، بـه نـظام حکـومتی‌جمهوری اسلامی‌رأی داد. این رأی قاطع ملی نیز همانند دیگر حرکات قبل از پیروزی انقلاب، آگاهانه و در جهت مطالبات ملی بود. اولاً رأی به ختم نظام سلطانی بود و جانشینی حکـومت جـمهوری اسلامی‌یعنی حاکمیت اراده ملت. ثانیاً وجه‌اسـلامی، مـتضمن

تحکیم ارادهٔ ملت و ضامن اجرای رعایت عدالت همه جانبه در همه‌ی زمینه‌ها، حفظ سلامت حکومت و نظام حکومتی در قالب احکام اسلامی‌بود. در آنروزها به غیر از رهبری انقلاب، اکثریت ملت حق ویژه و خاص برای فردی، گروهی، حـزبی‌و تشکـلی، قایل نبودند و به آن یا رأی نداده و یا به اجماع نرسیده بـودند. قطعاً نمی‌توان نقش مؤثر و کارساز و نتیجه بخش رهبری انقلاب را در پیروزی نـادیده گـرفت و یـا کـم تأثـیر دانست. مـطمئناً بی‌انصافیست اگر زحمات، شداید و تحمل مصائب و مشکلات فعالان سیاسی را در سالهای تـیره و تـار اسـتبداد و خـفقان و همچنین در بسترسازی و پیروزی انقلاب نادیده گرفت. اما، بـا قاطعیت می‌گویم، نقش اساسی در پیروزی انقلاب، مـتعلق بـه مـلت است. حـتماً قـبول داریـم کـه بـصیرترین، مـدبرترین، قدرتمندترین و کارآمدترین فرمانده و رهبر، نیاز به لشگر دارد. بهترین فرمانده بدون لشگر همدل و همراه، کـاری نـمی‌توانـد بکـــند. بـــه حکـــم ســـابقه مـــی‌پذیریم کـــه هـیچکدام از تشکل‌های‌سیاسی فعال آنروزها، فراگیر مـلی نـبوده و حـتی، دارای اکثریت نسبی نیز نبودند. لشگر متحد ملی، مـتشکل از اکثریت قاطع ملت ایران با دارا بودن طبقات اجتماعی متفاوت و عقاید گوناگون و دیدگاههای مختلف، با تـجمع حـول مـحور مطالبات مشترک و رسیدن به اجماع در قبول رهبری یعنی امام راحل(ره)، تأثیرگذارترین مؤلفه در پیروزی انقلاب بود.

متأسفانه هر چه از ۲۲ بهمن ۵۷ گـذشت، نـقش‌نقش آفـرینان

پیروزی انـقلاب، یـعنی مـلت، کـمتر و کـم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر شد.

ملت با صبر انقلابی، در جهت استقرار خواسته اساسی خـود، یعنی " استقلال" سالهای حصر اقتصادی و جـنگ تـحمیلی را علیرغم نامهربانیهای مذکور در بالا، پذیرا شد و تمام هزینه‌های این دو خطر بزرگ و هجمه خارجی را در کل ابعاد مادی و معنوی آن پرداخت. اما متأسفانه این تـحمل و صـبر و پـرداخت ایـن هزینه‌ی سنگین ملی نیز، همانند حقوق ملت یعنی نـقش‌آفرین اصلی پیروزی انقلاب، باز هم در عـمل بـحساب نـیامد و بـه تعارفات و جملات و واژه‌های شعاری اکتفاء شد. کسـانیکه از همان روزهای آغازین پیروزی انقلاب اسلامی‌در پـی تـصرف سنگرها بودند و نقش ملت را کم‌رنگ کردند، در طول سـالیان حصر اقتصادی و جنگ تحمیلی به استحکام مواضع پرداختند تا آنجا که پس از پایان دوران دفاع مقدس، دیگر به طور مشهود، ملت جز شرکت در انتخاباتهای مختلف نقشی نداشت. هر صدا و حرکت انتقادی، به بهانه تضعیف نظام و آب به آسیاب دشـمن ریختن و به خطر افتادن ارزشها، در نطفه ناکام و قطع مـی‌شد. کیش شخصیت و اسطوره‌سازی تا حد قداست، تشکـیل طـبقه ممتازه، ایجاد شهروند درجـه ۱ و درجـه ۲، رابـطه سـالاری و خویشاوندسالاری، حاکمیت سلایق به جای قانون و... در دستور کار قرار گرفت. حاصل آن، یک گسست عمیق و گسترده، بـین صاحبان اصلی حق و انقلاب، یعنی اکثریت ملت و حاکمیت شد.

ملت در اولین فرصت مناسب انتقاد و اعتراض خود را نسبت به این وضعیت نشان داد و با حرکت ملی خـود اعـلام نـمود کـه مطالبات خویش را، یعنی همان اهدافی‌که برای آن انقلاب کرده بود و رژیم حکومتی را ساقط و بر آن پیروز شده بود، هنوز پیگیر است. اتفاقی که در خرداد ماه ۷۶ رخ داد، مـبین و مـؤید ایـن حقیقت است. بدون تعارف، باید گفت و پذیرفت، خوشبین ترین افراد نیز انتظار این حرکت ملی را نداشتند. ملت یکـبار دیگـر وحدت و همدلی خویش را بدون اینکه کسی هـماهنگ کـننده باشد، در عمل ثابت کرد و ارادهٔ خود را متجلی نمود. پیام ملت در این حرکت، همان پیامی‌است که برای آن انقلاب نمود. ملت با جنبش خویش نشان داد، با تمام قوا می‌خواهد از انقلاب خـود پاسداری و حفاظت نماید. ضروریست، بدون آنکه قصد خدشه به ارزشهای انسانی و توانائیهای جناب آقای خاتمی ریـاست محترم جمهوری اسلامی‌داشته باشم عرض کـنم کـه، مـلت در خرداد ۷۶ به برنامه‌ها و شعارها و اهدافی نظیر اجـرای کـامل قانون اساسی، یعنی سند میثاق ملی، قانونمندی و قانونمداری، یعنی بـرابـری هـمه در بـرابـر قـانون و جـلوگیری از اعـمال مردمسالاری، جامعه مدنی، یعنی حاکمیت اراده ملت و مشارکت ملت در تصمیم گیریها و تصمیم‌سازیها، بـه شـعار آزادی هـمه جانبه برای همه، حتی مخالفین! به توسعه همه جانبه و موزون به شایسته سالاری و اجرای عدالت، توجه عملی به کرامت انسانی انسانها، رأی دادند. همانطوریکه خود انقلاب نمودند، خود نیز به

این اهداف و برنامه‌ها که همان اهداف انقلاب اسلامی و در قالب شعار اصلی انقلاب یعنی "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" است، رأی مجدد دادند. نشنیدن پیام ملت، جفا در حق ملت، انقلاب اسلامی و نظام است. در این میان وظیفه بندهٔ وکیل نه‌تنها شنیدن این پیام، بلکه بیان آن از هر تریبون، در هر مجلس است. من در قبال کسانیکه، به این بنده رأی داده و مرا وکیل خود کرده‌اند، مسئول بیان مطالبات و خواستهای ایشان هستم. کردها، که موکلین بنده را تشکیل می‌دهند، در انقلاب شرکت مجدانه کردند، زیرا ما کردها قبل از انقلاب بنا به فرمایش امام راحل(ره) تحت ستم مضاعف بودیم. پس همین دلیل کافیست، ثابت کند که کردها از پیشگامان حرکت انقلابی‌ملت ایران بوده و هستند. در سالهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در زمان حصر اقتصادی و در سالیان دفاع مقدس، کردها در خط مقدم جبهه بوده و سنگین‌ترین هزینه‌ها را نیز، نه تنها در کردستان ایران، بلکه در کردستان عراق به گواهی "حلبچه خونین" پرداختند. همگام و همراه با ملت بزرگ و رشید ایران، در تمام صحنه‌های سرنوشت ساز، منجمله انتخاباتهای گوناگون حضور مؤثر داشته و دارند. اینک نیز در قرن بیست و یکم و در هزاره سوم، حقوق قانونی خویش، مندرج در قانون اساسی، همانند و به عنوان نمونه، اصول ۱۲ و ۱۵ و ۱۹ و ۲۰ را طلب می‌کنند. همان پیامی‌را دارند که کل ملت دارد. عدالت، برابری، آزادیهای قانونی در همه‌ی زمینه‌ها، شایسته سالاری، ایران برای همه‌ی

ایرانیان، نابودی‌شکاف طبقاتی، مردم‌سالاری، محونمودن افکار و اعمال تفرقه‌انگیز که قایل به ایجاد جامعه طبقاتی، چون شهروند درجه ۱ و ۲، هستند را مطالبه می‌نمایند.
تعهد، عقل، دلسوزی، انسانیت و دیانت حکم می‌کند که این پیام شنیده شود و این مطالبات بی‌پاسخ نماند! بنده به عنوان وکیل ملت، ضامن اجرای وظیفه وکالت و بیان خواست ملت و تلاش برای تحقق آن به صورتهای گوناگون و از راههای مختلف هستم. امید آنکه این سخنان شنیده شود، این تلاشها به نتیجه برسد و مطالبات ملت محقق گردد تا دوام و قوام نظام به پشتوانه پشتیبانی نیروی ملت بیش از پیش تأمین و تضمین شود. انشاءا...

قوانین نانوشته و حکومت پاسخگو*

متأسفانه باید اذعان کرد که در کشور ما، قوانین نانوشته، هم از نظر تعداد و هم از نظر قدرت و صلابت، حاکمیتی بیشتر از قوانین مصوب و مدوّن دارند. قصد شمارش تعداد و میزان تأثیرگذاری این نوع قوانین را، در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه، در این یادداشت ندارم. ضمن آنکه اگر کسی بخواهد منکر این مدعا شود آماده‌ام تا در این خصوص با ایشان مباحثه کرده و ادعای خود را ثابت کنم. آنچه که قصد دارم، بدان بپردازم، موردی از موارد عدیده اعمال این قوانین نانوشته است. در کشور ما به صورت عرف این اصل پذیرفته شده و حاکمیت دارد که اگر نزد مسئولی از یکی از کارگزاران زیر نظر او انتقاد شود، بجای آنکه بشنود و به بحث بنشیند، قانع کند و یا

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۱۳۸۱/۱۱/۱۰

روزنامه مردمسالاری ۱۳۸۱/۹/۴

قانع شـود، بـلافاصله بسـته بـه مـورد، بـرخـوردی از انـواع برخوردهای متداول را مـعمول و بـاب بـحث و گـفتگو را یـا، می‌بندد، یا اگر گوش هم بکند نه تنها به آن ترتیب اثر نمی‌دهد، بلکه از همان لحظه به جای تفکر و تأمل در خصوص انتقاد بـه عمل آمده، شروع به تأیید و حمایت بیش از پیش کارگزار مورد انتقاد می‌کند. دلیل چنین برخوردی شاید هم چنین باشد، که بعضاً انتقادها، بی‌غرض و مرض نـبوده و از سـر مـنافع شـخصی و گروهی و به هر حال آلوده به حب و بغضی بوده است. اما آیـا همه‌ی انتقادها و اعتراض‌ها را، از چنین منظری نگـریستن، بـه صلاح است؟ مطمئناً خیر! چرا باید با این قضاوت حاشیه امنیتی برای مدیران ضعیف و کارگزاران ناتوان فراهم شود؟ مثل اینکه در کارهای ما، نباید حدود معقول و منطقی رعایت شوند. اگـر درست دقت شود، انتخابها، انتصابها و واگذاری مسئولیتها در کشور ما، در تمام موارد به ویژه در بخش حکومتی بی‌شباهت به " آزمون سراسری پذیرش دانشجو" برای مـؤسسات آمـوزش عالی نیست. در زمان انتخاب و انتصاب و واگذاری مسئولیت، همانند "کنکور" همه را از سوراخ تنگ قیف با فشار و تلاش و کنکاش رد می‌کنیم. کسانیکه از این منفذ تنگ عبور و به مقصد رسیدند، هم حکومت به حال خود، رهایشان می‌کند و هم خود نیز خویشتن را رها شده و به سر منزل مـقصود رسـیده و فـارغ از هرگونه پاسخگوئی می‌دانند. با این تفاوت، که در دانشگاهها و مؤسسات عالی آموزشی به منظور سنجش و ارزیابی، امتحانها

و آزمایشهائی برقرار است و بالاخره چند ترم مشروط شدن، دردسر آفرین می‌گردد. اما در مسئولیتها و مدیریتها و کارگزاریهای دولتی این امتحان و آزمون نیز وجود ندارد. همه می‌دانند و خیالشان راحت است، تا پایان دورتصدی مسئول مافوق تر، که حکم انتصاب ایشان را صادر کرده است، در این منصب باقی خواهند ماند. اگر هم آحاد ملت مستقیماً یا غیرمستقیم از طریق نهادهای قانونی و مدنی، منتقد عملکرد او گردند، نه تنها اثر نخواهد داشت، بلکه به شیوه مرضیه و متداول بخاطر آنکه مردم فکر نکنند که می‌توانند نسبت به اصلاح امری در مدیریت و یا تعویض و کنار گذاشتن مدیریتی مؤثر واقع شوند، با انواع و اقسام ابزارها و به حکم قانون نانوشته، از مدیریت و مدیر دفاع شده و برخلاف خواست مردم شریف، که به هنگام رأی دادن و انتخاب کردن، آگاه و فهیم هستند لیکن، به گاه انتقاد و اعتراض، نامحرم و احساساتی، آن مدیر حفظ می‌گردد ولو ضعیف و ناتوان نیز باشد. حتی اگر مقام تصمیم گیرنده بالاتر به این حقیقت نیز رسیده و واقف باشد! این قانون نانوشته و دارای عنوان "بی‌محلی به ملت و عدم الزام به پاسخگوئی" است که حاکمیت دارد و مورد عمل قرار می‌گیرد! اگر دامنه بحث را محدود به قوای مجریه و قضائیه نمائیم. در دولت عملکرد وزراء محترم و در قوه‌ی قضاییه، قضاوت قضات عزیز، مورد ارزیابی‌نمایندگان ملت در مجلس شورای اسلامی‌قرار گرفته و می‌گیرد. نه تنها انتقاد، بلکه در خیلی از موارد اعتراض به صور

گوناگون نسبت به عملکرد وزراء و قضاوت برخی‌از قضات شده است. راستی جا دارد سئوال شود که این نمایندگان و وکلای صاحبان اصلی انقلاب و ولی نعمت مسئولان، یعنی "ملت" چه پاسخی دریافت کرده‌اند؟ قوه‌ی معزز و معظم قضائیه با ایماء و اشاره اعلام کرده است، که خود را ملزم به پاسخگوئی نمی‌داند! دولت محترم که مدعی پاسخگوئی و مشارکت ملت در تصمیم گیریها و تصمیم سازیهاست و با این شعارها از ملت رأی گرفته است. چه؟ اکثر جنابان آقایان وزراء دو دوره است، که در مسند صدارت تشریف دارند، عملکرد برخی از چهره‌ها، مورد انتقاد و اعتراض است، دولت محترم و ریاست محترم جمهوری که این انتقادها و اعتراضها را شنیده‌اند، چه کرده‌اند؟ و چه می‌خواهند بکنند؟ شایسته است، سؤال شود، آیا دستگاه عریض و طویل دولتی از عملکرد واقعی وزرای خود، فارغ از آمارهائی که برای روحیه دادن به ملت اعلام می‌گردد، ارزیابی‌و سنجش به عمل آورده است؟ آیا همه‌ی وزراء نمرات قابل قبول گرفته‌اند؟ آیا همه در سطح خوب یا عالی بوده‌اند؟ اگر دانستن حق مردم است، چرا، نمرات و رتبه ها را برای آگاهی عموم اعلام نمی‌فرمایند؟ مگر اینکه مردم را خدای نخواسته نامحرم بدانند! انشاءا... که چنین نیست و چنین مباد! چقدر خوب و بجا بود، که جناب آقای خاتمی بدعت شکنی‌می‌فرمودند و دستور یک نظرسنجی عمومی‌را در سطح کشور، نسبت به عملکرد فردفرد وزرای خود، اعلام می‌فرمودند. تا برایشان روشن شود، چرا برخی از وزرای

ایشان همواره با بخش قابل توجهی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در چالش هستند؟

جناب آقای خاتمی، حق نیست حضرتعالی نیز به قوانین نانوشته تمسک جوئید و سیاست "بی‌محلی و عدم الزام به پاسخگوئی" را در قبال "ملت" اعمال نمائید. چقدر بجا و شایسته است تا زمان فوت نشده و فرصت باقیست برای اینکه هیچکس فکر نکند، چون به منصبی رسید تا پایان دوران ریاست جمهوری حضرتعالی "قباله" آن منصب را در دست خواهد داشت! در برخی تصمیم گیریهای خود تجدیدنظر و ثابت کنید که هم به خواستهای ملت که مستقیم و غیرمستقیم بیان می‌شود، اهمیت می‌دهید و هم هیچکس حاشیه امنیت دائم نخواهد داشت. برای وزرای چند ترم مشروط شده، فکری باید کرد، تا نقطه عطفی در مدیریتها ایجاد و سنت نیکوئی را، جایگزین بدعت ناپسندی کرده باشید. انشاءا...

لوایح اصلاحی و میزان تاثیر گذاری*

تقدیم لوایح دوقلوی دولت به مجلس شورای اسلامی و هم زمانی آنها با لایحه ی اصلاح قانون شوراها، موجب گرم شدن بحث‌های سیاسی در کشور و ایجاد نشاطی در جامعه و فضای سیاسی مملکت گردید. همچنین تقدیم این لوایح باعث بیم ها و امیدهایی نیز شد. مخالفان و موافقان لوایح دوقلو، طرفداران عدم تمرکز قدرت و جلب و جذب مشارکت همگانی در تصمیم گیری ها و تصمیم سازی ها، هر کدام به نوعی به بیان اظهار نظر و ذکر بیم ها و نویدهای خویشتن پرداختند. نگارنده ی این سطور خود به دلایل متعدد از طرفداران هر سه لایحه ی مذکور در فوق است. یعنی لایحه ی اصلاح قانون شوراها و لایحه تبیین اختیارات رئیس جمهور و همچنین لایحه ی اصلاح قانون انتخابات. به کلیات هر سه لایحه ی مذکور نه تنها، رای مثبت

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۱۳۸۱/۹/۵

داده ام، بلکه در جهت هر چه بهتر شدن آنها پیشنهاداتی نیز تقدیم کمیسیون‌های ذیربط کرده‌ام. لیکن این تصور را ندارم که تمام خواسته‌های بنده و موافقان لوایح که اکثریت قاطع مجلس هستند در عمل و حتی با تصویب بی‌کم و کاست لوایح مذکور و تبدیل آنها به قانون حاصل شود! دلیل این بیم ونگرانی این است که نوشتن و تصویب قوانین خوب و مردمی‌و با ماهیت حفظ و توسعه منافع ملی، یک وجه قضیه است. اما فراهم آوردن امکانات و وجوه دیگری نیز برای تحصیل ثمره ی نیکوی این قوانین ضرورت دارد. مثلاً به عنوان نمونه، به ذکر چند بعد از ابعاد موثر دیگر برای رسیدن به سرمنزل مقصود، اشاره می‌کنم. در درجه ی اول شیوه ی اجرای قانون توسط مجریان، از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است، بهترین قوانین، توسط مسئولان و مجریان قانون گریز و مفسر به رای‌خود، تبدیل به ابزاری ضد خود و ضد حقوق ملت و منافع ملی می‌گردند. در درجه دوم بعد نظارتی، نهادهای‌نظارتی و در راس آنها نظارت مجلس شورای اسلامی بر اجرای قوانین است، به منظور جلوگیری از انحرافاتی که بخش کوچکی از آن در سطور فوق گوشزد شد. در درجه سوم فرهنگ عمومی‌و حرکات و تحرکات و حضور معنا دار و هدفمند ملت در صحنه‌های گوناگون و به صورت مستمر و دایم می‌باشد که مهمترین ضامن استیفای حقوق ملت و موجد مانع برای جلوگیری از انحراف در اجرا و پایمال شدن حقوق عامه است. ملت به عنوان صاحبان اصلی حق، با نظارت مستمر خود بر کار و

عمل مجریان قانون و همچنین ناظران بر اجرای قوانین و ارزیابی‌از عملکرد این نهادهای حقوقی و حقیقی و بیان ارزیابی‌خویش از این عملکردها، می‌تواند مهمترین نقش را، ایفا نماید.ضمن آنکه در خصوص لوایح اخیرالذکر که بخش مهمی از هر سه لایحه مربوط به حقوق ملت و همچنین چگونگی انتخاب کردن و انتخاب شدن است، اگر آحاد ملت به منظور استفاده از حقوق حقه و قانونی خود، حضوری معنا دار، آگاهانه، دقیق و هدفدار در صحنه‌های انتخابات چه به صورت انتخاب شونده و چه به صورت انتخاب کننده نداشته باشند، طبیعی است که این بحث و جدل بی‌فایده بوده، باز هم ملت به حقوق حقه ی خویش نخواهد رسید و منافع ملی و مصالح مملکت در خطر از بین رفتن قرار خواهد گرفت! پس می‌خواهم نتیجه بگیرم که، قوانین خیلی‌خوب و فوق العاده مردمی و عدالت جویانه، نیز فقط امکانی و ابزاری مورد نیز برای تحقق دموکراسی و مردم سالاری هستند، نه بیشتر! وجود چنین قوانینی با تمام محسنات خود لازم هستند، اما کافی نیستند. شرط لازم و کافی وقتی‌محقق خواهد شد و نتیجه‌ی غایی زمانی به دست خواهد آمد، که ملت اولاً به حقوق قانونی خود آشنا، ثانیاً از این حقوق به نحو احسن استفاده نمایند. توجه باید داشت که، فقط حدود چهار ماه تا انتخابات شورای اسلامی شهرها و روستاها فرصت باقی است، ضمن آنکه تا زمان برگزاری انتخابات مجلس هفتم هم زمان خیلی زیادی باقی نمانده است. لذا، به فرض تصویب

بهترین قوانین، اگر ملت چه به عنوان انتخاب شونده و چه به صورت انتخاب کننده، نتوانند درست نقش و وظیفه و مسئولیت خویشتن را، ایفا نمایند، این همه سر و صدا و زحمت برای هیچ بوده است.

در این میان وظیفه ی رسانه‌های همگانی، به ویژه مطبوعات به عنوان رکن چهارم دموکراسی واقعاً وظیفه خطیر و بس مهم و سرنوشت ساز است. رسانه ها می‌توانند در ساختن حرکات و شکل دادن و هدایت افکار عمومی‌در راستای‌حضور داوطلبینی صاحب صلاحیت و همچنین در جهت انتخاب اصلح و شایسته، به وسیله‌ی ملت، نقشی کارساز و موثر داشته باشند. آیا رسانه‌ها و مطبوعات تاکنون، اقدام به بیان مشخصات ضروری برای یک نفر نماینده‌ی خوب در شورای اسلامی‌شهر یا روستا، نموده‌اند. و اعلام کرده‌اند که یک نفر عضو شورای اسلامی شهر یا روستا، باید دارای چه مشخصاتی باشد تا بتواند به عنوان عضوی خادم و خدمتگزار مردم شریف شهر یا روستای خود عمل نماید ؟ برای نماینده ی مجلس چطور ؟ اصولاً به چه کسی می‌گویند، نماینده ی خوب مجلس ؟ یک نفر نماینده مجلس دارای‌چه وظایف و اختیاراتی است ؟ یک نفر نماینده چه کارهایی باید بکند و چه کارهایی نباید بکند ؟ معیار و محک برای انتخاب نماینده ی خوب، چه در شوراهای اسلامی‌و چه در مجلس شورای اسلامی‌چیست ؟ چگونه و چرا، ملت باید به تحقیق در مورد کاندیداها بپردازد ؟ چگونه باید تحقیقات خود را جمع بندی و

نتیجه گیری نماید ؟ هر فردی از آحاد ملت، بـرای کـوچکترین اقدام مثلاً خرید وسیله ی شخصی، برای خود ضابطه‌هایی تعیین و به بررسی و جستجو پرداخته و پس از جمع‌بندی، تصمیم گرفته و اقدام می‌کند. آیا انتخاب یک یا چند نماینده برای شورای شهر و روستا و یا مجلس شورای اسلامی و سپردن زمام امور به دست ایشان برای چند سال، دارای اهمیتی کمتر از خرید یک وسـیله است که به تحقق اصولی و تفکر و تـعمق در مـورد آن نـباید پرداخت ؟ امید آن دارم که رسانه‌های همگانی به ویژه مطبوعات در فرصت باقی مانده به اقداماتی گسترده، هدفمند و منتج بـه نتیجه در زمینه‌های فوق الذکر بپردازد تـا شـاهد رشـد کـیفی شوراهای اسلامی شهر و روستاها و مجلس شورای اسلامی در دوره‌های آینده و بالنتیجه استیفای بیشتر ازپیش حـقوق مـلت باشیم. انشاالله.

«مبارزه با مفاسد»*

حدود دو دهه است که بحث مبارزه با فساد و مفاسد، بخشی از فضای فعالیتها و مباحث مطروحه در سطح کشور را بـه خـود اختصاص داده است. در مقاطعی امواج مبارزه بلندتر و مباحث خیلی واضح و شفاف‌تر می‌گردد، به صورتیکه همه‌ی مـلت را متوجه خود می‌کند. اکثر قریب به اتفاق مسـئولین و صـاحبان مناصب و همچنین مردم عـادی کـوچه و بـازار نـیز وقـتی در خصوص این نوع مبارزه، مورد سؤال قرار می‌گیرند، بلااستثناء همه آنرا تأیید و خواستار جدیت در پیگیری امر هستند. بارزترین موردی که به ذهن هر مخاطبی در زمـان بـحث، در خـصوص مبارزه با فساد و مفاسد خطور می‌کند و تداعی‌می‌شود، فسـاد مالی و مفاسد اقتصادیست. در حالیکه، انواع دیگری نیز از فساد و مفاسد وجود دارنـد، کـه بـه طـور قـطع و یـقین اولاً چـون

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۱۳۸۱/۹/۱۲

خود، بسترساز ایجاد فساد اقتصادی و مفاسد مالی می‌باشند، از فساد اقتصادی مهمتر هستند، زیرا فساد اقتصادی نتیجه و مولود این فساد اصلی است، ثانیاً تأثیری که در توسعه و ترویج انواع مفاسد و تبعات منفی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه دارند، خیلی بیشتر از فساد مالی و مفاسد اقتصادی مخرب می‌باشند! معروف است و حقیقت هم همین است که، "مادر" تمام و انواع کجرویها و انحرافات، "دروغ" میباشد. به استناد این حقیقت و این قول معروف پذیرفتنی است، که "مادر" تمام فسادها و ام‌الفساد نیز، همان "دروغ" باشد. وقتی یک مسئول به مسئولیتی منصوب و مأمور می‌گردد که شایستگی و کفایت احراز آن مسئولیت را ندارد، اتفاقی که رخ می‌دهد اینستکه اولاً، شخص منتصب یعنی همان مسئول یا مدیر خود می‌داند که اشغال این پست حق او نیست! زیرا، خود از توانائیها و دانش خویشتن اطلاع کامل دارد. اما مسئولیتی را می‌پذیرد! یعنی به خودش "دروغ" می‌گوید. مسئولی‌که حکم انتصاب او را صادر و امضاء می‌کند نیز، از سنگینی بار مسئولیت واگذار شده و توان مدیریتی و قدرت کاری فرد منصوب آگاه است. به عبارت دیگر، از عدم توازن و تعادل بین دو کفه سنگین بار مسئولیت از یک طرف و توان مدیریتی شخص منصوب به مدیریت، از طرف دیگر، مطلع است. اما حکم را صادر و امضاء نموده و در مقابل ملت و پرسشگران و منتقدان، از تصمیم خود دفاع و آنرا توجیه می‌کند. یعنی در آن واحد به خویشتن و مدیر منصوب و ملت

دروغ می‌گوید و از یک امر باطل که بنای آن بر دروغ است، هم دفاع می‌کند و هم آنرا تبلیغ می‌نماید! تمام این دروغها، همچون سلاحهائی سهمگین و میکربهائی مهلک، اعتقادات و باورهای آحاد ملت و مخاطبین و دیگر مدیران و کارگزاران و کارمندان درگیر با قضیه انتصاب نابجا را نشانه گرفته و آنها را منهدم می‌نمایند. انهدام اعتقاد و باور و بالنتیجه اعتماد و انگیزه خدمتی و همبستگی هر فرد و باالمآل جامعه، نسبت به حاکمیت به مثابه از بین رفتن کلیه سنگرها و سلاحها و قوای دفاعی یک دژ و قلعه است. یعنی دژی بی‌دفاع با دروازه‌های باز و آماده پذیرش هر کس. یا همانند بدنی است که قوای تدافعی خود را در مقابل میکربها از دست داده باشد. آن بدن و آن دژ فاقد قوا و تجهیزات تدافعی، طبیعی است که خیلی زود مورد حمله انواع میکربها و آدمهای ناباب، قرار گرفته و فساد بر تمام جوارح و اعضاء و ارکان ایشان استیلاء پیدا خواهد کرد. آنهم نه فقط یک نوع مرض و مفسده، بلکه انواع و اقسام گوناگون آن، ایجاد خواهند شد. می‌خواهم نتیجه بگیرم که از، "دروغ" گوئی! عدم رعایت "عدالت" و "تبعیض" قایل شدن! وابسته سالاری به جای شایسته سالاری، رابطه سالاری به جای ضابطه سالاری، تضییع حقوق شایستگان و میدان دادن به مدیران متوسط القامه در عرصه‌های مدیریت کلان، رواج پیدا خواهد کرد. در چنین حالتی با ضرس قاطع به عنوان علت العلل انواع و اقسام مفاسد، باید از دروغ و ریا و تبعیض نام برد. اگر امر مبارزه با فساد و مفاسد

جدیست! به جای برخورد با معلولها، باید در پی از بین بردن علل بود. برابر آنچه در بالا آمد، از مهمترین علتها سپردن کارهای بزرگ به آدمهای کوچک و واگذاری کارهای کوچک به انسانهای بزرگ است. قدم اول مبارزه با مفاسد اینستکه رفع تبعیض در انتصابها و تقسیم مسئولیتها و اجرای عدالت همه جانبه، در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، در دستور کار قرار گیرد و هر شخص در جای درست خود بنشیند و هر فرد به حق‌واقعی خود برسد. بدیهی است چنانچه قدم اول آگاهانه و سنجیده و محکم برداشته شود، قدمهای بعدی در مسیر صحیح و با سرعت مناسب، طی طریق خواهند کرد. در غیر اینصورت دور تسلسل مبارزه با فساد و مفاسد و بحث و گفتمان و شعار درباره آن، باز هم ادامه خواهد یافت. ضمن آنکه روز به روز بدن تضعیف شده، ضعیف‌تر و انگیزه‌ها و دلبستگی‌ها و اعتمادها کاهش خواهد یافت. لذا بجاست، که به علت‌العلل و علتهای مهم و بسترساز و موجد اصلی فساد پرداخته شود. برخورد با معلولها، نه تنها چاره کار نیست، بلکه خود موجب خدشه بیشتر به اعتماد خواهد شد. عدالت را اجراء کنید، تبعیض را از بین ببرید، تا هم خالق راضی باشد و هم لشگر بیکران مخلوق پشتیبان و ضامن از بین رفتن فساد و مفاسد از هر نوع آن باشد. انشاءا...

آشتی ملی*

گرچه چند دهه و حتی چند صد سال از عمر یک ملت و یک انقلاب، با توجه به طول و قدمت تاریخ، بمثابه قطره‌ایست در قبال دریا و بلکه اقیانوس، اما بالاخره به مصداق مثل "قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود" تاریخ از مجموعه‌ی افکار و اقوال و افعال نسلها به وجود آمده و می‌آید. به عبارت دیگر، مجموعه‌ی گفتارها و کردارهای امروز ما، تاریخ ساز هستند یعنی همان قطره‌های موجد دریا، می‌باشند. یعنی در حقیقت ما، به نگارش تاریخ مشغول هستیم. بدیهی است، آیندگان با مطالعه فصول و سطوری از تاریخ که امروز ما آنرا می‌نویسیم، در موردمان قضاوت خواهند کرد.

بتدریج عمر انقلاب اسلامی می‌رود که از نیمه سومین دهه خود نیز بگذرد. انقلابی که اکثریت قاطع ملت ایران حدود ۲۵ سال

---

* - روزنامه آفتاب ۱۳۸۱/۹/۲۴ صفحه ۱۱

قبل با همدلی و خروشی ملی آنرا به پیروزی رساندند. علیرغم گذشت اینهمه سال یعنی ربع قرن، هنوز ادبیات خطابه‌ای، محاوره‌ای و مکاتبه‌ای حاکم بر فضای کشور همچون سالیان اول پس از پیروزی انقلابست. واژه‌هائی که تداعی کننده‌ی تفرق و اختلاف می‌باشند. زمانی اهمیت کاربرد این واژه‌ها بیشتر روشن می‌شود که ملاحظه می‌شود این کلمات و عناوین زینت بخش سخنان و عباراتیست که در مورد گروه قابل توجهی از ایرانیان داخل یا خارج از کشور به کار گرفته می‌شوند. در حالیکه با به کاربردن سخاوتمندانه این القاب در خصوص ایرانیان منتقد یا معترض عمل می‌کنیم، همزمان نسبت به دشمن غدار این ملت و مملکت یعنی رژیم بعث عراق و حاکم غدار آن، بسی لطیف‌تر و صمیمی‌تر عمل می‌نمائیم! گوئی این صدام نبود که جنگ را به ملت رشید ایران تحمیل و حدود سیصدهزار نفر از بهترین جوانان این کشور را شهید و چندصد هزار نفر را جانباز و قریب به هزار میلیارد دلار زیان مالی به این کشور تحمیل کرد!

اگر در مشرب سیاسی حاکم بر کشور، گذشت و اغماض و آشتی وجود ندارد، پس تضاد مذکور در فوق چگونه توجیه می‌گردد؟ از یک طرف با یک غیرایرانی و دشمن قسم خورده با دستهائی آلوده به خون جوانانمان خوشرفتاری می‌کنیم و از اعمال او و نتایج آن چشم‌پوشی میکنیم، از طرف دیگر نسبت به ایرانیان منتقد و معترض و حداکثر معاند، هیچ گذشتی‌نمی‌کنیم و اقدامی‌در جهت آشتی در نظر نداریم تا انجام می‌دهیم. آنچه مهم

است، زیانیست که بر منافع ملی از رهگذر این رفتار تحمیل می‌گردد. پیشینیان ما چه زیبا گفته‌اند، "نه به آن شوری شور و نه به این بی‌نمکی" به راستی‌سؤال اینجاست، که به دور از هر افراط و تفریط، نقطه مناسب برای پیش گرفتن رفتاری مناسب و متعادل و در برگیرندهٔ منافع ملی در قبال منتقدین و معترضین، کجاست؟ زمانیکه قسمت قابل توجهی از پتانسیلها و امکانات بالقوه‌ی‌کشور، متبلور شده در وجود ایرانیان، کنار گذاشته شده، چه در داخل و چه در خارج از مرزهای ایران، در راستای‌منافع ملی و در چرخه فعالیتهای گوناگون کشور قرار نمی‌گیرند، طبیعی است که منافع ملی صدمه می‌بیند. یعنی در مبارزه با مشکلات ملی، تمام توان ملی، به خدمت گرفته نمی‌شوند. لذا ناگفته، نتیجه از پیش معلوم است.

به نظر می‌رسد، زمان آن فرا رسیده باشد که بدواً در ادبیات به کار گرفته شدهٔ تأثیر گذار در امور سیاسی و فرهنگی و اجتماعی کشور تجدید نظر و سپس نسبت به کاهش قوانین کنترلی و سخت گیریهای بیش از حد ضروری، اقدام عاجل نمائیم. در ضمن با طراحی استراتژیها و سیاستهای کاربردی، قدمهای بلند و مؤثری به سوی آشتی ملی برداریم. اسلام دین رأفت، گذشت و رحمت است. خدای قادر و خالق جهان هستی رحمن و رحیم است و تمام سوره‌های کتاب خدا، به نام خدای بخشنده و مهربان شروع می‌شود. سیاستها و رفتارهای جاذب، به منظور برقراری آشتی ملی، نیاز امروز انقلاب اسلامی و ملت رشید و مملکت

بزرگ ایرانست. هر چه زودتر به این نیاز پاسخ دهیم، به همان اندازه در قضاوت آیندگان یعنی نسلهائی که تاریخ امروز ایران را خواهند خواند، تأثیر مثبت گذاشته‌ایم.
نسبت به قضاوت آیندگان بی‌تفاوت نباشیم! برای ارتقای منافع ملی، به سوی آشتی ملی جهت گیری کنیم. ادبیات آشتی ملی قهرآمیز نیست. نسل حاضر و ملت رشید ایران نیز هم اینک از تکرار مکررات ملال‌انگیز استقبال نمی‌کند. تکرار خاطره‌های تلخ به منظور ایجاد دشمنی جدید و زنده نگهداشتن دشمنی‌های گذشته و عمیق کردن اختلافات و تحریک احساسات ملت، برای ملتهب کردن فضای کشور با هدف احتمالی اعلام حالت فوق‌العاده در مملکت دیگر کاربرد ندارد. نیاز امروز ایران، رفع تشنج و خودداری از ایجاد تنش به منظور وحدت، همدلی و نهایتاً آشتی ملی است. برای استفاده از تمام توان ملی، در مقابله با مشکلات و حل مسایل ملی.

«آزمون و دیگر هیچ»*

تب آزمون، از زمان کودکی و هنگامی که طفل ۶ ساله می‌خواهد به دبستان وارد شود به بچه، حادث می‌شود و کماکان با او هست تا زمان ورود به مؤسسات آموزش عالی و دانشگاهها. چند سالیست که نوعی دیگر آزمون سراسری باب شده است که وسعت و گسترش آن، کمتر از آزمونهای سراسری ورود به دانشگاهها نیست، تحت عنوان آزمون استخدامی دولت! در هفته گذشته، حدود نیم میلیون نفر دانش آموخته دانشگاهی در این آزمون شرکت کردند، تا معلومات ایشان سنجیده شود! معلوماتی را که در دانشگاهها و نزد اساتید و مدرسین خود آموخته‌اند. ضمن آنکه نباید فراموش کرد این شرکت کنندگان برگزیدگانی هستند که حدود چهار سال قبل توسط همین مؤسسه ممتحن یعنی سازمان سنجش، از بین چند میلیون جوان

---

*- روزنامه توسعه، ۸۱/۹/۲۵ ـ صفحه ۳

داوطـلب ورود بـه دانشگـاهها، بـرگزیده و مـجوز ورود بـه مؤسسات آموزش عالی را گـرفته‌انـد. ایـن بـرگزیدگان کـه چـهار سـال قـبل در طـی دوره آمـوزش در دانشگـاه، دارای کارنامه‌ها و نمراتی هستند. آیا با وجود آن کارنامه‌ها و نمرات، ایـن آزمـون بـرای اسـتخدام ضـرورت دارد؟ چـه چـیزی را می‌خواهیم ارزیابی‌کنیم؟ و به چه چیزی مشکوک هستیم؟ بـه آزمون چهار سال قبل خویش؟ یا به عملکرد و آموزش مؤسسات آموزش عالی و دانشگاهها و امتحاناتی که این مؤسسات انجام داده‌اند؟

اصولاً از همه‌ی سؤالها گذشته، کاربرد این آزمون چیست؟ اگر برای استخدام در دستگاههای دولتی است؟ که دولت صراحـتاً اعلام کرده است، استخدام رسمی نمی‌خواهد انجام دهد. ضمن آنکه بارها اعلام شده است، که دولت با تورم کارمند روبروست! همین روزها، در خیلی از دستگاههای دولتی، شاهد تعدیل نیرو هستیم. پس جمع کردن و آزمون گرفتن حدود پانصد هزار نـفر تحصیل کرده دانشگاهی و ایجاد امید در دلهای حساس ایشان، به چه منظور است؟ آزمونی که کارنامه آن فقط یک سال اعتبار دارد، چقدر در عمل به کار خواهد آمد؟ و دارنده آن چه نفعی از این کارنامه خواهد برد؟ آیا در ابتداء بـه کسـانیکه در آزمـون شرکت می‌کنند، اعلام می‌شود که اصولاً دولت استخدام دارد یا ندارد؟ اگر دارد چند نفر به استخدام دولت درخواهند آمد؟ این تعداد، باید دارای چه تخصص و دانشی بـاشند و بـرای کـدام

وزارتخانه، به کار گرفته خواهند شد؟ به نظر نمی‌رسد، هیچکس با قاطعیت بتواند پاسخ حتی یک سؤال از انبوه سؤالات متبادر به ذهن را در این مورد اعلام دارد. نتیجه چنین برخوردهائی، فقط ایجاد امیدی واهی در جوانان تحصیل کرده دانشگاهی و یک سال تمام دیگر آنان را در انتظار نگهداشتن است. ضمن آنکه مطالبات خانواده و جامعه از جوان کارنامه به دست، افزایش یافته و خواستهای جوان نیز از حاکمیت فزونی می‌یابد. آیا این نتیجه، به نفع ملت و مملکت است؟ اگر نیست، پس چرا کاری که در آن زیان ملی وجود دارد، انجام می‌دهیم؟

ایکاش از بدیهه سرائی و کار بدون مطالعه دست می‌کشیدیم. ایکاش برای عمر و انرژی و جسم و روان جوانان خود ارزشی فراتر از تعارف و مجامله قائل بودیم. ایکاش عالمانه‌تر و عمیق‌تر و گسترده‌تر، به مسایل جوانان برومند خود نظیر آموزش، پرورش، تحصیلات عالیه، اشتغال، ازدواج، مسکن و کلیه حقوق دیگر شهروندی ایشان همانند عدالت، آزادی و... می‌پرداختیم. سعی شود که کمتر در پی آب این عزیزان را به سراب رهنمون باشیم! انفعالی برخورد کردن با مطالبات بر حق و قانونی نسل برومند جوان نه به صلاح مملکت است و نه برآورد کننده‌ی منافع ملی. اگر خود نمی‌دانیم لااقل بررسی کنیم، که دنیا چه کرده است؟ از تجربیات دیگران پس از تطبیق با فرهنگ و سنن خود بهره گیریم. باشد که فشارهای روانی جوانان کمتر و مطالبات ایشان از حکومت پاسخ داده شود. انشاءا...

دادستان کیست؟*

حدود پنج سال قبل یعنی "روز سه شنبه ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۷۶" و در جلسه علنی شمارهٔ ۱۴۰ دورهٔ پنجم مجلس شورای اسلامی بندهٔ خادم ملت، در خصوص فروش تراکم و اینکه چرا جناب آقای وزیر، پرونده‌های مطرح در قوه‌ی قضائیه راکه توسط وزیر قبل از ایشان براساس شکایت شکات، یعنی مردم صاحب حق تشکیل و به دادگاه تقدیم شده بود از دادگاه پس گرفته‌اند، نمودم؟ وزیر محترم به استناد مشروح مذاکرات که مکتوب است، از تراکم فروشی و خریداران تراکم، دفاع کردند. مشروح مذاکرات مجلس به عنوان یک سند معتبر قانونی گواه این مدعای بنده است! آنروز یعنی پنج سال قبل هنوز تراکم فروشی به عنوان یک اپیدمی و مرض فراگیر، به تمام کشور سرایت

---

*-روزنامه آفتاب یزد ۱۳۸۱/۹/۲۷ صفحه ۱۱

روزنامه مردم‌سالاری ۱۳۸۱/۹/۲۶ صفحه ۳

نکرده و شورایعالی شهرسازی هم، تراکم فروشی را تا آن تاریخ تصویب ننموده بود. جناب آقای عبدالعلی‌زاده، بلافاصله بخشنامه‌ای را تهیه و بدون تشکیل جلسه شورایعالی شهرسازی به صورت دست‌گردان، امضای اعضای محترم را گرفتند تا به اعمال انجام شده قبلی در خصوص فروش تراکم، لباس قانون پوشانده شود!

از تکرار وقایع اتفاقیه و سیر حرکت فروش تراکم که تکرار مکررات خواهد بود و موجب ملال، میگذرم. فقط به آخرین بیانات ایشان که تیتر خیلی از روزنامه‌های روز پنج‌شنبه ۲۱ آذر ۱۳۸۱ شده بود، می‌پردازم. جناب وزیر فرموده‌اند که تراکم فروشی، یعنی مقررات فروشی! عجبا که جمله اخیر ایشان، دقیقاً سخن پنج سال قبل این بنده و خیلی از مهندسان و دلسوزان است. پنج سال زمان گذشت تا مقام وزارت متوجه نکته به این سادگی شوند. اما در این پنج سال اتفاقاتی افتاده است که دیگر قابل برگشت نیست. اگر آنروز برابر آمار و پرونده‌ها، فقط حدود سیصد نقطه از شهر تهران آلوده به مرض قانون و مقررات فروشی شده بود، امروز این میکرب در خیلی از نقاط کشور به بدنه ساخت و ساز شهری‌وارد و شهرها را مریض و حقوق شهروندان را تضییع کرده است. وضعیت بغرنج موجود در تهران و خیلی از شهرها را به چه قیمتی و با چه هزینه‌ای از جیب ملت می‌توان سامان داد؟ چگونه حقوق مردمی‌که حقوقشان مورد تجاوز قانون فروشی قرار گرفته، می‌شود و می‌توان جبران کرد؟

حاکمیت! یعنی وزارت مسکن و شهرسازی به عنوان نماینده و مسئول از طرف حکومت در این بخش، چرا به جای دفاع از حقوق عامه و پرداختن به وظایف حاکمیتی، بعد از پنج سال متوجه وظایف و تکالیف قانونی خود شده است؟ چطور پنج سال قبل فروش تراکم خوب بود؟ چگونه امروز خلاف است؟ آیا این نوع برخورد کردن، مهر تأییدی بر شایعات در افواه عمومی نیست؟ که می‌گویند، قطع به یکباره فروش تراکم در اوائل سال ۸۱ با زمینه چینی‌های قبلی و با اطلاع برخی اشخاص و بهره وری از رانت‌های متصوره و فرضیه بوده است، نمی‌باشد؟ و این نوع شایعات را دامن نمی‌زند؟ خصوصاً که جناب آقای وزیر از بورس‌بازان فعال در عرصه زمین و مسکن رسماً دفاع فرمودند و اعلام داشتند که بورس بازی بدنیست! ایشان گفتند، خیلی از بستگان خود من در این عرصه فعال هستند (به استناد مندرجات روزنامه‌ها). وقتی یک وزیر محترم و مسئول مستقیم شهرسازی و مسکن که باید مدافع حقوق عامه در این حوزه باشد، این چنین با سرنوشت شهرسازی شهرها، طرحهای جامع و تفصیلی، مسکن، مقررات و قوانین و نهایتاً حقوق ملت برخورد می‌کنند، چه باید کرد؟ نزد چه کسی باید شکایت برد؟ دادرس کیست؟ پس اینهمه دستگاه نظارتی و مدعی‌العموم و دادستان چه می‌کنند؟ مجلس شورای اسلامی‌که بنده خود عضو کوچکی از آن هستم، آیا در زمان دادن رأی اعتماد به چنین مسئولی، در مقام خادم و وکیل ملت خدمت کرده است؟ چندی پیش در خبرها آمده بود که

به علت یک مسامحه کوچک، توسط مأموری از وزارت امور خارجه ژاپن در یکی از کشورها، به ملت ژاپن زیان وارد شد، به منظور جبران خسارت وارده بـه مـلت ژاپـن از شـخص وزیـر مسئول تا کارگزار کوتاهی کننده، جریمه و تنبیه شدند. در کشور ما با مسامحه کاران چگونه برخورد می‌شود؟ تفاوتهای بین ما و ژاپن از همین نقاط و در اثر همین نکات ایجاد شده و می‌شود. حتماً ایراد می‌گیرید که تو چرا این چنین سخن می‌گوئی؟ تو که نماینده مجلس هستی. عرض می‌کنم باور کنید کوتاهی نشـده است، لیکن تنها راه، اول پناه بردن به خدا و دوم عریضه نویسی برای افکار عمومیست، راه دیگری به نظر نمی‌آید اگر شما راهی می‌شناسید مرا مطلع کنید. خصوصاً، که جناب آقای وزیـر، در جلسه علنی مجلس اعلام فرمودند که شمشیر اسـتیضاح زنگ زده است!

سکوت ملت، فریاد است*

حدود شش سال است که مناقشه‌ای بین دو جناح سیاسی کشور در جریانست. یکی معتقد است که توسعه سیاسی مقدم بر توسعه اقتصادیست یا بهتر بگویم، توسعه سیاسی را اولیتر می‌داند، دیگری نیز توسعه اقتصادی را ضرورت دارای‌اولویت اول اعلام می‌کند. در این بازار داغ مناقشه، از توسعه همه جانبه و موزون نیز بعضاً ذکری می‌شود و صحبتی به میان می‌آید. یک جناح، رقیب خود را متهم می‌کند که با محدود کردن آزادیها و نشاندن سلیقه به جای قانون مانع توسعه سیاسی شده است، دیگری صحبت از توسعه سیاسی و دم زدن از آزادیها را تا حد یک گناه و جفا در حق ملت مذموم می‌داند. این گروه معتقدند که امروز جوانان بیکارند، درآمدها تکافوی هزینه‌ها را نمی‌کند و جمع کثیری از ملت غم کار و نان دارند. لذا، اصولاً دم زدن از

---

*- روزنامه آفتاب ۱۳۸۱/۱۰/۸ صفحه ۱۱

توسعه سیاسی و آزادی و حقوق شهروندی در چنین شرایـطی بیمورد است! همه‌ی مناقشه کنندگان نیز در دو طـرف از قـول ملت صحبت می‌کنند و خود را مدافع برحق ملت می‌دانند. جـا دارد سؤال شود، مگر اشکالی دارد که هم به نیازها و مطالبات اقتصادی ملت پاسخ داده شود و هم در جهت توسعه سیاسی و بسط آزادیها و رعایت قانون اقدام به عـمل آیـد؟ مگـر رفـع مشکلات اقتصادی، فقط از گردنه صعب‌العبور بـی‌توجهی بـه امور سیاسی و حقوق شهروندی می‌گذرد؟ یا به عبارت دیگر، گوئی رفع معضلات اقتصادی با توسعه سیاسی در تضاد است؟! یا بر عکس، برای توسعه سیاسی، باید نیازهای اقتصادی را بـه فراموشی سپرد؟ کسی نیست از قول ملت از مناقشه کـنندگان بپرسد، چرا همانند زمین ورزش در حال پاسکاری هستید و دارید مشکلات اقتصادی و محدود شدن آزادیها را به همدیگر پـاس می‌دهید؟ وضعیت موجود امروز ملت، در همه‌ی زمینه‌ها، چـه سیاسی و چه اقتصادی و چه فرهنگی و آخـرالامـر اجـتماعی، نتیجه مدیریت و عمل هر دو جناح سیاسی کشور است. ظـرف سالیان پس از پیروزی انقلاب، فعالان و سردمداران هر دو جناح به تناوب در تصمیم گیریها و تصمیم سازیهای کلان کشور نقش مؤثر داشته و مدیریت کرده‌اند! چرا می‌کوشید توپ را به زمین حریف بفرستید؟ چرا در این جنگ با هدف کسب قدرت، مرتباً از ملت مایه گذاشته و بزرگترین ثروت یعنی زمان را هدر می‌دهید؟ انسان موجودی چند وجهی است و به همین نسبت خواسته‌ها و

نیازهای گوناگون در حوزه‌های مادی و معنوی دارد. بی‌توجهی به هریک از خواسته‌های مادی و معنوی انسانها که ملت را تشکیل می‌دهند، ایجاد ناهنجاری می‌کند. جامعه مرفه و توسعه یافته اقتصادی، بدون توجه به کرامت انسانهای تشکیل دهنده آن و در غیاب آزادیهای فردی و اجتماعی و عدم مشارکت افراد، در تصمیم گیریها و تصمیم سازیها و حاکمیت اراده ملت، جامعه خوشبختی نیست. همانطور که جامعه فقیر و غیرمرفه و توسعه نیافته اقتصادی نیز، با وجود تمام آزادیهای فردی و اجتماعی و توسعه سیاسی نمی‌تواند جامعه‌ای به هنجارباشد و مواجه با مشکلات اساسی نشود. ایکاش جناحها به جای مناقشه و تلاش برای کسب قدرت بهر صورت و بهر قیمت و به جای متهم کردن یکدیگر به قصد بیرون کردن حریف از عرصه، از عملکرد خویش ارزیابی نقادانه به عمل می‌آوردند و منصفانه در پی یافتن علل مشکلات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برمی‌آمدند و تلاش در رفع این معضلات می‌کردند. ملت هوشیارانه، ناظر بر حرکات هر دو جناح است. قضاوت جمعی قضاوتی صحیح است. سکوت ملت، فریاد است. اگر چه مناقشه کنندگان به علت درگیریهای بین خود نتوانند آنرا بشنوند اما این نشنیدن، مانع از آن نیست که بگویند فریادی در کار نیست! از دو دهه قبل پستها و مسئولیتها، بین تعداد معدود و محدودی از آحاد ملت، مرتباً دست به دست گشته و حلقه بسته‌ی مدیران، این حاصل را به بار آورده است. ایجادکنندگان وضع موجود، هنوز هم حاضر نیستند به خود آیند،

ایشان خود را عاری از هر عیب و نقص می‌بینند. نه تحمل انتقاد دارند و نه توان پاسخگوئی به مطالبات متنوع و گوناگون ملت. ناگفته پیداست، این بی توجهی به قضاوت ملت و خرد جمعی در جهت منافع ملی و مصالح مملکت نیست. هرچه سریعتر باید به فکر چاره بود. چاره کار معلوم است، به حساب آوردن و شنیدن پیام ملت، عذرخواهی از ملت و استفاده از تمام توانهای ملی در همه حوزه‌ها به منظور ایجاد عزم ملی. فارغ از هر گونه تنگ نظری و حب و بغض، به دور از تقسیم کردن جامعه به سیاه و سفید برای رسیدن به آرمانهای ملی و عزت ملی. ناگفته پیداست عزت ملی در گرو بسط و توسعه آزادیهای فردی و اجتماعی، حاکمیت قانون، رفع هرگونه تبعیض، توسعه فرهنگی و رفاه ملت است. تحقق آن به تجمیع توانهای ملی و عزم ملی نیاز دارد.

«چرا چنین شده است؟»*

چند ماهیست که بازار بحث در خصوص نظرسنجی و نظرسازی و عاملان و آمران این عمل گرم است. در هفته‌های اخیر، با محاکمه چهره‌هائی از فعالان سیاسی و عرصه رسانه‌ای، این بازار داغ نیز شده است. نگارنده، بدون آنکه بخواهد در ماهیت امر دخالت کند، قصد رد یا تأیید عمل انجام شده را نیز ندارد. ضمن آنکه نیت دفاع از کسی و یا محکومیت کس دیگر نیز در بین نیست. بلکه قصد دارد تا از منظری ویژه به قضیه نگاه کند. گویا از مؤلفه‌های مورد سنجش، مبحث رابطه با امریکا بوده است! یا به عبارت دیگر، نظر مردم در مورد برقراری ارتباط با امریکا سؤال و نتایجی نیز به عنوان پاسخ استخراج و درج و منتشر شده است. حال عده‌ای می‌گویند این نتایج صحیح نیست و به جای نظر سنجی، نظرسازی انجام گرفته. تعدادی نیز مدعیند

---

* - روزنامه مردمسالاری ۸۱/۱۰/۲۴ صفحه ۴

که نتیجه کار، نمونه‌ای از نظر مردم از بابت سؤال مذکور بوده و می‌توان آنرا تعمیم داد. مدیران دست اندرکار عمل پرسشگری و دریافت پاسخ نیز معترف به اشتباهاتی هستند. در ایـن مـیدان مباحثه و مجادله و اظهارنظرهای متفاوت، چند نکته مـغفول و فراموش شده است.

نکته اول، اینکه، پرسشگری و پاسخگوئی فوق، بدون تعارف و پرده پوشی، اگر صحیح باشد!؟ معنایش اینستکه درصدی تعیین کننده از ملت ایران یعنی ملتی که، انـقلاب کـردند و صـاحب اصـلی انـقلاب هسـتند، بـه نـظام و حکـومت مشـروعیت می‌بخشند،پشتوانه تداوم انقلاب و حکومت و ضامن استقلال کشور می‌باشند، پس از گذشت دو دهه، از عمر انقلاب اسلامی، علیرغم اطلاع از خیانتهای امریکا به ملت و کشور ایران، علیرغم بیرون کردن عمال امریکا از ایران و ساقط کردن حکومت گوش بفرمان آن کشور از خاک وطن حتی تن دادن به قطع رابطه بـا امریکا و مقاومت در برابر خواستهای غیراصولی و سـیاستهای مداخله جویانه امریکا و پذیرفتن آثار و تبعات این قطع رابطه در همه‌ی‌زمینه‌ها، امروز بی‌علاقه به برقراری رابطه نیستند!؟ باید مسئولان از خود بپرسند، چرا درصد تعیین کننده‌ای از ملت، به یکباره تغییر عقیده داده‌اند؟ چرا ملتی که یک دل و یک صـدا انقلاب کرد و پیروز شد و امریکا را با تمام غرورش تحقیر کرد، پس از آنهمه پایمردی و مقاومت و تحمل فشارها، این چنین در مورد دشمن دیرینه این ملت و مملکت نظر می‌دهد؟ چرا دشمنی

که حکومت ملی دکتر مصدق را با کودتای ننگین ساقط و مورد نفرت ایرانیان بود، دفعتاً واحده تبدیل به چهره‌ای قابل تحمل می‌شود؟ مسئولان، از خود سؤال کنند، چرا چنین شد؟ آنهم در شرایطی که جبهه متحد ضد امریکائی تقریباً در تمام دنیا و بین ملل جهان در حال شکل گرفتن است.

البته، می‌توان تصور کرد که عده معدودی ممکن است اشتباه کنند. تغییر مواضع و اندیشه‌ها در عده‌ای محدود غیرممکن نیست. اشتباه کردن، احساساتی شدن، گول خوردن و...... همه در خصوص فرد یا جمعی اندک بعید نیست. اما اکثریت ملت و برآیند خرد جمعی وقضاوت عمومی، مبرا از قیود مذکور در فوق هستند. به همین دلیل تبعیت از نظر اکثریت، به عنوان یک قاعده و قانون کلی در تمام مکاتب گوناگون غیرمستبد و غیر فردگرا در دنیا پذیرفته شده است. میتوان به عده‌ای معدود گفت، تحت تأثیر هر عاملی مرتکب اشتباه شده و خطا کرده و یا مثلاً برابر ادبیات رایج روز، استحاله شده‌اند. آیا در مورد ملت نیز می‌توان چنین ادعائی کرد؟ آیا اگر کسی چنین نظری بدهد، متوجه تمام عواقب و تبعات این نظر خویش هست؟ آثار چنین نظری بس مخرب و زیانبار و پرهزینه خواهد بود! نمی‌شود در زمان نیاز به ملت، ایشان را ولی نعمت و صاحب اصلی حق اعلام کرد و در موارد دیگر آنان و نظرشان را نادیده گرفت. کسی حق ندارد به ملت بگوید، چون من مسؤلم و وزیر و وکیلم، از جمع شما بهتر می‌فهمم! به جای چنین برخوردی هر مسئولی باید باز هم از خود

بپرسد، چرا چنین شد؟

نکته دوم، آنانیکه نظرسنجی را، بهر دلیلی انجام داده‌اند و به خصوص مدیریت کرده‌اند، از چهره‌های شناخته شده و فعال و مؤثر در انقلاب و در دو دهه گذشته کشور و در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این مملکت بوده و هستند. روزی با خشم و غرور از دیوار سفارت امریکا بالا رفتند و آنرا تسخیر نمودند و به استناد مدارک و اسناد اعلام شد، این مکان یک سفارتخانه نیست، بلکه یک لانه جاسوسی بوده است. رهبر کبیر انقلاب(ره) حرکت این گروه از دانشجویان را انقلابی بزرگتر از انقلاب ۲۲ بهمن اعلام فرمود. بانیان این حرکت، سالها در پستهای کلیدی و مهم این کشور مسئولیت داشته و در خصوص مسایل مبتلا به مملکت و ملت تصمیم گرفته و اجراء کرده‌اند. چطور تا دیروز خوب بودند، امروز بد شده‌اند؟ اگر همانطوریکه عده‌ای مدعیند که اینان از گذشته خود پشیمانند و استحاله شده‌اند! به فرض بپذیریم که چنین رویدادی اتفاق افتاده، باز هم مسئولان از خود باید سؤال کنند، چرا چنین شده است؟ چرا عده‌ای از انقلابیون و مسئولان دو دهه گذشته که روزی جان بر کف، عملیات قهرمانانه انجام و تبدیل به اسطوره‌هائی شدند، طی مدت کوتاهی از کرده خویش پشیمان و استحاله فکری شده‌اند؟ چه عملکردی؟ چه رویکردی؟ باعث روی بر تافتن این نخبگان سیاسی و موجب نرم شدن این فولادهای آبدیده‌ی سیاست شده است؟ مگر اینکه بگویند این افراد، قهرمان و

اسطوره و نخبه و مجرب سیاسی نبوده و نیستند! در اینصورت باید گفت، پس چرا به ملت اطلاعات درست و بــه مــوقع داده نشد؟ چرا اینقدر دیر و با تأخیر ایشان را شناختید؟

به نظر این بنده، ملت هوشیار است و با دقت بر اوضاع نظارت می‌کند، می‌داند که این دعواهای سیاسی، بـرای مـنافع مـلت نیست. مسئولان به خود آیند، فارغ از حب و بغض و خودخواهی، وضع موجود را معلول تلقی و در پی یافتن علل و رفع و برطرف کردن آن علل برآیند. اگر علل از بـین نـرود، "شکـاف مـلت، حکومت" روز به روز گسترده‌تر و عمیق‌تر خواهد شد. تا کار از کار نگذشته باید به فکر چاره بود. راستی عـملکرد مسـئولان باعث تبدیل موافق به منتقد و منتقد به مخالف و مخالف به معاند نشده است؟ پاک کردن صورت مسأله، راه حـل نـیست! نـظر واقعی مردم چیست؟ بحث در مورد نظر ملت نیاز به سند دارد، نه شعار. تا وقت باقیست باید مسئولان انتقاد از خویش و ارزیابی عملکرد خود را آغاز کنند. "شکاف حکومت، ملت" یا فاصله بین ملت و حکومت، امر و اتفاق ساده‌ای نیست، که بتوان از آن به سادگی گذشت.

تبعیض و آفات آن*

در لغتنامه دهخدا، در معنا و تفسیر واژهٔ تبعیض، معانی و تعابیر ذیل آمده است: "پاره‌پاره کردن"، "جزء، جزء کردن چیزی را"، "بهره بهره گردانیدن چیزی را"، "حصه، حصه کردن" "تقسیم به اجزاء نمودن"، "تقسیم و جداکردن بعضی را، از بعضی"، "گزیدن پاره‌ای و ترک و رد پاره‌های دیگر" و النهایه، "ترجیح بعضی کسان بر بعضی دیگر بدون مجوز مشروع و قانونی"

تبعیض در لغت نشان از تفرق، تجزیه و انجام کاری بدون جواز شرعی و قانونی دارد. عملاً نتایج و تبعات عدم رعایت عدالت همه جانبه یا تبعیض بسی مخرب تر و زیانبارتر از معنای لغوی آنست. عاملان و آمران تبعیض یا تبعیض گرایان، ضمن تخلف از شرع و قانون، موجب و موجد ناهنجاریهای متعدد و گوناگون در

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۸۱/۱۰/۳۰ صفحه ۲

روزنامه همبستگی ۸۱/۱۱/۱ صفحه ۵

حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی‌و فرهنگی می‌شوند. اندیشمندان و علماء و محققین حوزه‌های چهارگانه مذکور در فوق، بطور شایسته و گسترده و عمیق در باب اثرات مضر و خسارت بار تبعیض، کتاب و رساله و مقاله نگاشته و خطابه بیان کرده‌اند. بنده قصد نگرش و تدقیق از منظری دیگر به این امر و فعل شوم را دارم.

تبعیض گرایان و عاملان و آمران تبعیض، هرگاه صدای انتقاد و اعتراضی را بشنوند که لرزشی را هر چند جزئی بر اریکه مبتنی بر تبعیض آنها وارد بکند، بلافاصله با انگ زدن و متهم ساختن و سفسطه و... قصد خاموش کردن صدای منتقد و معترض را می‌کنند! آنچه را که خود، عامل و آمر آن هستند و نتیجه فکر و عمل خود ایشانست، به منتقد و معترض تبعیض و تبعیض گرائی نسبت می‌دهند. اگر منتقدی، انتقاد کند که در عرصهٔ مدیریت کلان و میانه و پائین‌تر، در انتصابها، چرا شایسته سالاری حاکم نیست و چرا با نگرش شهروند درجهٔ ۱ و درجهٔ ۲، کلیه پتانسیلهای کشور در عرصهٔ ملی، در خدمت منافع ملی قرار نمیگیرند، بدون غور و بررسی و توجه به مصادیق بارز این تبعیض ناروا و خسرانهای ملی حاصل از این عمل و طرز تفکر، منتقد را به واگرائی و تفرقه‌اندازی متهم و مارکهای نامیمونی را بر سینه و پیشانی او می‌زنند تا صدایش خاموش شود یا در اثر هیاهوئی که از این گفتهٔ خویش ایجاد می‌نمایند، اعتراضش به گوش کسی نرسد و به مثابه سخن گفتن در بازار مسگرها باشد.

در حالیکه در معنی لغوی دیدیم که فعل تبعیض و فکر تبعیض یعنی "پاره، پاره کردن" یعنی "تقسیم کردن، به اجزاء" یعنی "حصه، حصه کردن"، پس عامل تبعیض خود واگرا و تفرقه انداز است و برعکس منتقد تبعیض و تبعیض گرائی، در جهت وفاق و وحدت و منافع ملی عمل می‌نماید.

اگر منتقدی انتقاد نماید که چرا قانون برای همه یکسان اجراء نمی‌شود؟ چرا برخی برای خود اختیارات فراتر از قانون قائل هستند؟ یا بنا به میل و سلیقه خویش و برمبنای طبقه مخاطب قانون، آن را اجراء می‌نمایند؟ صدای تبعیض گرایان و عاملان عدم رعایت عدالت بلند می‌شود، که تشویش اذهان عمومی کردید و توهین روا داشتید. غافل از اینکه چه در لغت و چه در عمل این قول و فعل تبعیض گرایان است که در جزء و کل جامعه تشویش و تفرقه ایجاد و به افکار عمومی توهین روا داشته و به حقوق قانونی و شرعی مردم تجاوز کرده‌اند.

اگر منتقدی بگوید که همه‌ی مناطق و استانهای کشور و ساکنین محترم آنها باید با رعایت عدالت همه جانبه و بدون تبعیض، از امکانات عمومی‌کشور در زمینه‌های مادی و معنوی، یا نرم‌افزاری و سخت‌افزاری استفاده نمایند، در محرومیت نگهداشتن مناطقی و توسعه بیش از حد نقاطی دیگر، از محل منابع و بودجه و امکانات و فرصتهای عمومی‌کشور، درست نیست و از مصادیق بارز تبعیض است! اثرات و تبعات منفی در همه‌ی شئون ملت و مملکت به جای خواهد گذاشت! استقلال و

یکپارچگی مملکت و وحدت ملی را به مخاطره خواهد انداخت!
به جای آنکه این انتقادات را با واقع‌بینی بررسی و نشانی از دلسوزی در جهت منافع ملی و مصالح مملکت و حفظ استقلال و یکپارچگی کشور و ملت بدانند، با عنوان تجزیه طلب، منتقد را از میدان بیرون و یا عرصه را بر او تنگ می‌کنند! در حالیکه آگاهانه و یا ناآگاهانه با تبعیض قایل شدن و بخشی‌نگری و وابسته سالاری، این تبعیض گرایان هستند، که از علائق و عشق کسانی که مورد تبعیض قرار گرفته‌اند، نسبت به ملت و مملکت روز به روز کاسته‌اند! به جای جلب و جذب همه‌ی ملت و تمام نقاط کشور، حول محور عدالت و منافع ملی، با تبعیض موجبات نافرمانی مدنی، گریز و دفع بخش مورد تبعیض را فراهم می‌کنند.
یک هزار و چهارصد سال قبل حضرت رسول اکرم و پیغمبر عظیم الشأن اسلام حضرت محمد مصطفی(ص) فرمود که "مملکت و کشور در کفر دوام و یکپارچگی خواهد داشت، لیکن مملکتداری‌همراه ظلم تداوم نمی تواند داشته باشد."
امروز، در عصر انفجار اطلاعات و سهولت و سرعت ارتباطات، هیچ خبری مکتوم نیست و مطلبی را نمی‌توان برای مدتی‌طولانی کتمان کرد و پنهان نمود. آفات تبعیض و تبعات مخرب آن، چه بخواهیم، چه نخواهیم، سخت بخش قابل توجهی از ملت ما را آزار داده و آزرده کرده است. به شدت مملکت ما از بابت نتایج تبعیض و تبعیض‌گرائی از درون تهدید می‌شود. سران محترم سه قوه، شورای محترم عالی امنیت ملی، اجزای قوای

سه گانه، مسئولین محترم، تصمیم‌گیران و تصمیم سازان کـلان، هرچه زودتر و سریعتر باید رفع تبعیض را در دستور کار خود قرار دهند، عدالت در همه‌ی زمینه‌ها باید جاری و ساری گردد. هـر شهروند ایرانی و هر نقطه از ایران بـاید بـه قـدر شـایستگی و استعدادش در عرصه ملی بتوانـد از امکـانات و مـنابع مـلی برخوردار شود، نه کمتر، نه بیشتر. اگر چنین کردیم به مسئولیت و وظیفه شرعی و قانونی خود عمل کرده‌ایم. اگر تلاش نکردیم و دور باطل را، اجازهٔ تسلسل دادیم، باید پاسخگوی تاریخ و نسل حاضر و نسلهای‌آینده باشیم. امید آنکه هر چه زودتر دلسوزان ملت و مملکت دست به اقدام بزنند.

کردستان و مشکلات! با استعدادها و امکاناتش*

مقدمه

استان کردستان، یکی از چهار استان کردنشین غرب کشور است که اکثریت ساکنین آنرا کردها تشکیل میدهند. متأسفانه، این استان نیز همانند سه استان دیگر و مناطق کردنشین کشور ایران، از توسعه نیافتگی و دست به گریبان بودن با مشکلات در رنج است. آنهم در شرایطی که استعدادها و امکانات بالقوه خدادادی این استان و دیگر مناطق کردنشین چنانچه از قوه به فعل درآید، نه تنها استان کردستان و مناطق کردنشین از صفت توسعه نیافتگی رها خواهند شد، بلکه در افزایش تولید ناخالص ملی و ایجاد اشتغال برای جوانان کشور نیز تاثیر مثبت خواهد گذاشت.

---

*- روزنامه همبستگی ۸۱/۱۲/۱۵ صفحه ۵

روزنامه مردمسالاری (ویژه‌نامه سیاسی) ۸۱/۱۲/۴ صفحه ۴

الف ـ مشکلات

۱- مشکلات سیاسی

نگرش امنیتی به کردها و کردستان، بزرگترین معضل کردستان و مناطق کردنشین است. این مشکل خود بستر ساز و موجد زمینه، برای ایجاد مشکلات دیگر است. علیرغم مشارکت قابل توجه حضور مردم شریف در زمان انقلاب، ایام ویژه و خاص ملی و یا مشارکت به عنوان رأی دهنده در انتخاباتهای گوناگونی که طی سالیان گذشته، انجام شده است، هنوز با شفافیت و روشنی میتوان دیوار قطور و بلند بی‌اعتمادی را نسبت به کردها دید و ملاحظه و لمس کرد. احتمالاً منافع برخی در اینست که این دیوار بی‌اعتمادی نه تنها از بین نرود، بلکه روز بروز مرتفع‌تر و مستحکم‌تر شود. این در شرایطی است که هیچ شخص متعهد و دلسوز ایرانی، نمیتواند منکر زیانهای ملی حاصل از تفرقه و عدم وحدت باشد. طبیعی است که وحدت با شعار و گفتمان زیبا، حاصل نمی‌شود. وفاق و وحدت، نیازمند آشتی ملی آنهم خیلی صمیمانه و صادقانه است. بازگو کردن خاطره‌های تلخ و یادآوری این نوع خاطره‌ها، چاره کار نیست. این چنین شیوه‌ای به وحدت و وفاق ملی صدمه می‌زند. همیشه ایام و به ویژه در این روزها که منطقه خاورمیانه روزهای سخت و حساسی را می‌گذراند، بدیهی است مهمترین امر و رکن دارای الویت، برای افزایش ضریب امنیت ملی، همدلی و وفاق ملی است. به دلیل

همان نگرش امنیتی و تبعیت از قانون نانوشته شهروند درجه ۱ و۲، پتانسیل و توان شایستگان کرد، در عرصه ملی فرصت خدمت پیدا نکرده‌اند. ناگفته پیداست وقتی بخشی از توانهای شایسته کشور، فرصت خدمت نیابند، منافع ملی به مخاطره افتاده و به سمت زیان ملی جهت‌گیری می‌نماید. مگر می‌شود گفت که بین حدود ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر کرد ساکن ایران، افراد شایسته‌ای وجود ندارد که در مدیریت‌های کلان و میانه کشور، به ایشان مسئولیت داده شود! پس چگونه هر ساله جوانان کرد در عرصه ملی آزمونهای ورودی به مؤسسات آموزش عالی و دانشگاههای کشور حضوری موفق و شایسته دارند و در تمام دوران تحصیل نیز، از برجستگان دوره آموزشی هستند؟! چرا، این شایستگان بعد از اتمام تحصیلات دانشگاهی از رشد و انتصاب، در مناصب باز می‌مانند؟ به عبارت دیگر حتی برای پستهای غیرمدیریتی نیز، تعداد قابل توجهی از همین شایستگان در گزینش ها، حذف و به امید خدا رها می‌شوند.

۲- مشکلات اقتصادی

توهمات و نگرش امنیتی از یک طرف و در خط مقدم جبهه قرار گرفتن کلیه مناطق کردنشین منجمله استان کردستان در سالهای جنگ تحمیلی باعث شده است که سرمایه گذاریهای کلان دولتی در این مناطق و استان انجام نشود. این بی‌توجهی در زمان جنگ تحمیلی با توجیه جنگ گسترده و خط مقدم و مرزی بودن و بعد از آن هم با عنوان ظاهرالصلاح و دهن پر کن اتمام

پروژه‌های نیمه تمام، باعث به جای ماندگی مناطق کردنشین و استان کردستان در امور اقتصادی شده است. زیرساختها به طور عموم در این استان و مناطق، ساخته نشده است. بی‌انصافیست، اگر گفته شود که هیچ کاری انجام نشده، خیلی کارها هم صورت پذیرفته اند. اما اینکارها لازم بوده لیکن کافی نیست. هنوز این استان فاقد یک سیستم ترابری هوائی و پروازهای مرتب است. از حمل و نقل ریلی و خط آهن به کلی محروم می‌باشد. راههای ارتباطی، از نوع معمولی و درجه یک بوده و فاقد آزاد راه می‌باشد (البته چهار بانده کردن راه سنندج به همدان خود نوید بزرگیست) دولت محترم از بودجه‌های کل کشور، ارقام قابل توجهی در تولید و خدمات، سرمایه گذاریهائی در دیگر استانهای کشور انجام داده است. استانهای مرزی و غرب کشور عموماً از این سرمایه گذاریها محروم بوده‌اند. با آنکه ضریب امنیت استان کردستان با تمام مضایقی که برای مردم وجود دارد از خیلی از استانهای دیگر کشور بیشتر است و خوشبختانه این مناطق از امنیت کامل برخوردار می‌باشند. عده‌ای تلاش دارند که یا حقایق را از ملت بزرگ ایران پنهان و یا عکس آنرا جلوه دهند و به نمایش گذارند. تا کردستان حتی از وجود سرمایه گذاریهای بخش غیردولتی نیز برخوردار نشود. در حالیکه مردم منطقه از سرمایه گذاریهای انجام شده هم استقبال و هم چون جان خویش از آنها حفاظت کرده و می‌کنند. بهرحال شاخصهائی، چون مجموع در آمد استان، درآمدسرانه، تولید ناخالص استان،

اشتغال و غیره، نشاندهنده مشکلات اقتصادی مناطق کردنشین و استان کردستان می‌باشد.

۳- مشکلات فرهنگی

کردها، دارای زبان مخصوص و فرهنگ و آداب خاص خود می‌باشند. علاقه به حفظ فرهنگ نزد کردها، به صورتیست که می‌توان گفت "با شیر به اندرون شد و با جان برون رود." اما، متأسفانه در گذشته تلاش زیاد و گسترده‌ای‌برای محو این هویت فرهنگی صورت گرفته و در حال حاضر نیز در جهت توسعه فرهنگی اقدامی در خور و شایسته از طرف حکومت صورت نمی‌گیرد. شاخصهائی چون در صد بیسوادی و تعداد نشریات کردی، مراکز و مجتمع‌های‌فرهنگی و کمبود شدید این فضاها، خود گواه صادقی بر این مدعاست. کمبود فضاهای آموزشی نیز خود مزید بر علت می‌باشد، هنوز هم خیلی از کودکان لازم التعلیم کرد یا از تحصیل محروم هستند و یا در مکانهای غیراستانداردی که تابلوی مدرسه را بر سر خود دارند، آموزش می‌بینند و به تحصیل مشغول می‌باشند. گروهی از کردها دارای مذهب شیعه و گروهی دیگر اهل تسنن هستند. ضمن آنکه همه دارای مضایق و مشکلات مشترک می‌باشند، اما کردهای سنی مذهب مشکلات مضاعف را تحمل می‌کنند. شبکه استانی سیما که باید در خدمت حفظ و ترویج فرهنگ کردی باشد، کمترین توجه را به فرهنگ کردها داشته، بعضاً دانسته یا ندانسته و بنا به گفته و تصدیق مردم کرد، در جهت مخدوش کردن آن اقدام

می‌نماید. کردهای اهل تسنن از شنیدن "اذان محمدی" از رادیو و تلویزیون محلی به وقت و برابر اعتقادات مسلمانان شافعی مذهب محروم می‌باشند. سالهاست این خواسته بسیار سادهٔ این مردم بلاجواب و بدون پاسخ مانده است. برابر اصل ۱۵ قانون اساسی و به استناد مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی، دولت مکلف به فراهم نمودن امکانات برای تدریس زبان کردی است. اما متأسفانه علیرغم پیگیریهای مجدانه و متعدد، هنوز این حق قانونی کردها، ادا نشده است. آنهم در شرایطی که فرهیختگان، فرزانگان و هنرمندان کرد، بزرگترین خدمات را به ملت ایران در عرصه فرهنگ و هنر نموده‌اند. ترجمه‌های متعدد از شاهکارهای ادبی‌جهان، تألیف و تدوین کتابهای متعدد، توسعه و ارتقای موسیقی‌کشور از کمترین نشانه‌های این خدمات ارزنده است و همه آنها قابل ارائه و عرضه می‌باشند.

۴- مشکلات اجتماعی

بدیهی است که معضلات اجتماعی، تابعی است از شرایط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، باید دید که واقعاً مشکلات اجتماعی در مناطق کردنشین و کردستان، به طور ذاتی و فطریست یا عرضی و وارداتیست و ناشی از شرایط بیرونی و تحمیل شده به آن؟ بدون آنکه خواسته باشم غلو کنم و یا کردها را که خود عضو کوچکی از جامعه بزرگ ایشان هستم، گل بی‌خار و بی‌عیب و نقص جلوه دهم، به صراحت می‌گویم به

نسبت خیلی نقاط دیگر کشور، مناطق کردنشین و کردستان در گذشته‌ی نه چندان دور، کمترین ناهنجاری اجتماعی را داشت. اما با کمال تأسف باید بگویم که طی سالیان اخیر، ناهنجاریهای اجتماعی‌توسعه یافته است. نزد کردها، اعتیاد به مواد مخدر بدترین عادت ممکن بود. لیکن این بدان معنانیست که از توسعه‌ی اعتیاد و علل توسعه‌ی آن در کردستان غافل باشیم و یا آنرا پرده‌پرشی نمائیم. کردها، عموماً انسانهای دارای عزت نفس بوده و هستند، علیرغم این حقیقت، روز دوشنبه ۸۱/۱۱/۲۸ در صفحات یکی از روزنامه‌ها، گزارشی از توسعه‌ی تکدی‌گری در سنندج درج شده بود! واقعاً شیوع و گسترش این معلول، ناشی از چه عللی است؟ به طور عموم همه هموطنان، کردها را انسانهای صحیح‌العمل، صادق، پایمرد و رشید می‌شناسند. نمی‌خواهم بی‌جهت از خودمان تعریف کرده باشم، به راستی همواره و حتی همین روزهای‌سخت، این خصوصیات نزد اکثریت کردهای پایبند به اصول و ارزشهای هویت فرهنگی خویش وجود دارد؟ اگر جزئی تغییراتی در این صفات پیدا شده است، باید نگران شد و حساسیت به خرج داد، در پی یافتن علل بود و این علل را از بین برد تا ناهنجاریها توسعه نیابد و نهادینه نشود. بهر حال مشکلات سیاسی و نگرش امنیتی و قائل بودن به شهروند درجه ۱ و درجه ۲، محدود کردن آزادیها، مشکلات اقتصادی، کمبود درآمد سرانه، بیکاری و ایجاد روحیه‌ی یأس و گرفتن نشاط و شادابی جامعه، مشکلات فرهنگی و تلاش برای عدم توسعه و حفظ

هویت فرهنگی، همه‌وهمه، در مشکلات اجتماعی بازتاب خواهد داشت و چون آئینه‌ای شفاف، نتایج عملکرد در بخشهای فوق را نشان خواهد داد.

ب- استعدادها و امکانات مناطق کردنشین و کردستان

اگر فاکتورها و مؤلفه‌های توسعه پایدار را نیروی انسانی، آب، خاک، ذخایر زیرزمینی و طبیعت زیبا و محیط زیست سالم و با ظرفیت مناسب، پتانسیل تولید و ..... بدانیم، به راستی کردستان و مناطق کردنشین تمام خصوصیات لازم را برای‌توسعه‌ی همه جانبه و موزون پایدار دارا می‌باشند.

۱- از نظر جسمی و روانی عموماً کردها افرادی سالم و با ضریب هوشی بالا و امکان فراگیری سریع هستند، یعنی استعداد توسعه‌ی انسانی به وضوح نزد کردها وجود دارد.

۲- در قسمت آب و خاک، مناطق کردنشین و به ویژه استان کردستان، دارای خاکی‌حاصلخیز به تصدیق اهل فن می‌باشد. ضمن آنکه درصد قابل توجهی از روان آبهای کشور ایران، در رودخانه‌های مناطق کردنشین وکردستان جاری هستند. در چنین شرایطی درصد بالائی از کشت و زرع در این نقاط به صورت دیم انجام می‌شود.

۳- از نظر گردشگری و جاذبه‌های توریستی، فرهنگ مختص و منحصر به فرد و متفاوت کردها، به لحاظ زبان و گویش، موسیقی، لباس، آداب و رسوم ملی و مذهبی، خود جاذبه‌ای

بزرگ برای هر غیر کرد است. به علاوه در جای جـای کردستان طبیعت زیبا و چشم نواز و مـناظری کـه خـالق تـابلوهای آن خدای یگانه است وجود دارد. که اگر بخواهم آنها را برشمارم، به واقع خود کتابی خواهد بود. فقط به عنوان مشت نمونه‌ی خروار عرض می‌کنم که بزرگترین دریاچه‌ی آب شیرین به نام زریوار، در مریوان کردستان وجود دارد. طبیعت سـرسبز و آبشـارها و غارهای طبیعی متعدد و منحصر به فرد با شکوه و جلال خاص آنها در تمام نقاط مناطق کـردنشین وجـود دارد. از نـظر آثـار باستانی و میراثهای فرهنگی، گنجینه‌ای گرانبها در کلیه مناطق کردنشین و کردستان وجود دارد. نگاه کنید به چند نام و خود از آن نتیجه بگیرید. شهر و قلعه‌ی باستانی زیویه، تخت سـلیمان، طاق بستان، کتیبه‌ی بیستون، پـلها و مسـاجد و سـاختمانهای اداری دارای هویت معماری مـلی و مـحلی، (نـظیر خـانه‌های اورامان) سنگ نگاره‌های با قدمت ۷ هزار سال و... ایـن هـمه جاذبه‌ی گردشگری، خود همانند معادن طلا برای کشور است که متأسفانه کمتر از آن بهره برداری می‌شود.

۴- در مناطق کردنشین و کردستان، ذخایر عظیم معدنی با تنوع فراوان وجود دارد. از نفت و گاز گرفته تا سنگ‌های تـزئینی و انواع معادن سیلیس و بیسموت و آنـتیموان و طـلا. بـه قـول کارشناسان معدن، کردستان را باید استان طلا نامید. استخراج و فرآوری این نعمات خدادادی و ذخـایر زیـرزمینی بـه تـنهائی می‌تواند معضلات کمبود درآمد و بیکاری جوانان نه تنها مناطق

کردنشین، بلکه نیمی از کشور را علاج نماید.
۵- وجود مراتع بی‌نظیر، همانند سارال در دیواندره و چراگاههای متعدد و فراوان دیگر، باعث شده است که دامداری به طور سنتی از مشاغل اصلی کردها باشد. سرمایه گذاری در این امر و توسعه‌ی آن و فرآوری کردن محصولات حاصل از دامداری همانند پوست، سالامبور، کراس و چرم و صنایع و تولیدات چرمی و مواد لبنی و صادر کردن آنها به خارج از کشور در نوع خود کم اهمیت‌تر از چاههای نفت نیست.
۶- در خصوص توسعه‌ی صنعتی و با توجه به بکر بودن استان و وجود انسانهای مستعد و باهوش و دانش آموخته‌ی دانشگاهی که متأسفانه در حال حاضر بیکار هستند، سرمایه گذاری در امر صنعت، به ویژه با توجه به مرزی بودن مناطق کردنشین و استان کردستان و سهولت صادر کردن محصولات صنعتی خود از پتانسیلهای غیرقابل انکار این مناطق است.
۷- یکی از مهمترین نکات قابل توجه، اینستکه کردها مردمانی حق‌شناس هستند، خادمین خود را چون چشم خویش دوست دارند. از کسی که به آنها محبت و خدمت کند با فدا کردن جان و مال خود دفاع می‌نمایند. بدیهی است که با بدخواه خویش و کسانی که ایشان را تحقیر کند و آزار دهد و مانع رشد و ترقی آنها باشد، عمل عکس خواهند کرد. این یک امر طبیعی است و غیر از این نباید انتظار داشت. اگر باد کاشته شود، آتش درو می‌گردد. این نکته را به این دلیل گفتم که حافظ سرمایه گذاریها در

صورتیکه در کردستان انجام شود، خود مردم خواهند بود. دولت اگر در امر ایجاد و تکمیل زیرساختها و توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کردستان و مناطق کردنشین اقدام کند، مطمئن باشد که سیاستی صحیح و پرجاذبه را عملیاتی کرده، یعنی جاذبه را، جایگزین دافعه نموده است. والسلام

تنوع قومیت‌ها، تهدید یا فرصت؟*

ملت ایران از انواع اقوام فارس، کرد، لر، آذری، ترکمن، عرب و بلوچ تشکیل شده است. سؤال اینست که تنوع اقوام تشکیل دهنده ملت ایران تهدید ملی است؟ یا فرصت ملی؟ بدیهی است قاعده کلی تبدیل تهدیدها به فرصت و یا بالعکس در این مورد هم صادق است. به عبارت دیگر شیوه مدیریت و نحوه عملکرد حاکمیت می‌تواند، هر فرصتی را به تهدید و هر تهدیدی را به فرصت تبدیل نماید. بنده، به عنوان یک نفر "کرد" به عرض می‌رسانم، که متأسفانه، شیوه عملکرد حاکمیت، در گذشته و در حال حاضر به صورتی است که یک فرصت بزرگ و طلایی یعنی تنوع فرهنگی اقوام، را همواره مسأله و تهدید تلقی و لذا با چنین نگرشی عدم وحدت و وفاق نیز تحصیل شده است.

یک بررسی علمی و بیطرفانه و منصفانه، نیز تا آنجایی که به یاد

---

*- روزنامه مردمسالاری ویژه نامه سیاسی ۸۲/۲/۷ صفحه ۱

دارم، در این مورد به عمل نیامده است. در حالی که، انجام این بررسی از ضروریات تام و تمام بوده و هست. قطعا منافع ملی حکم می‌کند، که نگرش به تنوع اقوام و بالنتیجه فرهنگ ویژه آنها باید از منظر و دیدگاه مثبت صورت پذیرد. یعنی نگرش به تنوع فرهنگ‌ها از منظر یک فرصت باشد نه تهدید. از قدیم الایام به جای آنکه از نقطه قوت و امکان تنوع فرهنگ‌ها، به نفع منافع ملی استفاده شود، تلاش در جهت مسخ کردن فرهنگ‌های غیر فارس و متحدالشکل کردن همه اقوام در قالب فرهنگ "پارسی" بوده است. به طور طبیعی‌همین حرکت اولیه موجب و موجد عکس‌العمل و واگرایی نزد اقوام ایرانی شده است. عدم رعایت عدالت همه جانبه در همه زمینه‌ها، عدم توجه به شایسته سالاری فارغ از قومیت و نژاد و مذهب و... عدم حاکمیت قانون و اعمال سلایق در برخورد با اقوام غیر فارس، همه و همه میزان حساسیت و آسیب اولیه را که تلاش برای مسخ هویت فرهنگی‌دیگر اقوام غیر فارس ایجاد کرده بود، شدیدتر و حادتر نموده است.

چرا، هیچگاه از خود سوال نکرده‌ایم که دلیل عدم جذب صددرصد اقوام مختلف ساکن ایران به حکومت مرکزی چیست؟ علل ایجاد وضعیت موجود چه می‌باشند؟ مگر تنها کشور دارای تنوع قومیت، کشور ماست؟ هم اکنون در خیلی‌از کشورهای دنیا، تنوع اقوام تشکیل دهندهٔ یک ملت واحد از کشور ما بیشتر است. علیرغم وجود تنوع اقوام همه با هم جذب

حکومت مرکزی شده و یک صدا و یک دل در راه ترقی و تعالی کشور خویش تلاش می‌کنند. نمونه‌های بارز آن حکومت‌های فدراتیو و ایالات متعدد تشکیل دهنده یک کشور و یک ملت واحد در دنیاست. چند سال قبل در خصوص استقلال استان یا ایالت فرانسوی زبان "کبک" از کشور کانادا، یک همه پرسی آزاد در آن کشور انجام شد. اکثریت مردم فرانسوی زبان ساکن استان مذکور رأی به عدم جدایی از کانادا و عدم تشکیل یک کشور مستقل دادند. آیا شایسته نیست که دلیل این اتفاق را جستجوکنیم؟ از خود سوال نماییم، چرا در کانادا چنین اتفاقی‌افتاد؟ در یک نگاه سطحی و حتی بدون تعمق به نتایج قابل توجهی در همین زمینه می‌توان دست یافت. حکومت کانادا به جای تلاش برای از بین بردن زبان و فرهنگ فرانسوی ساکن کشور خویش در جهت حفظ و توسعه فرهنگ آنها، اقدام کرده است. در مدارس و دانشگاه‌های ایالات مذکور در کنار زبان فرانسه زبان انگلیسی نیز تدریس می‌شود. تابلوهای عمومی‌و راهنمایی و غیره همگی به زبان فرانسه هستند، البته در صورت ضرورت به دو زبان فرانسه و انگلیسی هم نوشته می‌شوند. مبنای تعیین مدیریت‌ها و مناصب و مسوولیت‌ها، شایستگی است نه فرانسوی زبان یا انگلیسی زبان بودن. امکانات و فرصتهای عمومی‌بدون تبعیض و تنگ نظری به طور یکسان در اختیار همه است. کشور کانادا با حفظ فرهنگ ویژه فرانسوی زبانان ضمن جلب و جذب ایشان از تمام پتانسیل‌ها و توان‌های

انسانی و مادی و معنوی آنان در جهت توسعه و ارتقای منافع ملی کشور و ملت خود استفاده کرده است. ساده‌ترین نوع بهره‌گیری از تنوع فرهنگی مذکور اینست که مردم دیگر ایالات از خود کانادا یا کشورهای همجوار و حتی از قاره‌های دیگر برای دیدن فرهنگ ویژه حفظ شده در ماوراء بحار و اقیانوس‌ها به کشور کانادا و ایالت کبک مسافرت و از ایالت مذکور دیدن می‌کنند. آنان تنوع فرهنگی را تبدیل به فرصتی برای ایجاد درآمد و توسعه ارتباطات و اطلاعات و جلب و جذب مغزها کرده‌اند. ما چه کرده‌ایم؟ تمام نقاط مرزی کشور یعنی محل سکونت اقوام ایرانی را در محرومیت و توسعه نیافتگی نگاه داشته‌ایم. حلقه بسته مدیران را تشکیل و مناصب و مسوولیت‌ها و مدیریت‌های کلان و میانه را حق مسلم عده محدودی تلقی و پست‌ها را به صورت گردشی بین همین عده محدود و معدود تقسیم می‌کنیم. فرصت تنوع فرهنگی‌اقوام را یک تهدید تلقی و تلاش در مسخ و از بین بردن فرنگ اصیل ایشان می‌نماییم. در خصوص تعداد قابل توجهی از این اقوام غیر فارس، نگرشمان نگرش امنیتی و شهروند درجه ۱ و درجه ۲ می‌باشد. از پتانسیل‌ها و امکانات انسانی و مادی‌و طبیعی سرزمین محل سکونت این اقوام در عرصه ملی استفاده نمی‌کنیم. کسانی را تحت عناوین خاص بدون آنکه جایگاه قانونی آنها، در قانون تعریف شده باشد، بر آنها گمارده و اجازه داده‌ایم هر طور که این اشخاص صلاح می‌دانند، بر مقدرات فرهنگی و مذهبی و ملی

ایشان حاکمیت و سلایق خود را اعمال نمایند. آنانی که فرصت تنوع فرهنگی و تنوع اقوام ایرانی را یک "مسأله" عنوان می‌کنند، بدانند که این "مسأله" معلول و نتیجه عملکرد و نگرش ایشانست. در واقع اگر امروز مسأله اقوام یا برخی از اقوام در کشور وجود دارد، علت آن را باید در عملکرد و نگرش بعضی از مسوولان و تصمیم سازان و تصمیم‌گیران کلان کشور دید. اگر سخنی یا حرکتی از اقوام شنیده یا دیده می‌شود، یک عکس‌العمل طبیعی در قبال عملکرد این نوع مسوولانست. به عنوان مثال بارها از زبان مسوولان محترم تراز اول کشور شنیده شده است که "کردها اصیل‌ترین ایرانیان هستند"، "هیچکس حق ندارد، که خود را از کردها ایرانی‌تر بداند" بنده به عنوان یک "کرد" و وکیل مردم می‌گویم ترجمه و معنای فرمایشات فوق الذکر اینست که ایران وطن کردهاست و خانه و مأوای ایشان. این صاحبخانه در خانه خویش نه تنها از اولویت برخوردار نیست، بلکه از حقوق برابر با دیگران نیز برخوردار نمی باشد. حتی در همین شرایط نابرابر هم او را راحت نمی‌گذارند. مرتبا زیر ذره‌بین است. فرهنگش مورد هجمه است، کودکش و جوانش حق ندارد در مدرسه کردی فرا بگیرد. پیش نمازش را خودش حق ندارد انتخاب کند. به گاه رزم و جنگ در خط مقدم است و در زمان صلح فراموش شده! قانون را می‌خواند و می‌فهمد، در ضمن می‌بیند که همین قانون در عمل به گونه‌ای دیگر در مورد او اجرا می‌شود! چند روز پیش فرمایشات وزیر محترم اطلاعات

را در کنفرانس مطبوعاتی ایشان خواندم. بسیار شرح زیبا و عالمانه‌ای در خصوص وظایف وزارت اطلاعات و مأموریت‌های این وزارتخانه مهم داده بودند. اشاراتی هم به بحث اقوام داشتند. توقع بنده اینست که وزارت اطلاعات و وزیر محترم آن با شفافیت مناسب بفرمایند که راه حل تبدیل تهدید به فرصت در خصوص اقوام ایرانی چیست؟ زیرا از صحبت‌های ایشان این طور مستفاد می‌شد که مهمترین تهدید امنیت ملی از خدشه‌دار شدن وحدت ملی می‌باشد. وحدت با ارعاب و سخنان زیبا و نصیحت حاصل نمی‌شود. راهکار ایجاد وحدت ملی از نظر وزارت اطلاعات چیست؟ از چه طریقی‌می‌توان همه اقوام ایرانی منجمله کردها را صددرصد جذب و جلب نمود؟

اصولا برای موکلین بنده و اینجانب سوالی پیش آمده است که چرا از نیروهای "کرد" در وزارتخانه مذکور استفاده نمی‌شود؟ یا اگر تعداد اندکی هم کرد استخدام شده‌اند، چرا تناسبی بین جمعیت کردها و تعداد کارمندان وزارتخانه فوق‌الذکر وجود ندارد؟ راستی مناطق محل سکونت اقوام، از نظر توسعه عقب مانده‌اند یا به عمد عقب رانده شده‌اند؟

در پایان و در جهت تثبیت وحدت ملی و همچنین امنیت ملی و بالنتیجه حصول و توسعه منافع ملی توصیه و درخواست بنده از عموم مسوولین محترم و مؤثر در اداره کشور اینست که تنوع قومی‌را یک فرصت ببینند نه یک تهدید. راه عملیاتی کردن این

فرصت طلایی و بهره گیری از ثمرات شیرین این امکان بالقوه، در همه عرصه‌ها چون روز روشن است. مگر آنکه خدای نخواسته عمداً چشم خویش را به روی حقیقت ببندیم و وجود آفتاب را انکار کنیم. انشاءا... که چنین نبوده و چنین نیز مباد.

«مرعوب، مجذوب، معقول» کدامیک؟*

در علم مهندسی، اصطلاح "تعادل پایدار" واژگانی آشنا و مصطلح و مفهوم برای مهندسان است. در سازه‌های مرکب که از اجزاء تشکیل دهندهٔ استخوان‌بندی هر نوع ساختمانی هستند، گره‌ها و اتصالات، باید دارای تعادل پایدار باشند تا بتوانند بارهای استاتیک و دینامیک و فشارهای ناشی از این بارها را تحمل کرده و پایدار بمانند.

هدف از طرح موضوع فوق اینستکه عرض کنم، در جوامع گوناگون، منجمله در جامعه بزرگ یک ملت، عیناً میتوان ایجاد تعادل پایدار را ضروری دانست تا چالش‌های برونی و درونی نتواند موجب آسیب به جامعه گردد. همانطوریکه یک سازهٔ مرکب را می‌توان تحلیل و نیروهای کششی و فشاری را در اعضای سازه، محاسبه و نهایتاً سازه‌ای مقاوم طراحی و ساخت،

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۸۱/۱۲/۱۴ صفحه ۲

جامعه را نیز می‌توان تحلیل کرد. مدیریت جامعه می‌تواند طوری عمل نماید که جامعه دارای تعادل و امنیت پایدار باشد یا بالعکس. بسته به شیوه مدیریت کلان، جامعه از نظر شکلی و محتوائی یکی از سه حالت زیر را پیدا می‌کند.

۱- جامعه مرعوب

۲- جامعه مجذوب

۳- جامعه معقول

اینک به تحلیل موجز هر یک از سه صورت فوق پرداخته و میزان پایداری هر یک از آنها، به ویژه تحقق تعادل و امنیت پایدار را بررسی خواهیم کرد.

۱- جامعه مرعوب

از طرق گوناگون و به شیوه‌های آشکارا و پنهان، با محدود کردن آزادیها و... حاکمیت می‌تواند جامعه را طوری شکل دهد که جامعه‌ای مرعوب باشد. در این حالت فشارهای نظامی و امنیتی بر جامعه زیاد شده، اعتماد جامعه بین آحاد خود و همین طور نسبت به حاکمیت، کاهش قابل توجه خواهد یافت. در چنین جامعه‌ای، ریا و تزویر، تملق و چاپلوسی به شدت و سرعت رواج پیدا می‌کند. کانونهای قدرت به وفور تشکیل و فرصت‌طلبان برای شریک شدن در قدرت و رسیدن به اهداف خویش، خود را به کانونهای قدرت نزدیک می‌نمایند. معمولاً این اشخاص بعضاً از پاپ هم کاتولیک‌تر شده و برای اثبات آنچه که ریاکارانه به

آن تظاهر می‌کنند، سخت‌گیری و فشار را مرتباً از طریق بهره گرفتن از شیوه‌ی القا به صاحبان قدرت یا چنانکه فرصت یابند رأساً افزایش می‌دهند. این افراد با پیشنهاد افزایش فشار و سخت‌گیری به تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان، برای‌توسعه فضای ارعاب، اولاً قصد دلسوز جلوه دادن خود را دارند، ثانیاً به دنبال منافع و مطامع شخصی و باندی خویش هستند. مرز صداقت و ریا از بین رفته، منافع فردی و باندی به جای منافع ملی می‌نشینند.

چنین جامعه‌ای به شدت آسیب پذیر است، زیرا حتی در دورهٔ آرامش ظاهری، در باطن و در درون خود به شدت در غلیان و جوشش است. کافیست فشارهای درونی به نقطه بحرانی برسد تا همه چیز از کنترل خارج شود. ضمن آنکه ریاکاران و سالوس صفتان جمع شده در اطراف کانونهای قدرت، بسته به مورد، به سرعت رنگ عوض کرده و به گونه‌ای دیگر عمل خواهند کرد.

اگر چنین جامعه‌ای‌را به ظرف آب روی آتش تشبیه کنیم، پر به بیراهه نرفته‌ایم. می‌دانیم هر لحظه که آب به نقطه جوش و درجه حرارت مناسب برسد، تظاهرات جوشش آب آغاز و نما و نمود خواهد داشت. قطعاً خاموش کردن آتش به سختی ممکن و غلیان حتی‌در صورت خاموشی آتش نیز، به سرعت از بین نمی‌رود! در چنین جامعه‌ای، نیروهای معاند و سیاستهای استکباری، چنانچه بخواهند به خواسته‌های خود برسند، به سهولت و با وارد کردن یک فشار و بار دینامیکی و جانبی بیرونی، جامعه را که تعادل و

امنیت پایدار ندارد، به شدت و سرعت به مرز فروپاشی سوق خواهند داد. به مثابه زدن کبریت به انبار باروت.

۲- جامعه مجذوب

این جوامع جوامعی هستند که حکومتها با دو شیوه زیر آنها را مجذوب می‌کنند؛ اولاً، در قالب شعارهای زیبا و پرطمطراق، ثانیاً با اسطوره سازی‌از مدیران حکومتی و شخصیت‌هائی که به صورت یک منجی و قهرمان آنها را به جامعه معرفی می‌نمایند. در اینصورت شعارهای زیبا یا شخصیت‌های مذکور در فوق جامعه را به شکل جامعه‌ای مجذوب در می‌آورند. آسیب‌پذیری چنین جامعه‌ای، کمتر از جامعه مرعوب نیست. زیرا شعارهای مطرح شده دارای عمر محدود و تاریخ مصرف هستند. اگر عملیاتی نشوند و ثمراتی به بار نیاورند، قطعاً به زودی تبدیل به ضد خود شده، اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت صدمه می‌بیند. به صورتیکه دیگر، حتی شعارهای واقع بینانه توسط افراد و نهادهای عملگرا نیز مقبول نمی‌افتد. نتایج چنین وضعیتی بسیار زیانبار و مخرب است.

چهره‌های جذاب و کاریزما نیز، گرچه دارای برد خیلی گسترده‌ای در جامعه نیست، لیکن مطالبات جامعه از چنین شخصیت‌هائی، بعضاً رؤیائی و در موارد واقع گرایانه انبوه است. برآورده شدن خواسته‌های انبوه نیاز به زمان نسبتاً طولانی‌دارد. عدم حصول نتیجه در زمان در نظر گرفته شده توسط افکار

عمومی، موجب از دست رفتن جذابیت و شاید قهر و کین نسبت به شخصیت کاریزما نیز بشود. لذا در این حالت نیز، رنگ احساسات در جامعه پررنگ‌تر از رنگهای گوناگون دیگر است. جامعه دارای تعادلی پایدار نبوده و به محض جریحه‌دار شدن احساسات و فروپاشی کاخ رؤیاها در اثر عدم تحقق شعارها و نمودار شدن چهرهٔ واقعی قهرمانی که در حقیقت یک انسان است نه اسطوره و افسانه، که برای جامعه ساخته و پرداخته‌اند، به شدت وجدان عمومی‌مصدوم و یأس و سرخوردگی بر آن حاکم می‌گردد. این جامعه به علت نهادینه شدن صفت قهرمان پذیری و به دنبال قهرمان و منجی بودن و عادت به شعارهای زیبای غیر عملی، به سهولت جلب و جذب حرکات دیگر شده و دور تسلسل باطل ادامه خواهد داشت. زیرا خودباوری به توانائیهای جامعه و مشارکت در امور، در افراد وبالنتیجه جامعه کاهش می‌یابد. در این حالت، جامعه خود را باور ندارد. ناگفته پیداست در عصر حاضر چنین جامعه‌ای نمی‌تواند دوام و قوام و ایستائی داشته باشد.

۳- جامعه معقول

جامعه‌ای که بر عقلانیت استوار باشد و رویکرد حاکمیت به ترویج عقل‌گرائی و عمل برمبنای خردورزی صورت پذیرد، جامعه‌ای معقول است. در چنین جامعه‌ای عقل جمعی، مبنای تصمیمات و حرکات ملی بوده و حاکمیت تن به تبعیت از خرد

جمعی جامعه می‌دهد. در این جامعه، نخبگان فـعال مـی‌باشند. همه تصمیمات و حرکات چون نشأت گرفته از عقل و خرد است اولاً کمترین اشتباه و خطا را داشته، ثانیاً کیفیت امـور در هـمه زمینه‌های ستادی و اجرائـی ارتـقاء خـواهـد یـافت. ضـریب مشارکت ملت در تصمیم‌سازیها افزایش یافته و آزادیهای فردی و اجتماعی گسترش می‌یابند و نهادینه می‌شوند. ثالثاً خلاقیت‌ها امکان ظهور و بـروز پـیدا مـی‌کنند. ایـن نـوع از جـامعه در زمینه‌های‌سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رو به تعالی و توسعه است. ضریب آسیب‌پذیری چنین جامعه‌ای به حـداقـل ممکن می‌رسد. تعادل و امنیت جامعه، پایدار و رو به گسترش خواهد بود.

لذا، منافع ملی و مصالح هر کشوری حکم می‌کند که حاکمیت، به عنوان خادم ملت، مأموریت اصلی خود را بسترسازی لازم برای ایجاد جامعه معقول تعریف و آنرا عملیاتی نماید. تحقق این امر متقابلاً نیازمند هوشیاری ملت، نظارت ملی، تحلیل رفـتارها و گفتارهای حکومت گران و مسئولان مـؤثر در تـصمیم‌گیریها و تصمیم سازیهای حاکمیتی و ملی توسط ملت است. حساسیت و خواست همگانی و حرکت به سوی عقلانیت توسط هر فـرد از آحاد جامعه، خود ضامن ایجاد جـامعه مـعقول و وادار نـمودن حاکمیت به حرکت در جهت ایجاد چنین جامعه‌ایست. می‌خواهم نتیجه بگیرم هر فرد از ملت نباید و نشاید که نسبت به وظایف فردی و اجتماعی خود، در قبال تحقق این امر، بی‌تفاوت باشد.

اگر کسی به مسئولیتهای‌فردی و اجتماعی خود، در این زمینه عمل نکند. بداند که نزد وجدان خود، به محاکمه کشیده خواهد شد. حکم چنین دادگاهی ناگفته پیدا و روشن است. در ضمن همه ملت توجه دارند که هر نسلی با تصمیم‌ها و اعمال خود، در حال نگاشتن تاریخ زمان خویش است. این برگها از تاریخ، سندیست ماندگار که آیندگان با استناد به این سند در مورد نسلهای قبل از خود قضاوت می‌کنند. عقل سلیم حکم می‌کند که سندی بر علیه خویش تنظیم نکنیم. انشاءا...

«عدم شناخت جوان»

برخی از امور هستند که فقط از راه مطالعه و آموزش، علم آن حاصل نمی‌شود. تجربه‌کردن و داشتن تجربه در این امور، بیش از مطالعه و آموختن، مؤثر در آگاه شدن و شناخت این امور است. یکی از مواردی که چنین وضعیتی دارد، مقوله جوانی و جوانان می‌باشد. درست است که هر انسان از بدو تولد مراحل کودکی، نوجوانی و جوانی و... را می‌گذراند، این گذر عمر، غیراختیاری و سیر طبیعی گذر ایام است. لیکن آنچه مهم است وجه کیفیتی دوره‌های کودکی، نوجوانی و جوانی... می‌باشد. هر یک از دوره‌های عمر، مقتضیات خاص خود را دارد. اگر مجموعه شرایط طوری فراهم نشود که شخص، مقتضیات هر دوره را درک و تجربه کند، بدیهی است که هر چه هم مطالعه نماید، شرایط لازم و کافی محقق نخواهد شد. به عبارت دیگر مطالعه لازم است اما کافی نیست. چنانچه مطالعه از مدد تجربه هم برخوردار شود، شرط لازم و کافی تحقق یافته است.

کسانیکه امور جوانان را مدیریت می‌کنند، اگر خود کیفیات و حالات و اقتضائات دوران جوانی‌را تجربه نکرده باشند، قطعاً در حوزه مدیریتی خویش با چالش روبرو شده و نخواهند توانست که با جوانان، برای ایجاد رابطه‌ای پایدار و حل معضلات به تفاهم برسند. هر کس قبل از قبول مسئولیت اموری که با جوانان سروکار دارد و مربوط می‌شود، باید گذشته خود را مورد غور و بررسی قراردهد و از خود سئوال کند که آیا واقعاً در جوانی، جوان بوده است؟ همان کارهائی که لازمهٔ این سن است خود انجام داده است؟ زیرا، با پوزش باید عرض کنم که برخی در سن جوانی رفتار میانسالان را داشته و دارند. نشاط و شادابی‌و حرکات جوانی را تجربه نکرده‌اند. لذا، طبیعی است که رویکرد مبتنی بر تجربه خویش را بخواهند در مورد همه جوانان اعمال و توقع رفتار میانسالان را از جوانان نیز داشته باشند. بنده مدعی علم جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی نیستم. لیکن حق دارم، به عنوان یک وکیل ملت که با جوانان سر و کار نسبتاً زیادی دارم، آنچه را که به عنوان گلایه جوانان از بعضی برخوردها که با ایشان می‌شود، نزد خود تجزیه و تحلیل کنم و این نتیجه را بگیرم که باید واقع بینانه‌تر و براساس تجربه عینی به جوانان نگریسته شود. پوشش لباس، موی سر، طرز سخن گفتن و ارتباط برقرار کردن و کلیه رفتارهای فردی و اجتماعی یک جوان، اگر مانند یک جوان نباشد، باید نگران شد. نه اینکه اگر جوانی، جوانی کرد، دغدغه داشته باشیم. بدیهی است که جوان

نیز باید رعایت اصول و ضوابط فردی و اجتماعی را کرده و به مسئولیتهای خویش نسبت به خود و جامعه پایبند و متعهد باشد. بعضاً فراموش کردن این مسئولیت و حتی سر زدن اشتباه از یک جوان نیز، باید به عنوان امری طبیعی تلقی شود. تذکار و یادآوری مسئولیت مذکور در فوق و مطالبه رفع اشتباه و عدم تکرار آن نیز، البته وظیفه است. لیکن این هشدار و تذکار دارای حساسیتهای ویژه‌ایست و شیوه خاص خود را دارد. شناخت این حساسیتها و شیوه‌های صحیح نیازمند علم و دانش و تخصص و تجربه کردن کیفیتهای دوران جوانی است. گاهگاهی نزد خود فکر می‌کنم، قسمتی از رفتارهای جوانان که قابل قبول هم نیست و با معیارهای مناسب جوانان نیز همخوانی ندارد، شاید عکس‌العملی باشد در مقابل رفتارهای خشن و سخت‌گیرانه یا تذکارها و هشدارهای برخورنده. به عبارت دیگر رفتارهای مذکور عکس‌العمل عملی است که احتمالاً ناخوشایند جوان بوده است. همواره هم این قانون فیزیک حاکم است که هر عملی را، عکس‌العملی است متناسب با آن. بعضاً در رفتارهای اجتماعی عکس‌العمل شدیدتر از عمل هم می‌شود. بفرمودهٔ مولانا:

این جهان کوه است و فعل ما صدا
باز می‌آید صداها را ندا

لذا، هر فرد نمی‌تواند مدیر و یا عامل پیاده کردن این شیوه‌ها باشد. جوانان امروز، سکانداران کشتی‌های آینده ملت و کشور هستند. خدشه به احساسات و شخصیت ایشان، قطعاً اثرات

منفی بر روان آنها خواهد گذاشت. این آثار تا آخر عمر در نهاد آنها باقی خواهد ماند و در آینده در عـرصه خـدمت مـلی بـر رفتارهای ایشان تأثیر خواهد گذاشت و نمود پیدا خواهد کـرد. قصد ذکر مصادیق را ندارم. لیکن، هم مشاهدات عـینی و هـم گلایه‌های جوانان از برخی برخوردها، بـراسـتی نگـران کـننده است. نیت بنده در این نوشته، بیان نقطه نـظرات و گـلایه‌ها و انتقاد از اعمال غیرکارشناسی شده و غـیرمتخصصانه بـرخـی نسبت به نسل سوم انقلاب و جوانانست. با خشونت و تـحقیر، نمی‌توان در جوان تنبیه ایجاد کرد. به راستی اهمیت قضیه بـه قدریست که باید کارشناسان و صاحبنظران علوم رفتاری جوانان و جامعه شناسان و روانشناسان اجتماعی و... هـمه و هـمه بـه میدان آیند و وظیفه ملی خویش را ادا نمایند. به خصوص خطاب بنده به نهادهای مدنی و انجمن‌های تخصصی علوم مرتبط بـا موضوع جوانانست. باشد که از طرف این تشکلها، یعنی محل تبلور اندیشه اندیشمندان مرتبط با امـر فـوق‌الذکـر، سـندی، منشوری، توصیه‌ای یا نسخه‌ای تهیه و بـه نـهادهای مسـئول ارسال گردد و مسئولان را متوجه برخی ناهنجاریهای رفتاری در برخورد با جوانان بنمایند. انشاءا...

مگر، رأی ملت مهم است؟*

از فردای روز بعد از نهم اسفند ماه ۸۱، بحث مشارکت و عدم مشارکت ملت رشید ایران در انتخابات شوراهای اسلامی‌شهر و روستا در زمره مهمترین مباحث قرار گرفته است. همگی از صدر تا ذیل نسبت به اظهار نظر و تحلیل این واقعه، الحق و الانصاف کوتاهی نکرده و نمی‌کنند. اما هیچکس سؤال نکرده که اصولا "مگر رای ملت مهم است؟" اگر حضور و رأی ملت اهمیت دارد! آیا حضور در پای صندوق‌های انتخابات و رأی دادن، فقط در مقطع برگزاری انتخابات و افزایش تعداد شرکت کنندگان و بالا رفتن درصد آمار حضور رأی دهندگان، مهم می‌باشد؟ یا نه! این رأی همواره مهم است؟ حداقل توقع ملت اینست که تا پایان دوره مأموریت منتخبین خود، رأی آنها دارای اعتبار و اهمیت

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۸۱/۱۲/۲۰ صفحه ۱۱
روزنامه مردمسالاری ۸۱/۱۲/۲۰ صفحه ۳
روزنامه همبستگی ۸۱/۱۲/۲۰ صفحه ۲

باشد! زیرا اگر رأی ملت مهم است، باید حاصل و نتیجهٔ رأی ایشان یعنی منتخبین ملت نیز مهم باشند. صادقانه از خود بپرسیم آیا واقعا منتخبین ملت یعنی کسانی که رأی مهم ملت آنها را برگزیده است نیز، نزد ارباب اقتدار و اصحاب قدرت دارای اهمیت هستند؟ بنده به عنوان کسی که دو دوره است افتخار خادمی‌ملت را در خانه ملت دارا هستم، عرض می‌کنم که بیایید صادق باشیم. رأی ملت نزد صاحبان قدرت فقط در مقطع انتخابات مهم به حساب می آید ولاغیر!!زیرا، اگر رأی ملت مهم بود، منتخب ملت نیز باید دارای اهمیت می‌بود. که متأسفانه چنین نیست! حدود ۲۹۰ نفر نماینده منتخب ملت، مواردی را مصوب می‌کنند، شورای محترم نگهبان، نه به دلیل مغایرت با شرع انور اسلام و یا قانون اساسی بلکه به استناد مصوبه برخی نهادهای دیگر که در مورد آنها بحث فراوان شده و هرگز دارای شأنی‌قانونی‌در حد مجلس نیستند، آن مصوبه را مردود اعلام می‌کند. آیا این یک توهین آشکار و بی‌محلی روشن به ملت و به حساب نیاوردن رأی مهم! آنها نیست؟ زمانی که یک نفر قاضی جوان نماینده‌ای را به خاطر ایراد نطق قبل از دستور و یا یک مصاحبه مطبوعاتی، احضار و به زندان می‌فرستد، دیگر رأی مهم ملت چه ارزشی دارد؟ ملت ایران بدون تعارف از هوش سرشاری برخوردار است. کار عبث و بیهوده را نیز دوست ندارد. اگر قرار است در سرما و گرما در انتخابات شرکت و صف‌های طویل از حضور آنها تشکیل گردد، متقابلاً توقع دارد که نتیجه

زحمت و رأی خویش و تأثیر مثبت منتخب خویش را نیز نظاره‌گر باشد. امروز در عمل طوری با منتخبین ملت برخورد شده و می‌شود که ملت احساس کرده از او استفاده ابزاری شده و حضورش زینتی و برای تبلیغ بوده است. برخورد ناخوشایند با منتخبین ملت و تحقیر و بعضاً به مسخره گرفتن آنها، چه در شوراها و چه در مجلس شورای اسلامی، فقط به یک قوه و نهاد خاص برنمی گردد. چه قوه قضائیه، چه قوهٔ مجریه و چه نهادهای دیگر نظیر شورای نگهبان و غیره، برخوردهای دور از شأن با نمایندگان و منتخبان ملت کرده و می‌کنند. یک مقام اجرایی که حداکثر با حکم یک وزیر، مسوول قسمتی شده است خود را برتر از نماینده و منتخب ملت می‌داند. از دید این نوع مدیران، نماینده ملت اعم از مجلس و یا شوراهای اسلامی‌یک مزاحم است که در کارها بی‌مورد دخالت می‌کند. اکثریت وزراء پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس، کسی را که به حساب نمی‌آورند، نمایندگان منتخب ملت اعم از شوراها و مجلس است. می‌خواهم بگویم که این تنها قوه قضائیه و برخوردهای بگیر و ببند و به زندان فرستادن نمایندگان توسط این قوه یا شورای نگهبان نیست که همواره شمشیر تیز و براق عدم تأیید صلاحیت را بالای سر نمایندگان برای دوره‌های آینده تیز و برا نگهداشته است. بلکه دستگاههای اجرایی‌نیز، که ظاهراً همسو با اکثریت مجلس ششم و یا شوراها هستند، با مجلس و شوراها، همانند دیگران غیر همسو عمل و نسبت به رأی ملت جفا روا، داشته و می‌دارند.

اگر مجلس، آن روز که جناب آقای لقمانیان، نـماینده مـحترم همدان از بند خلاص شد ذوق زده نمی‌شد و آن را یک پیروزی برای خود تلقی نـمی‌کرد و مـی‌ایسـتاد تـا آمـران و عـاملان دستگیری یک نماینده برابر قانون به سزای عمل خویش برسند، امروز شاهد عدم حضور مردم نبودیم. اگر مجلس هم اکنون که می‌بیند و می‌شنود، دفاتر نمایندگی شورای نگهبان در استان‌ها، برای نمایندگان فعلی پیغام می‌فرستند که در انتخابات سال ۸۲ صلاحیت آنها تأیید می‌شود یا نمی‌شود، ساکت نمی‌نشست و از کیان مجلس و رأی ملت دفاع می‌کرد، دیگر ملت تصور نمی‌کرد فقط رأی او در بالا بردن آمار نقش دارد و لاغیر. اگر مجلس در دادن رأی اعتماد و استفاده از اهرم‌های نظارتی بر دسـتگاه‌های اجرایی از خود صلابت نشان می‌داد، دیگر امروز شاهد بی‌محلی برخی از وزراء نسبت به نمایندگان و در عمل به ملت نـبودیم. بدیهی است که باید در قبال چنان اعمالی، این چنین پاسخی از ملت نیز دریافت شود. مدافعین رأی ملت باید نمایندگان و امنای ملت باشند. ما نمایندگان ملت برای دفاع از شأن ملت و حـفظ ارزش رأی آنها چه کرده‌ایم؟ دیگران چه کرده‌اند؟ تا همه با هم توقع داشته باشیم باز هم مردم با حضور خود در حوزه‌های اخذ آراء آنها را مملو از جمعیت کنند؟ گفته می‌شود، اوضاع را سیاه جلوه ندهید! تخم یأس و نومیدی در ضمیر جامعه نکارید! گویی ملت خود فاقد درک صحیح است! یا مثلا مـنتقدین، عـقل کـل هستند و بیشتر از ملت می‌فهمند. به این بهانه عرصه برای بیان

نظریات مردم تنگ می‌شود. روزنـامه‌ها بـه صـورت انـبوه و دسته‌ای و انفرادی بسته می‌شوند. تا آنانی نیز که می‌مانند، از ترس اینکه مبادا به سرنوشت همگنان دچار و در محاق توقیف فرو روند دست به خود سانسوری بزنند. ملت دیگـر بـا کـدام دلخوشی به صحنه بیاید؟ مجلس اصلاحات در مقابل این همه تهاجم به خویش و به رأی ملت چه کرده است؟ چه می‌خواهـد بکند؟ مجلسی که از حق خود نتواند دفاع کند از حقوق ملت و جامعه نویسندگان و دانشجویان و روشنفکران و زنان و جوانان چگونه می‌خواهد دفاع کند؟ آیا اصـولاً تـمام اعـضای هـیئت محترم دولت که نام دولت اصلاحات را آراسته خود کـرده‌انـد نسبت به حقوق ملت و رأی ملت همان نظر را دارند که اکثریت مجلس دارد؟ آیا مجلس اصلاحات نسبت به عملکرد وزرا بـه صورت فردی نباید حساسیتی نشان دهد؟ آیـا صـرف عـنوان دولت اصلاحات از نظر شکلی، مبین مـحتوای اصـلاحی نـیز هست؟ به نظر بنده استفاده از عناوین، مارک‌ها، برچسب‌هـا و مصادره به مطلوب افراد و افکار و.. موجب تغییر ماهیت و بنیان فکری هیچ کس نمی‌شود. به عمل کار برآید به سخندانی نیست. اگر مجلس ششم در طی مدت اندک باقیمانده از عمر خـویش توانست از کیان مجلس و از شأن نماینده و اهمیت رأی‌ملت در مقابل تمام قوا و نهادهای دیگر دفاع کند، مطمئن باشیم که ملت بزرگ از سر تقصیرها خواهد گذشت و باز هم حامی‌دلسوزان و رهروان راستین دفاع از حقوق ملت و منافع ملی خواهد بود. در

غیر این صورت همه بدانند ملت راه خود را یافته است و حاضر نیست مورد حسن استفاده و بهره‌برداری بیشتر در جهت مطامع و منافع جناح‌ها و گروه‌های‌سیاسی قرار گیرد. تا فرصت باقی است به خود آییم!

بی‌اعتمادی، آفت منافع ملی*

هر پیشرفت و ترقی و هر به جای ماندگی و محرومیتی، حاصل و نتیجهٔ تبیین سیاست‌ها، اجـرای سـیاست‌ها، مـدیریت مـنابع و همچنین وجود یا عدم وجود استعدادها و منابع برای پـیشرفت است. یعنی ممکن است منابع و استعداد، برای‌پیشرفت موجود، لیکن سیاست‌ها و مـدیریت بـه شـیوه‌ای بـاشد کـه هـیچگاه استعدادها از قوه به فعل درنیاید، در ضمن عکس این قضیه هم ممکن است رخ دهد، یعنی علیرغم کمبود یا نبود استعداد و منابع اولیه برای پـیشرفت و تـوسعه، سـیاست‌ها طـوری تـعریف و مدیریت به شیوه‌ای عمل کند که منطقه‌ای محروم و کم استعداد، از رشد و توسعه نسبی‌برخوردار شود.

غرب کشور عموماً و مناطق کردنشین خـصوصاً، چـه قـبل از انقلاب اسلامی و چه بعد از آن، به دلایل آتی‌الذکـر بـه قـدر

---

*- روزنامه همبستگی ۸۲/۲/۹ صفحه ۲

استعدادهایشان توسعه نیافته و از امکانات ملی، به قدر نیاز و بایسته برای پیشرفت برخوردار نشده‌اند.

۱- در رژیم گذشته، همانطوری که امام راحل (ره) فرمودند، کردها به نسبت عموم ملت ایران تحت ستم مضاعف بوده‌اند. یعنی کردها نیز همانند دیگر آحاد ملت ایران در آن زمان ستم ملی تحمل می‌نموده‌اند، لیکن به دلیل "کرد" بودن، ستم مضاعفی نیز بر آنها روا داشته می‌شده است. نتیجه این سیاست و مدیریت، محرومیت و به جای ماندگی کردستان و مناطق کردنشین نسبت به کل کشور در رژیم گذشته بوده است.

۲- پس از پیروزی انقلاب اسلامی‌که کردها به منظور رهایی از ستم مضاعف، در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب مشارکت و نقش آفرینی مؤثر داشتند، به دلایل متعدد مجموعه سیاست‌ها و مدیریت منابع، طوری نبوده و نیست که خواست‌ها و مطالبات کردها را پاسخ مثبت داده باشد.

در رژیم گذشته، دیوار بی‌اعتمادی بین کردها و حکومت ایجاد گردید. حکومت وقت برای حذف هویت فرهنگی کردها و از بین بردن فرهنگ اصیل کردی برنامه‌ریزی کرده بود. آن حکومت محروم نگهداشتن کردها و عدم توسعه مناطق کردنشین را در دستور کار خود داشت. استراتژی و تاکتیک‌هایش برای کردها اعم از شیعه و سنی شناخته شده بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اولاً با توجه به ماهیت فراگیر بودن انقلاب و مشارکت عموم ملت برای به ثمر رسیدن آن توقع این بود که کردها از ۲۲

بهمن ماه سال ۵۷، صاحب شأن و حقوقی برابر با دیگر آحاد ملت شوند، ثانیا با استناد به ماهیت مذهبی و مبتنی بودن حکومت بر ایدئولوژی مذهبی شیعه، این انتظار به وجود آمد که لااقل وضع کردهای شیعه بهتر از قبل از انقلاب شده و ایشان به حق برابر دست یابند. لیکن وضع کردهای شیعه نیز فرقی نکرد، بلکه آنها هم همانند کردهای سنی از حقوق مصرح در قانون اساسی محروم و مناطق محل سکونت ایشان نیز همچنان توسعه نیافته و به جای مانده باقی مانده‌اند. ضروریست اعلام شود که بعد از پیروزی انقلاب در مناطق کردنشین کارهایی انجام شده است. لیکن انجام این امور برآورده کننده خواست کردها که در انقلاب شرکت فعال داشته‌اند، نیست. اساساً علل اصلی ایجاد به جای ماندگی "کردها" و مناطق "کردنشین" اعم از شیعه و سنی، همچنان به قوت خود باقیست! و تا علل اصلی و زمینه‌های عدم اعتماد بین "حکومت و کردها" از بین نرود، قطعاً استعدادها و امکانات "کردها" و مناطق کردنشین، در عرصه ملی و در چرخه فعالیت‌های ملی قرار نخواهد گرفت. این عدم بهره‌وری، از توان و استعدادهای مذکور، هم موجب زیان برای کردها و مناطق کردنشین و هم خسران و ضرر به منافع ملی کشور و ملت بزرگ ایران است.

متأسفانه امروز هنوز، رسوبات فرهنگی و نگرش ناشی از شیوه عملکرد رژیم گذشته در مورد "کردها" در اقوال و افعال خیلی از مسوولین و مردم عادی باقی است. این رسوبات و طرز تلقی به

ارث رسیده از گذشته، در یک حکومت بنیان گذاشته شده بر پایه ایدئولوژی مذهبی، به نظر می‌رسد عدم اعتماد بین "کردها و حکومت" را گسترده‌تر و رفیع‌تر کرده است. زیرا می‌بینیم که تمام مناطق کردنشین از ایلام گرفته تا چالدران، یعنی استان‌های ایلام و کرمانشاه و کردستان و جنوب آذربایجان غربی‌که شهرها و روستاهای کردنشین هستند، همگی از توسعه نیافتگی و محرومیت در رنج هستند.

تنها حضور منحصر به فرد کردها اعم از شیعه و سنی در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم سازی‌های کلان کشور، حضور نمایندگان کرد در مجلس شورای اسلامی‌می‌باشد. کردها، خواه سنی یا شیعه در مدیریت‌های کلان کشور و در قوای‌مجریه یعنی دولت و قوه قضائیه حضور ندارند. عدم حضور کردها در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌های کلان در قوای مذکور و یک حضور حداقلی! در قوه مقننه آن هم قوه مقننه‌ای که تمام مصوبات آن باید به تأیید و تصویب شورای‌نگهبان برسد، باعث به جای ماندگی گسترده و محرومیت مزمن شهرها و روستاهای کردنشین شده است. این محرومیت مزمن در قرن انفجار اطلاعات و گسترش ارتباطات و افزایش آگاهی مردم می‌رود تا وضعیتی حاد پیدا کند. به وضوح دیده می‌شود، شهرها و استان‌هایی که وزیر و مسوول رده بالایی در قوای مجریه و قضائیه دارند، دارای‌موقعیت و وضعیت خیلی بهتری هستند.

لذا با نیت رفع توسعه نیافتگی و محو محرومیت از چهره مناطق

کردنشین، اول باید زمینه‌های ایجاد عدم تفاهم و سوءتفاهم را از بین برد. تا علل برطرف نشوند، معلول‌ها از بین نخواهند رفت. امروز مناطق کردنشین در حوزه‌های مشهودی، چون حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی و ساخت زیربناها و توسعه شهری و... دارای محرومیّت آشکار هستند. دلیل عمده غیر مشهود این محرومیت مزمن و حاد، ناشی از عدم اعتماد به کردها توسط حکومت و حاکمان است. کردها از بدو پیروزی انقلاب تا به امروز در تمام صحنه‌ها حاضر بوده‌اند. در انواع انتخاباتا که طی سالیان متمادی برگزار شده مشارکت چشمگیر و فعال داشته‌اند. در جنگ تحمیلی بزرگترین لطمات و صدمات را از دشمن بعثی دیدند. اما هرگز یک وجب از خاک وطن را به دشمن ندادند. هیچگاه شهر و روستای خود را ترک نکردند، خانه خویش را سنگر کردند و به دفاع دلیرانه و مقاومت و استقامت آگاهانه پرداختند و با این مقاومت و استقامت دشمن را مأیوس کردند.

پس کردها با آزمونی که در روزهای سخت داده و موفق از بوته آزمایش بیرون آمده‌اند، شایسته توجه و اعتماد هستند. تا دیوار بی‌اعتمادی از بین نرود و شایستگی و استعداد و منافع ملی، مبنای قضاوت‌ها و تصمیم‌گیری‌ها نباشد، طبیعی است که اعمال سلیقه‌ها، حب و بغض‌ها و احساسات قبیله‌ای و عشیره‌ای و مذهبی و... جایگزین عمل به قانون و رعایت عدالت همه جانبه شده و نهایتاً باعث افتراق ملی و فاصله بیشتر بین نقاط محروم و

نقاط برخوردار خواهند شد. حاصل ادامه چنین روشی نیز ناگفته پیداست. زیان ملی و زیان ملی.

وظیفه هر ایرانی، به ویژه هر مسوولی اینست که منافع ملی را محور فعالیت‌ها و نگرش خود قرار دهد. ضمن آنکه بکوشد که عرصه برای ارایه خدمات ملی و ارتقاء و افزایش منافع ملی فارغ از نژاد و آیین و تبار، در اختیار همه ایرانیان پاک نهاد به طور یکسان قرار گیرد. منابع و فرصت‌های ملی با توجه به رعایت عدالت و به قدر شایستگی‌ها و استعدادها، بین مناطق و استان‌های مختلف کشور توزیع شود. با تعریف سیاست‌های اصولی و کاربردی و اختصاص امکانات ویژه به مناطق محروم، برنامه‌ریزی شود که به طور ضربتی فاصله مناطق مذکور و نقاط برخوردار کاهش یابد. از همه مهمتر، علل پنهان و آشکار ایجاد بی‌اعتمادی در اسرع وقت و کمترین زمان ممکن باید از بین برود. تا وحدت و وفاق ملی حاصل و بالنتیجه کمربند امنیت ملی محکم و استوار شده، منافع ملی رشد و توسعه یابد.

«کردستان و صنعت»

توسعه نیروی انسانی، قطعاً از مهمترین مؤلفه‌ها و عوامل تحقق هر توسعه دیگری در هر حوزه‌ای می‌باشد. امروزه جهان پیشرفته صنعتی، به مدد مغزهای متفکر و نیروهای بادانش خویش، چند دهه ایست که توسعه پایدار را در دستور کار خود قرار داده و در پی تغییر سیر حرکت توسعهٔ صنعتی خود است. این نوع کشورها، به ویژه با توجه به حفظ محیط زیست، به دنبال توسعهٔ صنایع غیرآلاینده و با ارزش افزوده بالا هستند. مصنوعاتی را می‌سازند که اولاً ساخت آنها، کمترین زیان را به محیط زیست وارد و ثانیاً با مصرف کم‌ترین مواد خام بالاترین سود را نیز بتوانند برای تولید کننده خویش به علت منحصر به فرد بودن و به دلیل محدودیت دانش فنی ساخت و در دسترس عموم نبودن این دانش ایجاد، ثالثاً به علت همان دانش فنی ساخت علیرغم ظاهر ساده برای تولید، هر کسی از عهده تقلید و به اصطلاح کپی سازی آن نتواند برآید.

کشورهای مذکور، علیرغم برنامه ریزی و فراهم نمودن تمهیدات در مقام مقایسه با کشورهای در حال توسعه و یا توسعه نیافته صنعتی برای رسیدن به هدف مورد اشاره در فوق به نظر بنده دارای مشکلاتی هستند، زیرا سرمایه گذاری‌های عظیمی در دوران موج دوم یعنی دوران انقلاب صنعتی برای توسعه صنعتی و ایجاد صنایع غول پیکر انجام داده‌اند. به یک باره نمی‌توان این سرمایه گذاری‌ها را کنار گذاشت، لذا ثقل وضع گذشته و موجود صنایع سنگین دهه‌های قبل بر روند حرکتی امروز این کشورها سنگینی می‌نماید. می‌خواهم نتیجه بگیرم، که کشورهایی نظیر کشور ما، چنانچه بتواند مغزهای متفکر و تعلیم یافته خویش را حمایت و هدایت نماید، می‌تواند در عرصه صنایع موج سومی، یعنی صنایع در جهت توسعه پایدار و باارزش افزوده بالا، گام‌های مؤثر و بلندی بردارد. در کنار فرآوری و تولید متکی بر استعدادها و ذخایر و امکانات خدادادی و توسعه صنایع، یعنی متکی به آنها، صنایع موج سومی‌را نیز ایجاد و گسترش دهد. بدیهی است شناخت نیازهای بین‌المللی و به عبارت دیگر برآورد میزان تقاضا برای تولیدات و اطلاعات از امکانات رقبای اجتماعی و بالفعل و به ویژه توجه به نکته بسیار مهم "تحقیق و توسعه" از ضروریات گام نهادن به میدان این نوع تولیدات و هر نوع تولیدی آن هم محصولی که بخواهد در عرصه بین‌المللی رقابت کند، می‌باشد. امروزه شرکت‌های تولیدی، اکثر تا نزدیک به تمام درآمد خویش را در بازار رقابتی

موجود، صرف "تحقیق و توسعه" یا صرف واحد R&D خود می‌نمایند. در دنیایی که تکنولوژی و علم به سرعت نور در حال تغییر و تحول هستند، اگر شرکتی و کارخانه‌ای از تحقیق و منطبق نمودن خود بر روز غافل شود، به همان سرعت از قافله حرکتی دنیا عقب خواهد ماند و از چرخه گردش بیرون خواهد افتاد.

در شرایط موجود کشور ما که نسل توسعه یافته در دهه ۶۰، جوان برومندی شده، در کنار دیگر خواستهای منطقی و طبیعی خویش متقاضی کار و اشتغال نیز هست. وظیفه هر مسئولیست که در راه ایجاد اشتغال برای این جوانان اقدام نماید. بدیهی است یکی از راهها، همانطوری که گفته شد جلب و جذب دانش آموختگان کارآفرین، سرمایه گذاران دلسوز و متعهد و عاشقان فعالیت در عرصه تولید است. اگر به واقع عشق نباشد کمتر کسی به دلیل مشکلات و معضلات عدیده امروز تولید در کشور ما حاضر است سرمایه و وقت و دانش خود را صرف فعالیت در این حوزه بنماید. کسب سود بیشتر و افزایش سرمایه، در حوزه‌های دیگر آنقدر سهل و ساده و وسوسه‌انگیز است که صاحبان سرمایه غیرعاشق کمتر جذب عرصه تولید می‌شوند. از راه آن پول درآوردن‌های ساده نه اشتغال ایجاد می‌شود، نه تولید ناخالص ملی افزایش می‌یابد و نه درآمد سرانه ملت ارتقا خواهد یافت. پس مسئولان باید بکوشند نه تنها موانع را از سر راه سرمایه گذاران و کارآفرینان در عرصه صنعت و خدمات بردارند، بلکه باید برای تحقق امر سرمایه گذاری و توسعه صنایع و

خدمات اشتغال زا تسهیلات برای ایشان فراهم نمایند.
مسئولان استان کردستان، چه مجمع نمایندگان استان و چه مسئولان و مدیران اجرایی استان، به واقع امروز به درک حقیقی این قضیه رسیده‌اند و بالاتفاق و همدل و متحد تلاش می‌نمایند که تسهیلات لازم را برای جلب و جذب سرمایه گذاران، کارآفرینان، دانش‌آموختگان صاحب نظر برای سرمایه گذاری و ایجاد واحدهای تولیدی، چه موج دومی و چه موج سومی در استان فراهم نمایند. به عنوان خادم مردم «کُرد» در مجلس شورای اسلامی و عضو کوچکی از مجمع نمایندگان استان در خانه ملت، اعلام می‌کنم در یاری و ارائه خدمت به هر شخص حقیقی و حقوقی برای سرمایه‌گذاری و راه‌اندازی واحدی تولیدی و ایجاد اشتغال در استان کردستان، با تمام وجود آماده بوده و از هیچ مساعدت و اقدامی به نوبه خویش کوتاهی نخواهم کرد.

خدمت به مردم، چگونه؟*

سال ۱۳۸۲، از طرف مقام معظم رهبری، سال نهضت خدمت به مردم، نامگذاری و اعلام شده است. هنوز یک ماهی بیشتر از عمر این عنوان نگذشته که به رویه گذشته و بدعت نامیمون رایج و شایع، می‌رود تا هرکس و هر گروه و هر جناح با استفاده ابزاری از این نامگذاری، تلاش در کوبیدن دیگرانی که مثل او نمی‌اندیشند بنماید. یعنی یک بار دیگر، نه تنها خدمتی به ملت ارایه نگردد، بلکه بیش از پیش ملت فراموش و حقوق حقه آنها تحت لوای یک عنوان متشکل از چند واژه به بازی گرفته شود تا عاشقان قدرت، بسته به مورد به استحکام مواضع کسب شده قدرت یا فتح خاکریزهای قدرت بپردازند.

لذا، به عنوان یک وکیل ملت احساس می‌کنم، در دفاع از حقوق ایشان و به منظور جلوگیری از سوء استفاده بیشتر از نام و عنوان

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۸۲/۲/۶ صفحه ۱۱

مقدس ملت و مردم، باید نکاتی را متذکر شوم. قبل از هر اقدام باید واژه "مردم" یک بار دیگر تعریف شود، "مردم" یعنی چه؟ "مردمان" از نظر صاحبان اقتدار، چه کسانی هستند؟ تعریف حقیقی "خدمت" چیست؟ آیا خدمت آنست که ملت طلب می‌کند و می‌خواهد؟ یا آنکه برخی به نظر خویش تشخیص می‌دهند و بعضا در تناقض با مطالبات ملت و مردم است؟ از طرف برخی افراد وابسته به جناح‌های مطرح، تلاش می‌شود که صحنه ارایه خدمت، فقط محدود به حوزه اختیارات و مسوولیتهای دستگاه اجرایی یعنی دولت بشود، در حالی که مجموعه حاکمیت و نهادهای حکومتی، همدل و هماهنگ در جهت پاسخگویی به مطالبات و خواستهای حقیقی ملت باید عمل کنند تا عملاً هدف خدمت به مردم محقق شود. به عبارت دیگر قوای مجریه و قضائیه و مقننه، به اضافه نهادهای عمومی غیردولتی که جزء زیر مجموعه‌های هیچیک از قوای سه گانه نیستند و معمولاً نقش آفرینی ناشی از تصمیمات و اقدامات این نهادها در جامعه و تأثیرگذاری بر به نتیجه رسیدن یا نرسیدن یک تصمیم و مصوبه، اگر بیشتر از نقش قوای سه گانه نباشد، کمتر هم نیست! باید بدانند که همه مخاطبین نهضت خدمت به مردم هستند و هیچ نهادی حق در سایه قرار گرفتن ندارد. متأسفانه در حال حاضر برخی از قوا، خود از اختلاف سلیقه و تفاوت برداشت از مطالبات ملت، دارای تضاد و تناقضی آشکار هستند. مثلاً در قوه مقننه البته اگر شورای نگهبان، جزیی از قوه مقننه باشد، بین

مجلس و شورای نگهبان اختلافات، فراتر از حد سلیقه است. نمایندگان مجلس در جهت ارایه خدمت به ملت و بنا به خواست ملت که بیشترین ارتباط را با منتخبین و وکلای خود دارند. طرح یا لایحه‌ای را تصویب می‌نمایند، شورای محترم نگهبان به نام دفاع از حقوق "ملت" آن را تأیید نمی‌کند! اقدام مجلس به نام ملت است! عدم تأیید شورای نگهبان نیز به نام ملت!!؟ حقیقت کدامست؟! چه کار باید کرد؟! چگونه می‌توان متوجه شد ملتی که به نام آنها، اینهمه صحبت و اقدام می‌شود و همه خود را شیفته خدمت به ایشان می‌دانند، کدام عمل را تأیید و آن را خدمت به خود تلقی می‌کنند؟ در شرایطی که ملت با رأی خویش وکیل انتخاب و برای قانونگذاری و نظارت بر اجرای صحیح قوانین، به او مأموریت می‌دهد، این نوع برخورد کردن با مصوبه مجلس یعنی‌رد کردن نظر اکثریت ملت، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ و آیا در چنین شرایطی اصولاً، ارایه خدمت مؤثر در جهت سامان دادن اوضاع و رفع معضلات دست به گریبان ملت ممکن است؟ در شرایطی که این چنین با مصوبات مجلس رفتار می‌شود، نهادهای دیگری به قانون گذاری، یعنی وظیفه اصلی مجلس مشغول و مصوبات این دستگاه‌ها بعضاً فوق مصوبات مجلس واقع و با استناد به آنها، مصوبه‌های مجلس توسط شورای نگهبان مورد ایراد و خدشه قرار می‌گیرد!؟ همه این اتفاقات هم بنام "ملت" "خدمت به مردم" و "دفاع از حقوق ملت" انجام می‌گیرد و صورت می‌پذیرد. اگر اندک دقتی در

اتفاقات اخیر در صحنه ملی بشود، متوجه تضاد مذکور در فوق خواهیم شد. نگاه کنید، مجلس برای پاسخگویی و ارایه خدمت به ملت اقدامات زیر را انجام و مصوباتی داشته است. منجمله اصلاح قانون مطبوعات، اصلاح قانون گزینش، تعیین و تبیین جرم سیاسی و شیوه برخورد با آن، اصلاح قانون انتخابات، ایجاد فضا برای آشتی ملی و... تمام اقدامات مذکور که مشتی به عنوان نمونه از خروار اقدامات و مصوبات مجلس است، توسط شورای محترم نگهبان مردود و یا نهایتاً به صورتی درآمده است که نه تنها وضع موجود را بهبود نبخشیده، بلکه بدتر هم کرده است. در جهت بی‌حرمتی به رأی ملت و برخلاف نص صریح قانون اساسی، نماینده ملت به بند کشیده شده و مصونیت او با نظر یک فرد محترم، بدون مجوز قانونی نادیده گرفته می‌شود، دستگاه‌های دیگر در کار مجلس و نمایندگان مداخله می‌نمایند. همه و همه این اعمال و اتفاقات نیز ظاهراً با نیت خیر و در جهت خدمت به مردم و ملت اعلام می‌گردد. مجلس معتقد است که نظارت استصوابی‌باید از بین برود تا ملت حق انتخاب بیشتری برای انتخاب وکیل و امین خود داشته باشد. شورای محترم نگهبان بنا به گفته سخنگوی خویش می‌فرماید، اگر نظارت استصوابی‌نباشد، نااهلان به مجلس خواهند رفت، یعنی شورای نگهبان باید تشخیص دهد که چه کسانی اهل هستند و حق اعلام داوطلبی دارند. ترجمه این فرمایش ایشان اینست که جمع جبری عقل و خرد ملت قادر نیست اهل و نااهل یا صالح و ناصالح را

تمیز دهد. آقایان فقط قادر به اینکار بوده و بـه مـردم مـحبت فرموده و آنها را هدایت برای انتخاب صحیح می‌نمایند!! راستی نام این نوع برخورد را می‌توان خدمت به ملت و حفظ کـرامت انسانی آنها، نهاد؟ بالاخره معلوم نیست که عمل مجلس خدمت به مردم است؟ یا برخورد شورای نگهبان؟ در شرایطی که اقشار قابل توجهی از ملت بیکارند و توان تهیه نان و تأمین خوراک و پوشاک عائله خویش را ندارند، همه ساله تعداد کـثیر و قـابل توجهی از افراد خاص منتسب به برخی از نهادها، از محل بیت المال و پول ملت به حج مشرف می‌شوند. آیا ایجاد اشتغال و یا دادن مستمری از بیت‌المال به آن نیازمندان بیکار ضـروری‌تر است یا ۲۰ بار به حج مشرف شدن برخی اشخاص؟ آن هم با پول ملت؟ حذف این حقوق ویژه "خـود درآوردی" و فـاقد مـجوز قانونی و اقدام برای برگشت این نوع هزینه‌های غیرضروری که فقط به عنوان نمونه، موردی از موارد عدیده آن ذکر شد، بـه خزانه، خدمت بزرگی به ملت خواهد بود. آیا آنانی که از چـند محل حقوق دریافت و بر امکانات عمومی‌به نام خدمت به مردم و رسیدگی به امور دینی و دنیوی ایشان تسلط پیدا کرده‌انـد، حاضرند برای‌رعایت صرفه و صلاح بیت المال و خـدمت بـه مردم، از دریافت حقوق‌ها چشم پوشی و تشـریفات عـریض و طویل را حذف و رها نمایند؟ تا به ملت خدمتی کرده باشند؟

لذا، از همین مختصر می‌توان نتیجه گرفت که اگـر بـخواهـد، خدمت به خلق برای رضای خالق از شعار به عمل درآید، خیلی

منافع و مناصب به خطر خواهد افتاد. باید دید این صاحبان منافع و مناصب که بر اریکه قدرت خیمه زده‌اند، حاضر بـه گـذشت هستند یا نه؟ بیشتر این اشخاص همین روزها بـا اعـلام سـال نهضت خدمت به مردم، در مورد مزایای آن و تکالیف دیگران در این مورد، داد سخن می‌دهند، بدون آنکه به خویشتن نگاه کنند و ببینند، تکلیف خودشان چیست؟ در طول تاریخ دیده‌ایم که به نام مردم و به نام آزادی، چه اقداماتی شده و چگونه حقوق مـردم فراموش و آزادی محدود گردیده است. ترسم از اینست که این بار نیز تاریخ تکرار شود. بکوشیم مانع شویم که باز هم به نـام مردم و به کام برخی‌اشخاص، حقوق ملت در بازار رقـابت‌های جناحی و بهره‌برداری فرقه‌ای و باندی، بیشتر از این ضایع گردد. هر روز و هر سال، روز و سال خدمت به مردم است. مشروط به آنکه زیاده‌طلبان پرمدعا دست از زیاده طلبی و تضییع حـقوق ملت بردارند. به شرط آنکه حقوق ملت عملاً، نه در شعار باور شده باشد.

سازمان ملل؟! یا سازمان دُوَل؟!*

مدتهاست، سؤالی متبادر به ذهن این بنده شده است. سؤال مذکور این است که آیا در حقیقت آنچه که امروز تحت عنوان سازمان ملل وجود دارد، سازمان ملل است؟ یا سازمان دُوَل؟ همواره درپاسخ این سؤال، بر اساس حقایقی که می‌دیدم و آنچه را که خود ندیده، لیکن از راه مطالعه تاریخ به آن دسترسی داشته‌ام، به این نتیجه می‌رسیدم که در وضع موجود، تشکیلاتی که به نام ملل درست شده است، منطبق بر نام و نشان خود نیست، این سازمان، سازمان دُوَل است، نه سازمان ملل!

مجموعه اتفاقاتی که قبل از حمله آمریکا و انگلیس و هم پیمانانشان به عراق در خاک کشورهای مذکور، یعنی کشورهای حمله کننده و پس از حمله در کشور عراق رخ دادند، بیش از پیش حقانیت پرسش و صحیح بودن پاسخ فوق‌الذکر را در مورد

---

* - روزنامه مردمسالاری ۸۲/۳/۵ صفحه ۲

سازمان ملل نشان داد. زیرا، بخش قابل اعتنایی از ملل آمریکا و انگلیس و استرالیا و اسپانیا، به دلیل تظاهرات گسترده‌ای که انجام می‌دادند، ظاهراً مخالف حمله به کشور عراق و آغاز جنگ بودند. اما نمایندگان این ملل! در سازمان ملل! برهان قاطع و دلایل محکمی برای حمله به عراق ارائه می‌دادند و تلاش می‌نمودند که شورای امنیت سازمان ملل را نیز قانع به تصویب قطعنامه و صدور مجوز برای حمله نمایند. یعنی خواسته‌ای را عنوان و پیگیر بودند، عکس خواسته ملل خویش. در مقابل نماینده عراق در سازمان مذکور، استدلال می‌کرد که نباید حمله به عراق صورت پذیرد و به نام ملت عراق، از عدم حمله دفاع می‌نمود و آن را محکوم می‌کرد!

اما آنچه رخداد و همه دیدند، برخلاف نظر تظاهرکنندگان ضد جنگ، حمله و جنگ انجام شد. نه سازمان ملل توانست کاری بکند، نه آن مللی که نمایندگانشان در سازمان ملل برخلاف رأی و میل آنها سخن گفتند و اقدام کردند. اولاً، آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها، یعنی حداقل بخشی از ملل انگلیس و آمریکا، اصولاً به فکر بازسازی و کیک شیرین چندصد میلیارد دلاری درست شده در عراق هستند و نتایج شیرین این حمله در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی آنقدر آنها را اغوا کرده است که دیگر همه چیز را فراموش کرده‌اند. ثانیاً از طرف دیگر ملت عراق که در حقیقت توسط صدام و رژیم بعث به گروگان گرفته شده بودند و نماینده صدام در سازمان ملل بی‌جهت و بدون وکالت از طرف

ایشان، به نام ملت عراق سخن می‌گفت، پس از فروپاشی رژیم بعثی، چه کارناوالهای شادی که به راه انداختند و چگونه از حمله آمریکا و انگلیس به کشورشان و سقوط رژیم بعث و دیکتاتوری حاکم، شادمانی‌ها کردند! به عبارت دیگر آنچه که به اصطلاح نماینده ملت عراق در سازمان ملل می‌گفت، حرف دل و خواسته ملت عراق نبود، همانطوریکه سخنان دیگر نمایندگان نیز بیان خواسته‌های ملت‌های خویش در آن مقطع نمی‌توانست باشد.

اگر سازمان ملل، سازمان ملل می‌بود، نه محل اجتماع نمایندگان دولت‌ها! نه تشکیلاتی، گوش به فرمان، به مثابه ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ، یعنی همان دولت‌ها و قدرتهایی که در اکثر مواقع، مواضع ایشان منطبق بر خواست‌های ملل خویش نیست، در آنصورت سازمان ملل، تشکیلات و نهادی می‌شد مبین مطالبات و خواسته‌های ملل، مدافع حقوق انسانی و اجتماعی و سیاسی ایشان. اگر سازمان ملل، سازمان ملل می‌بود، نه سازمان دُوَل! قبل از حمله آمریکا به عراق، خود رأساً اقدام می‌کرد و ملت عراق را که توسط صدام و حزب بعث به گروگان گرفته شده بودند، نجات می‌دادند. سازمان ملل حقیقی، نه سازمان دُوَل موجود، هرگز نمی‌توانست و نمی‌تواند قبول کند که در فاجعه انفال در مناطق کردنشین عراق حدود ۱۸۲هزار نفر کُرد، توسط صدام خونخوار قتل عام شوند و هنوز هم اثری از آثار آنها به دست نیامده باشد. سازمان ملل حقیقی چگونه می‌توانست تحمل کند که یک رژیم حکومتی، مردم بی‌دفاع و بی‌گناه خود را

بمباران شیمیایی نماید و در یک چشم به هم زدن، جان شیرین هزاران نفر از ایشان را، با سلاحی که صاحبان اقتدار در سازمان ملل به او داده‌اند، بگیرد؟ در سال ۱۹۹۱ میلادی، ملت خویش را، در انظار صاحبان قدرت جهانی و جلوی چشمان سازمان ملل به گلوله ببندد. به عبارت ساده‌تر و به دلیل این که حق قانونی خود را خواسته‌اند، قتل عام نماید و یا نظاره گر هشت سال جنگ تحمیلی به کشور و ملت بزرگ ایران باشد و دم برنیاورد! جنگی که بیش از ۳۰۰ هزار نفر از بهترین جوانان برومند این کشور را شهید و چند برابر آن را معلول و جانباز و میلیاردها دلار خسارت به این مملکت و ملت زد! و..... آیا سازمان ملل فکر می‌کند که ملت‌ها بردگان حکومت‌های مسلط بر آنها هستند؟ اگر چنین تصوری ندارد، برای رهایی ملل تحت ستم و به ظاهر آزاد و در باطن در بند حکومت‌های خودکامه و مستبد در دنیا چه کرده است؟ یا چه می‌خواهد بکند؟ آیا دبیر کل محترم سازمان ملل و به طور عموم مدیران و گردانندگان نهاد مذکور، قبول دارند که صدام حسین در پشت دیوار گوشتی تشکیل شده از ملت عراق سنگر گرفته بود؟ یعنی، در درجه اول ملت شریف عراق و سپس همه منطقه بنا به دلیل خوی درنده و تجاوزگر او مواجه بامخاطره دائمی بودند؟ پس چرا، اقدامی‌در جهت دفاع از حقوق ملت مظلوم عراق و ملل شریف دیگر منطقه من جمله ایران، طی سالیان گذشته نکرد؟ ضمناً آیا، هم اکنون سازمان ملل می‌تواند مدعی باشد که ملت و کشور عراق، آخرین ملت و کشوری بوده

و هستند که چنین وضعیتی داشته‌اند؟ و دیگر جایی و ملتی روی کره خاکی نیست که این چنین وضعیتی داشته باشد؟ یا باز هم سازمان ملل اسیر منافع مادی کشورهای به اصطلاح پیشرفته صنعتی و شرکای خون آشامی‌ها و خونریزی‌های صدام و امثال صدام خواهد بود؟ چرا سازمان ملل طی حدود سی سال گذشته، اقدامی‌در محکومیت فروشندگان سلاح‌های شیمیایی و کشتار جمعی به صدام نکرد؟ چرا سازمان ملل به جای تصویب اقدام به محاصره اقتصادی عراق، که در نهایت زیان آن را ملت رنج کشیده عراق دید، بانی و عامل اصلی تمام مسائل، یعنی صدام را به محاکمه نکشید؟ این سازمان ملل بگوید، در کجا و در کدام نقطه و در کدام زمان از حقوق ملتی تحت ستم یک رژیم استبدادی دفاع کرده است؟

به نظر این بنده، نمایندگان کشورها در سازمان ملل باید نماینده منتخب ملت‌ها بوده و با رأی مستقیم ایشان انتخاب شوند. پارلمان‌ها و مجالس نمایندگان در هر کشوری نیز حق سؤال و استیضاح و نهایتاً در صورت ضرورت عزل نماینده خود را باید داشته باشند. یعنی اعضای پارلمان‌ها به عنوان نمایندگان و منتخبین ملت، بر عملکرد و اتخاذ مواضع نماینده منتخب ملت خویش در سازمان ملل نظارت کرده و حق سؤال و استیضاح و عزل او را دارا باشند. در این صورت شاید بتوان گفت، آن کس که بر صندلی نمایندگی ملتی در سازمان ملل به عنوان نماینده آن ملت تکیه می‌زند، تا حدودی عنوانی بر حق دارد. زیرا، هم با رأی

مستقیم ملت برگزیده شده و هم تحت نظارت منتخبان ملت در پارلمان‌های کشور خود می‌باشند. احتمالاً در آن صورت، تشکیلات موجود، سازمان ملل خواهد بود، نه سازمان دُوَل!

امید آن دارم، روزی فرا رسد که شهروندان هر کشوری، بتوانند آنطور زیست کنند که شأن و کرامت انسانی آنها حکم می‌کند. نه به صورتی که امروز در خیلی از کشورهای دنیا متأسفانه و با کمال تأسف و تألم، بسان رعایا و موجوداتی مسلوب الاختیار، گروگان حاکمان مقتدر و مستبد خویش هستند و شئون انسانی و اجتماعی و حقوق مسلم ایشان نیز رعایت نمی‌گردد. آن هم در شرایطی که سازمان‌ها و تشکیلات بیشماری به نام مدافع ملت‌ها، در دنیا ایجاد شده‌اند. اکثر قریب به اتفاق این سازمان‌ها نیز یا اسیر دولت‌ها هستند و اصولاً نمی‌خواهند کاری در خور و در جهت انجام وظیفه خود بکنند! یا، معدودی نیز که می‌خواهند انجام وظیفه نمایند نمی‌توانند، در مقابل قدرت‌های مسلط بر ملت‌ها، کاری از پیش ببرند. شاید یکی از راه حل‌ها، در تکمیل پیشنهاد مذکور در بالا، ایجاد و گسترش رسانه‌های مستقل و مردمی‌باشد. برای آگاهی و بسیج افکار عمومی‌ملت‌ها، به منظور آشنایی با حقوق شهروندی خویش، اطلاع از مظالمی که بر ملت‌های تحت ستم، در هر کجای دنیا می‌رود و نهایتاً دفاع همه جانبه و عمومی‌ملت‌ها از یکدیگر به ویژه از ملل تحت ستم. اکثر رسانه‌های موجود، متأسفانه ابزاری در دست سیاست‌های خاص به منظور ترویج افکار ویژه و منافع اربابان خویش هستند.

طوری اخبار را منتشر و افکار عمومی‌را هـدایت مـی‌کنند کـه صاحبان قدرت‌ها، در پس پرده از ایشان می‌خواهند! قطعاً ایـن خواستهٔ صاحبان اقتدار، در صورت اطلاع شهروندان هر جامعه و ملل از حقیقت ماجرا و اصل خبر، منطبق بر مطالبات واقعی، افکار عمومی‌ملل و شهروندان کشورها نخواهد بـود. در قـرن گسترش سهولت وسرعت ارتباطات و گردش و تبادل اطلاعات، ایجاد و توسعه رسانه‌های همگانی مـردمی‌و مسـتقل در کـنار انتخاب مستقیم نمایندگان ملت‌ها در سازمان ملل و نظارت بر عملکرد ایشان توسط پارلمان‌ها، شاید راه حلی باشد برای دفاع از حقوق انسانی انسان‌ها، در تمام دنیا.

رمز و راز موفقیت*

قطعاً، به عنوان یک اصل مسلم باید پذیرفت، هیچ ملت و کشوری در سطح بین‌الملل بی‌جهت توسعه یافته و مترقی نشده و بر عکس بی‌دلیل به جای مانده نخواهد بود. از اهم دلایل متعدد، ترقی و بجای ماندگی جوامع، فرصت سوزی‌ها و عدم استفاده از تمام توان‌ها را توسط عوامل مؤثر در رشد و توسعه کشورها یعنی حاکمان می‌توان نام برد. در یک بحث درون مرزی نیز، بی‌توجهی همین عوامل مؤثر به عمد و یا به سهو موجب محرومیت بخشهایی از کشور در درون مرزها میشود. استفاده از تمام توان‌ها و امکانات و استعدادهای فردی و گروهی و ملیّ و بین‌المللی هر شخص و گروه و ملتی، موجب ارتقای وضعیت ایشان به سمت وضعیت بهتر خواهد بود. زمانی که بحث منافع ملی و استفاده از فرصت‌های بالقوه است، به راستی بی‌توجهی و

---

*- روزنامه مردمسالاری ۸۱/۲/۲۵ صفحه ۳

عدم استفاده از فرصت‌های مذکور، به هیچ وجه با هیچ بیانی قابل دفاع و توجیه نیست.

چند روز پس از آزادی کشور همسایه عراق از یـوغ حکـومت دیکتاتوری بعث و مولود خلف و خون آشام رژیم نـژاد پـرست مذکور، یعنی صدام جنایتکار خبری شنیدم کـه حـیفم آمـد در اطراف خبر مذکور، چند سطری ننویسم و هشدار و زنهاری در جهت حفظ منافع ملی و توسعه و رشد این منافع و اهـمیت آن ندهم.

در خبرها آمده بود؛ در همان چند روز اول آزادی عراق، هیئتی مرکب از نمایندگان مجلس ژاپن به کشور مذکور و به ویژه شمال عراق و منطقه کردنشین این کشور عزیمت کرده‌اند، این هـیئت چه خود عزیمت کرده و چه به صورت مأمور از طرف پارلمان ژاپن اعزام شده باشند، اهمیت موضوع را برای ژاپنی‌های موفق نشان می‌دهد. از خاور دور و هزاران فرسنگ فاصله، گـروهی نماینده مجلس، به کشوری می‌آیند که هنوز فـاقد تشکـیلات حکومتی است. به بخشی از این کشور می‌آیند به نام کردستان که به حمدا... در آن امنیت برقرار است و نظام برپا شده سالیان ماضی، نظم خاص خود را دارد و انجام امور مـردم در جـریان می‌باشد. نهایتاً می‌توان گفت، به شیوه‌ای حکومت برقرار است و پاسخگوی نیازهای ملت. از خود سؤال کـنیم، آیـا واقـعاً ایـن نمایندگان محترم مجلس ژاپن فقط بـه عـنوان مـاجراجـویانی پیشتاز در بین کلیه نمایندگان ملل در پـارلمان‌های کشـورهای

مختلف دست به این اقدام زده‌اند؟ ایشان در پی چه چیزی به سرزمینی با این فاصله، با تفاوت‌های فرهنگی بیش از حد تصور و در این برهه زمانی حساس، سفر کرده‌اند؟ جز در پی دستیابی به فرصتی برای رشد و توسعه منافع ملی ملت ژاپن؟ جز برای سرفرازی ملت ژاپن؟ از همین جاست که رمز و راز موفقیت ژاپن و کشورهایی نظیر ژاپن پیدا و هویدا می‌شود! از دو سال قبل فراکسیون نمایندگان کرد، در مجلس شورای اسلامی هم خود رأساً اقدام نمود و هم دعوتنامه کتبی نیز از طرف پارلمان کردستان عراق و همچنین از طرف دیگر مسئولین معزز و محترم کرد در شمال عراق دریافت کرد. به منظور بازدید عده‌ای از نمایندگان محترم و مکرم مجلس شورای اسلامی‌ایران اعم از کُرد و غیرکُرد، از شمال عراق و منطقه کُردنشین آن کشور، متأسفانه هرگز با حضور و عزیمت نمایندگان مجلس شورای اسلامی، چه هیئت ترکیبی از کُرد و غیر کُرد و چه خود کُردها توسط مقامات ذیربط ایرانی موافقت نشد. امروز هم که عراق آزاد شده است یا تماسی نیست! یا اگر هم هست، دور از نظر و بدون اطلاع نمایندگان کُرد، در مجلس شورای اسلامی، این تماس‌ها برقرار می‌شود! اگر تماس نیست که واقعاً جای سؤال دارد؟ چطور ژاپنی‌ها که وقت برای آنها خیلی بیشتر از ما ارزش دارد، دست به اتلاف وقت زده و آمده‌اند به عراق و به ویژه به کردستان عراق؟ اینها در پی چه گنجی و چه کیمیایی هستند؟ تا باز هم با کیمیاگری خود در آزاد راه توسعه و ترقی حرکت و به

سوی پیشرفت بتازند. ما با تمام مشترکات فرهنگی و سهولت ارتباطات و امکانات بیشمار دیگر و وقت بیش از حد (به دلیل بهره وری چند دقیقه‌ای از هشت ساعت کار روزانه) چرا اقدامی نکرده و نمی‌کنیم؟ اگر اقداماتی کرده‌ایم و از چشم و گوش نمایندگان عموماً و وکلای کُرد، در مجلس شورای اسلامی خصوصاً پنهان کرده‌ایم، به راستی باید در حق مردم دلسوزی کرد و برای مظلومیت ایشان آه و فغان سر داد. می‌دانید چرا؟ برای این که ملت شریف ایران و من جمله کُردهای غیور، به پای صندوق‌های آراء می‌آیند و عده‌ای را که از هفت خوان گذشته و از صافی‌های متعدد رد شده و تأیید صلاحیت شده‌اند، به نام وکیل و امین و تنها کانال ارتباطی خود با حاکمیت به مجلس شورای اسلامی‌میفرستند. این از صافی گذشتگان نیز، چون کرد هستند، مورد اعتماد قرار نگرفته‌اند. نه در جریان اموری به این مهمی قرار می‌گیرند! و نه از ایشان سؤالی می‌شود! حتی اگر خود نیز در قالب منافع ملی و احساس مسئولیت بخواهند از دو سال قبل حرکتی انجام دهند، از حرکت ایشان جلوگیری و ممانعت می‌شود، چرا؟ برای چه؟ آیا این شبهه پیش نمی‌آید که شاید منافع عده‌ای در عدم ارتباط بین نمایندگان مجلس شورای اسلامی‌با کردستان عراق است؟ شاید این مرز هم از مرزهای تأمین کننده برخی منافع خاص باشد!

قصدم هشدار به خود بود، تا متوجه شوم چرا ژاپن، ژاپن شده است و امروز ژاپنی با درآمد سرانه بالا، تمام کره خاکی را چه به

صورت جهانگرد و چه به نام محقق و... می‌پیماید و چرا ما، هنوز قادر نیستیم قوت لایموت یک خانواده را تهیه و جوانان بیکار خویش را مشغول به کار نماییم؟ چرا روز به روز درآمد سرانـه اکثریت ملت تقلیل می‌یابد و کم می‌شود؟ در مـقابل مـعدودی دیگر لحظه به لحظه بر ثروت بادآورده شان اضافه می‌شود؟ چرا ثروت‌هایی که باید به جیب همه ملت برود، در حساب عـده‌ای اندک ذخیره می‌گردد؟ طبیعی است در چنین شرایطی فاصله فقیر و غنی روز به روز عمیق‌تر و گسترده‌تر و کارخانه فقیرسازی با سرعت بیشتر تولید خواهد نمود. تا زمانی که فرصت‌های ملی در جهت منافع ملی مورد استفاده قرار نگـیرد و هـمه امکـانات و توان‌ها در چرخه فعالیت‌های ملی واقع نشود، تا زمانی که حاشیه امنیت برخی خواص را برچیده نکنند، باز هم باید افسوس خورد و افسوس خورد و شاهد از بین رفتن منافع ملی و ارتقای منافع فامیلی، باندی، جناحی و... بود. اگر اندکی تعمق در اتفاق ساده رخ داده فوق الذکر یعنی سفر ژاپنی‌ها به عراق بنمائیم، به رمز و راز موفقیت ملل پیشرفته و مرفه و به جای ماندگی کشورهای صاحب فرهنگی که امروز متأسفانه در عداد کشورهای توسعه نیافته طبقه‌بندی می‌شوند، خواهیم رسید.

اهمیت بهای مسکن، کمتر از قیمت مرغ و تخم مرغ نیست

مسکن و بازار آشفته آن، تأثیر این بـازار و قـیمت مسکـن بـر بازارهای دیگر و قیمت‌های محصولات یا خدمات دیگر بازارها ارزش این را دارد که صاحبنظران، رسانه‌ها و دلسوزان مـلت و نهایتاً مسئولان! بیشتر به آن بپردازند. تـا شـاید در ایـن دورهٔ مسابقه افزایش قیمت‌ها که در قیمت اکثر قریب به اتفاق مایحتاج عمومی‌رخ داده است، بشود از حقوق ملت دفاعی کرد، تا شاید بشود ترمز مسابقه خطرناک افزایش قیمت‌ها را در جایی و زمانی نزدیک کشید. باید اذعان کرد که سـرعت افـزایش بـی‌رویه و غیرقابل کنترل قیمت‌ها، دیگر خارج از تاب و توان و تحمل ملت است. مسابقه گرانی می‌رود تا ارکان حکومتی را با خطر جدی مواجه کند. قیمت مسکن با توجه به تأثیر آن در دیگر حوزه‌های تولید و خدمات، بیشتر از هر قیمت دیگری باید مورد بررسی و مـداقـه قـرار گـیرد. در زمـان تـولید مسکـن، حـدود

چهارصد تا پانصد حرفه و خدمات و محصولات تولیدی دیگر نیز فعال شده و مواجه با تقاضا می‌شوند. به همین دلیل، افزایش منطقی قیمت محصول نهایی، یعنی مسکن باعث رشد معقول و منطقی بهای محصولات و خدمات و حرف وابسته به ساخت مسکن خواهد شد. ضمن آنکه ترقی بی‌رویه و غیرمنطقی و حاصل از عمل بورس‌بازان و زیاده‌طلبان، طبیعی است که بهای عناصر فوق‌الذکر را نیز به طور غیرطبیعی و غیرمعقول افزایش خواهد داد. نتیجه این رخداد یعنی تأثیر مستقیم و غیرمستقیم افزایش قیمت مسکن و بهای ساختمان بر افزایش هزینه و بودجه محدود و غیرقابل تغییر خانوار و کاستن از توان خرید و رفاه آنها. طی یک سال گذشته، بدون آن که در عناصر تشکیل دهنده قیمت تمام شده یک متر مربع مسکن تغییر قابل توجهی رخ داده باشد، قیمت مسکن چندین برابر شده است! عوامل حکومتی نیز به عنوان مدافعین حقوق ملت، هیچ اقدامی‌نکرده و فقط نظاره گر وضع موجود هستند. بعضاً برخی از دستگاهها از افزایش قیمت مسکن نیز استقبال کرده و ابراز خوشحالی نموده‌اند!!

آیا مدعی‌العموم که معمولاً حتی به چاپ یک مقاله، در یک روزنامه حساسیت به خرج داده و طرح دعوی بر علیه نویسنده مقاله می‌نماید، وظیفه‌ای در این زمینه ندارد؟ وظیفه وزارت اطلاعات در این گونه موارد و مواقع چیست؟ نهادهای موازی با وزارت اطلاعات یعنی حفاظت اطلاعات نهادها و قوای دیگر که در رویدادها و اتفاقات خیلی ساده‌تر، تحت عنوان دفاع از حقوق

ملت، دفاع از انقلاب و کیان جمهوری اسلامی‌فعال شده و دخالت می‌نمایند، آیا در این مورد حساس، وظیفه‌ای برای خود قائل هستند؟ تاریخ به ما می‌گوید از طریق بورس بازی و ایجاد آشفتگی در بازار، خیلی از حکومت‌های مردمی‌سرنگون و ساقط شده‌اند! آیا نباید از تاریخ درس عبرت گرفت؟ قیمت تمام شده مسکن، تشکیل شده است از: ۱- قیمت زمین ۲- بهای خدمات مهندسی ۳- وجوه پرداخت شده به شهرداری‌ها بابت اخذ جواز، به عبارت ساده‌تر، هزینه اخذ جواز ساختمانی، ۴- بهای دستمزد عوامل اجرایی، ۵- بهای مصالح، ۶- بهای خدمات دولتی نظیر حق انشعاب برق و آب و گاز و غیره، و نهایتاً ۷- سودسرمایه

در طول سال گذشته تا به امروز کدامیک از قیمت‌های عناصر تشکیل دهنده قیمت یک متر مربع ساختمان یعنی بهای عناصر هفت گانه مذکور در بالا چند برابر شده است؟ تا قیمت یک متر مربع مسکن و ساختمان چند برابر شود؟

موارد عدیده‌ای را سراغ دارم، که مالک بدون هیچ دلیلی به صورت تناوبی‌و دوره‌ای، قیمت ملک در دست احداث خود را افزایش داده و کسی هم از او سؤال نکرده و نمی‌کند، چرا؟! صدالبته شایسته است در همین جا اعلام کنم، تمام اتفاقات ناهنجار و غیرقابل توجیه مذکور در فوق، مربوط به تهران و چند شهر بزرگ کشور است و نمی‌توان صددرصد آن چه راکه در بالا آمد به کل کشور تسری داد. اما به هر صورت‌شهرهای دیگر نیز

تا حدودی از وضع تهران و شهرهای بزرگ تأثیر پذیرفته‌انــد، ضمن آن که بخش اعظم و تعیین کننده بازار مسکن، تهران و چند شهر بزرگ است و نه کل کشور.

در یک بررسی اجمالی و فوری چند پروژه بــزرگ در تــهران، می‌توان نتیجه گرفت که مسیر حرکت افزایش قیمت‌ها در طول یک سال گذشته در حوزه مسکن و ساخت و ساز شهری سیری طبیعی و معقول بوده است؟ یا نه؟ مجموعه حاکمیتی که نسبت به افزایش قیمت مرغ و یا تخم مرغ حساسیت نشان می‌دهد، در این زمینه مهم باید حساسیت بیشتری از خود نشان می‌داد!! اهمیت ترقی انفجاری قیمت مسکن، کمتر از افزایش قیمت مرغ و تخم مرغ نیست. تا دیر نشده است، قوای مجریه و قضائیه و مــقننه باید به انجام وظیفه و دفاع از حقوق ملت بپردازند. به ویژه قوه مجریه و دولت، توسط وزارتخانه‌های اطلاعات، امور اقتصادی و دارائی، کشور و وزارت مسکن و شهرسازی باید اقــدامــات جدی و فوری معمول دارد. سکوت دستگاههای حاکمیتی در این خصوص شبهه‌انگیز است. برای رفع شبهه و شائبه هرچه زودتر دولت و نهادهای حاکمیتی باید دست به اقدام عــاجل و مــؤثر بزنند، متقاضیان تهیه مسکن و ملت چشم انتظار اقدام هستند.

طرح ضربتی اشتغال! موفق یا خیر؟*

در روزنامه‌های چند روز گذشته از قول مسئول محترمی از بانک مرکزی اعلام شده بود که طرح ضربتی اشتغال، طـرح مـوفقی نبوده است! در حالی که چند روز قـبل از آن دولت مـحترم در خصوص کارساز بودن طرح مذکور، چه داد سخن‌ها که نداد و چه تعریف و تمجیدها که از طرح ضربتی اشتغال نشد!؟ مردم ضمن آن که از این ضد و نقیض گویی‌های بخشی از حاکمیت تعجب کرده و تأسف میخورند، خود بهتر از هر مسئول و مقام دولتی و بانکی در خصوص طرح ضربتی اشتغال به جمع‌بندی رسیده و اظهارنظر مینمایند. مردم می‌دانند که طرح مذکور حتی حداقل موفقیت را نیز نه تنها نداشته، بلکه موجب اتلاف منابع مـالی ملی و بدبینی متقاضیان اشتغال به کارگزاران دولتـی و ایـجاد رانت و سوء استفاده برای معدودی شده است. اشتغال چشم‌گیر

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۸۲/۳/۱۷ صفحه ۳

موقت هم حاصل نشده است. آنچه که آقایان عـرضه مـی‌کنند آمار است، نه اشتغال.
صاحبنظران و خبرگان از ابتدا می‌دانستند که این طـرح مـوفق نخواهد بود، اما مثل همیشه اقتدار دولتـی و عـدم تـوجه بـه نظریات و توانهای کارآفرینی بخش خصوصی اصیل، نه بخش خصوصی دولت ساخته! کار خود را کرد و نه کار آفرینان بخش خصوصی مجال اظـهارنظر و ابـراز عـمل پـیدا کـردند و نـه تشکل‌های مدنی کارآفرینان بخش خصوصی اصیل!!
ریاست محترم جمهوری در دو دوره تبلیغات انتخاباتی خود، به طور پررنگ و شفاف، بحث جامعه مدنی را مـطرح کـردند. از لوازم جامعه مدنی تشکیل و تقویت نهادها و تشکلهای مـدنی است. آیا در طول دو دوره ریـاست جـمهوری ایشـان، حـقیقتاً تشکل‌ها و نهادهای مدنی واقعی بـخش خـصوصی اصـیل در زمینه‌های صنفی و حرفه‌ای و تخصصی، توانسته‌اند به ایـفای نقش بپردازند؟ دولت محترم، امکان و فرصت به این تشکل‌های مدنی داده است؟ ممکن است بگویند بلی! بنده عرض مـی‌کنم دولت هر وقت خواسته است در جهت تصمیمات از پیش اتخاذ شده خود، امضای بخش خصوصی را هم داشته بـاشد، آنـها را دعوت کرده و با توجیهاتی، نهایتاً از نمایندگان تشکل‌ها خواسته است که نظر دولت را تأیید کرده و از فردا، مدافع آن شده و در خصوص محسنات آن داد سخن دهند! در حالیکه در همه جای دنیا، کار آفرینان بخش خصوصی از طـریق تشکـل‌های خـود،

حرف اول و آخر در زمینه اموری مانند اشتغال و غیره را میزنند و دولت با سیاست گذاری‌های درست، بستر ساز حرکت و عملیاتی شدن طرح‌های بخش خصوصی میشود. طی چند سال گذشته، نه تنها در این زمینه به طور عموم اقدامی‌نشده، بعضاً مشاهده می‌شود که تشکلهای مدنی تضعیف و حتی روز به روز در اثر اقدامات دولت، وابسته‌تر به دولت شده و نهایتاً می‌روند تا تبدیل به نهادی دولتی شوند. نمونه‌های فراوانی در این خصوص وجود دارد که قابل عرضه است. دولت قطعاً نمی‌تواند با اقداماتی نظیر طرح ضربتی اشتغال و غیره، معضل بیکاری را حل کند. چرا؟ برای این که تمام آقایان وزراء و معاونین محترم ایشان بفرمایند که در تمام طول زندگیشان چقدر کارآفرین بوده و توانسته‌اند با ابتکار و خلاقیت خود و بدون استفاده از اقتدار دولت و منابع مالی عمومی، کار ایجاد نمایند؟ یا طرحی را تکمیل و به بهره‌برداری برسانند؟ سوابق کاری همه وزرای محترم را اگر بررسی کنید، مؤید این ادعای بنده است. ایجاد اشتغال، هنر کارآفرینان بخش خصوصی اصیل و ریسک‌پذیر است. هر کسی از عهده این کار بر نمی‌آید. مخصوصاً کسانیکه از روز اول عادت کرده‌اند از اقتدار دولتی و بودجه بیت‌المال هزینه کنند، بدون آن که به کسی هم پاسخگو باشند! در ضمن بخش خصوصی زائیده دولت نیز توان این کار مهم را ندارد. منظور از این نوع بخش خصوصی غیراصیل، آنهایی هستند که از اوائل انقلاب در دستگاههای دولتی مشغول به کار شدند،

وقتی ارتباطات خود را محکم و راه و چاه را شناختند، از کار دولتی استعفا دادند یا بازخرید شدند و آمدند تا در عرصه فعالیت اقتصادی، نقش بخش خصوصی را بازی کنند. این افراد نیز قادر به کمک به حل معضل بیکاری نیستند. آنها عادت کرده‌اند که به مدد ارتباطات و مساعدتهای پنهان و آشکار و خصوصی دولت، به حیات خود ادامه دهند. آنها دارای شخصیتی مستقل و خوداتکا نیستند که بتوانند اقدامی کنند.

اگر به راستی می‌خواهید جامعه مدنی محقق و مسایل و معضلات کشور، نظیر بیکاری حل شود، باید کاری را که دنیا کرده است، شما هم بکنید. به بخش خصوصی اصیل کارآفرین و تشکل‌های مدنی ایشان، بهای لازم را بدهید. برای آنها احترام واقعی قایل شوید، رقابت ناسالم و نابرابر بخش دولتی و بخش خصوصی را از بین ببرید. دست از تصدی گری بردارید و به حاکمیت بپردازید. امکان و فرصت بروز و ظهور خلاقیت‌های بخش خصوصی، این عناصر ریسک‌پذیر و با دانش و مجرب را فراهم نمایید تا بتوانید عملاً (نه فقط با ارائه آمار بدون پشتوانه روی کاغذ) گزارشی از موفقیت‌های دولت به ملت رشید ایران بدهید. انشاا...

آیا زمان تغییر تاکتیک در مبارزه با آمریکا فرا نرسیده است؟*

در هر مبارزه‌ای اهدافی وجود دارد، یعنی اصولاً مبارزه برای رسیدن به اهداف صورت می‌پذیرد. طبیعتاً، چنانچه مبارزه طولانی شده و اهداف محقق نشوند، تاکتیک‌های مبارزاتی مورد ارزیابی و تجدیدنظر قرار گرفته و تغییر می‌یابند. حدود بیست و پنج سال یعنی یک ربع قرن است که مبارزه‌ای را با آمریکا شروع کرده و مرتباً شعار مرگ بر آمریکا می‌دهیم. شایسته است امروز پس از گذشت بیش از دو دهه به حساب هزینه فایدهٔ این مبارزه پرداخته شود. تصور نمی‌کنم هیچ ایرانی عاقل، هیچ ایرانی غیرتمند و هیچ ایرانی انساندوست و وطن خواهی باشد که خیانت‌های آمریکا در مورد کشور و ملت ایران را فراموش کند. ضربه‌ای که ملت و مملکت ایران در کودتای ۲۸

---

*- روزنامه مردمسالاری ۸۲/۴/۱۰ صفحه ۲

مرداد از آمریکا و آمریکاییان خورد، هرگز قابل فراموشی نیست. سقوط دولت ملی دکتر محمد مصدق بر اثر کودتای انگلیسی آمریکایی ۲۸ مرداد، داغی است بر دل هر ایرانی و نقطه عطفی به سمت قهقرا در تاریخ ملت ایران. این مطلب را نوشتم که بگویم قصدتطهیر آمریکا و حکومتش را ندارم، بلکه برعکس هشدار دهم، مبادا با ادامه شعار مرگ بر آمریکا و به تصور مبارزه با آمریکا موجب شویم که ملت ایران متحمل زیان‌های جبران‌ناپذیر وکشور و دولت آمریکا منافع بیش از پیش از شعار و عملکرد حاکمان ایرانی ببرند. یا بهتر بگویم، نکند از یک مقطع زمانی به بعد خدای نخواسته، ندانسته منافع ملی را فراموش و دشمن و اذنابش همچون رژیم صهیونیستی را تحت عنوان مبارزه با آمریکا به نوائی رسانده باشیم. لذا جا دارد، چند سؤال از تصمیم گیران سیاست خارجی و طرفداران ادامه مبارزه با آمریکا به شیوه چندین سال اخیر بشود!

سؤال اول، این که برای چه با آمریکا مبارزه می‌کنیم؟ و اهداف این مبارزه چیست؟ سؤال دوم، بهای این مبارزه چقدر است؟ سؤال سوم، آیا شیوه و روش چندین سال اخیر تنها شیوه و روش معقول مبارزه است؟ سؤال چهارم، آیا تصمیم‌گیران و تصمیم سازان خارجی قائل به تغییر تاکتیک‌ها، بسته به شرایط زمانی و مکانی در مبارزه با آمریکا هستند؟ سؤال پنجم، آیا کشور و ملت ایران تنها کشور و ملتی در دنیا هستند که با آمریکا و حکومتش مشکل دارند!

اکنون به طورخلاصه و خیلی مجمل بــه پــاسخ‌های عــقلانی و احتمالی خواهیم پرداخت. در پاسخ سؤال اول به طور طــبیعی، باید گفت که در جهت منافع ملی و دفاع از حقوق ملت ایران، با آمریکا مبارزه می‌کنیم. حال از خود سؤال کنیم واقعاً منافع ملی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی در اثــر مبارزه سالیان گذشته، حفظ و افزایش یافته است؟ یا خسران و زیان دیده است؟ ناگفته پیداست با شیوه پــیش گــرفته شــده و تاکتیک مبارزاتی مورد عمل قرار گرفته اگر تراز هزینه و فایده بررسی شود، می‌توان گفت که از مقطعی به بعد، آمریکا و اذنابش سود برده و ملت و مملکت ایران بیشتر از نتیجه به دست آمده، هزینه کرده‌اند. در این میان کشورهای فرصت‌طلب، بــه دنــبال منافع اتفاقی نیز، مانند روسیه و برخی دیگر کشورها، بیشترین استفاده را از روش مبارزاتی پیش گرفته شده برده‌اند. پس اگر منافع ملی مدنظر و هدف بوده است، این منافع نه تنها از یک مقطع زمانی به بعد حاصل نشده، بلکه شاید بتوان گفت زیان ملی نیز به ملت ایران وارد آورده است. لذا، هدف اصلی در مجموع محقق نشده است. در چنین حالتی به نظر می‌رسد باید تغییراتی در تاکتیک داده شود. مگر این که خدای نــخواســته هــدف از مبارزه با آمریکا، حفظ و ارتقای منافع ملی و دفاع از حقوق ملت ایران نباشد و اهداف دیگری دنبال شود.

هدف معقول و ملی دیگری نیز به واقع به ذهن متبادر نمی‌شود. لذا پاسخ صحیح اینست که بحث مبارزه با آمریکا و صحبت از

تغییر مشی و روش مبارزه، به قدری سنگین و پرمخاطره شده که اصولاً فکر کردن و سخن گفتن در مورد آن نیز به دلیل عواقب احتمالی بعدی، لرزه بر اندام‌ها می‌اندازد و همه به همین صورت آن را تقبل و تحمل می‌کنند.

پاسخ سؤال دوم،در حوزه سیاسی در قبال بهای پرداخت شده برای این مبارزه، دستاوردهایی نیز قطعاً وجود دارد. لیکن با توجه به اقتدار رسانه‌ای و روابط گسترده طرف مبارزه، با تمام کشورهای دنیا کفهٔ هزینه، سنگین‌تر از حاصل است. اما در حوزه اقتصادی ناگفته پیداست، تحمیل جنگ هشت ساله و زیان‌های اقتصادی و تبعات بعدی آن در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و خصوصاً در حوزه اقتصادی، بر اثر حصرها و تحریم‌های اعمال شده بعد از جنگ توسط آمریکا و ایجاد محدودیت انتخاب برای کشور ایران در برقراری ارتباطات اقتصادی و مالی و سرمایه گذاری‌های مشترک و غیره، باعث شده است که زیانی بس سنگین متوجه ملت و مملکت ما در حوزه اقتصادی شود.

در پاسخ سؤال سوم، به سادگی می‌توان گفت که قطعاً شیوه مبارزه موجود، تنها شیوه نبوده و نخواهد بود. گرچه پاسخ سؤال چهارم را باید تصمیم گیران و تصمیم سازان سیاست خارجی بدهند، اما عملکرد، نشان دهنده آنست که قایل به تاکتیک‌ها و روش‌های متعدد موجود دیگر نیستند و به همین دلیل تغییر تاکتیک و روش نه تنها مشاهده نمی‌شود بلکه از فرصتها نیز به

نفع و در جهت منافع ملی با حفظ مواضع اصولی استفاده به عمل نمی‌آید.

پاسخ سؤال پنجم، آنست که امروز اکثر قریب به اتفاق ملل دنیا، حکومتگران و دولت آمریکا را نه تنها قبول ندارند، بلکه علیه آنان اعلام موضع کرده و تظاهرات می‌نمایند. دولتهای این ملل نیز هم عقیده با ملت خویش هستند، اما به خاطر منافع ملی و گریز از زیان‌های احتمالی ضمن حفظ اصول و مواضع خود، باب مذاکره و رابطه با آمریکا را صددرصد نبسته‌اند. حال با توجه به آن‌چه در بالا آمد، بنگریم که در این گونه مواقع دنیا چه می‌کند؟ ما با حفظ اصول و منافع ملی چه باید بکنیم؟ قطعاً تمام کشورهای دنیا در جهت اهداف خود عمل کرده و در هر مراوده و ارتباط یا مبارزه‌ای، منافع ملی خویش را در نظر می‌گیرند. در طی مسیر برای رسیدن به اهداف نیز انعطاف‌پذیر عمل کرده، مرتباً تاکتیک‌ها را بررسی و ارزیابی‌مجدد و اصلاح می‌نمایند. چرا ما چنین نمی‌کنیم؟ تصور نمی‌کنم کشورهای دیگر که ما با آنها ارتباط خیلی دوستانه و مودت‌آمیزی داریم، منافع کشور ما را بر منافع کشور و ملت خودشان ترجیح می‌دهند، اما با حفظ اصول و در جهت منافع ملی خویش با آنها ارتباط و مراوده داریم. چه دلیلی دارد، نتوانیم همین رویه را با آمریکا نیز برای دفاع و گسترش منافع ملی پیش بگیریم؟ شخص بزرگواری به درستی می‌گفت: در جنگ دوم جهانی بزرگترین لطمه را کشور ژاپن از آمریکا خورد، لیکن امروز بیشترین ارتباط را کشور ژاپن

با آمریکا دارد. در کنار این ارتباط تنگاتنگ، مؤثرترین موضع ضدآمریکایی را نیز ژاپنی‌ها با احداث موزه جنگ هیروشیما و نگهداری و به نمایش گذاشتن نتایج «درنده خویی» و «وحشی گری» آمریکائیان گرفته‌اند. هر بازدید کننده موزه می‌بیند و به خاطر می‌سپارد در کنار این حرکت عقلانی و محکومیت مؤدبانه آمریکا، ژاپن وژاپنی‌ها، حداکثر بهره‌ها را از آمریکا و آمریکاییان، حداقل در حوزه اقتصادی می‌برند. آیا این شیوه پیش گرفته شده کشور ژاپن به نفع ملت ژاپن نیست؟ یا قهر و غضب و قطع رابطه و از دست دادن فرصت‌ها و تحریکات آمریکا برای حمله مجدد به آن کشور؟

هدف این بنده در راستای وظایف وکالتی و نمایندگی ملت، افتتاح باب گفتگو و مباحثه در خصوص ارزیابی‌عمکرد و نتایج به دست آمده از مبارزه و قطع رابطه و عدم مذاکره شفاف با آمریکا طی دو دهه گذشته بین نخبگان و صاحبنظران هم وطن است. اگر مذاکره بد است، چرا غیرعلنی و در پشت پرده توسط برخی از اشخاص انجام می‌شود؟ اگر خوبست، چرا آن را پنهانی و غیرعلنی می‌کنید؟ نمایندگان ملت، نخبگان و طرفداران منافع ملی حق دارند، در جریان این مذاکرات باشند. باید در جهت منافع ملی گذشته را، ارزیابی‌کنیم. تاکتیک‌های درست را طراحی و در جهت منافع ملی از فرصت‌ها حداکثر بهره را بگیریم وگرنه از غضب خدایتعالی و قهر ملت باید ترسید.

نظرسنجی ملی، ضرورت روز*

حال که طرفداران عدم برگزاری رفراندم تا این لحظه موفق بـه جلوگیری از اقدام برای برگزاری هر نوع رفراندومی شده‌انـد و در ضمن نظر نمایندگان ملت را نیز به عنوان نـظریات مـلت و موکلین قبول ندارند، برای شنیدن صدای ملت چه باید کرد؟ آیا مخالفین برگزاری رفراندوم، مخالفین اصلاح قانون انتخابات و حذف نظارت استصوابی، اصولاً حقی برای ملت قایل هستند؟ اگر ملت حقی دارد، باید بـه صـورتی نـظرش را در خـصوص حاکمیت و شیوه حکومت و اداره مملکت جویا شد. در شرایط موجود، بعد از گذشت حدود ربع قرن از حـرکت انـقلابی ملت رشید ایران و پیروزی انقلاب مـلی، آیـا بـهتر نـیست کـه بـه ارزیابی عملکرد حاکمیت و شیوه حکومت پرداخته شود؟ امروزه در دنیا، حتی در مؤسسات کـوچک نـیز، یکـی از مـؤلفه‌های

---

*- روزنامه آفتاب یزد ۸۲/۳/۲۷ صفحه ۱۱

اساسی در امر مدیریت، ارزیابی‌دوره‌ای و تناوبی‌از عملکرد مدیران و کارکنان است.

چرا نباید بعد از گذشت حدود ربع قرن از حرکت ملی ملت رشید ایران، این ارزیابی‌به عمل آید؟ مگر ملت صاحب اصلی حق و انقلاب نیست؟

مگر حکومت امانتی از طرف ملت در دست حاکمان نمی‌باشد؟ اوج امانتداری آنست که نظر صاحب امانت و صاحب اصلی حق، توسط امانتداران سؤال شود. یک نظر سنجی عمومی‌درباره مشی حکومتی ۲۵ سال گذشته به جای رفراندوم برای یک بحث خاص و موردی، هم نقاط قوت حکومتی را روشن و هم ضعف‌های آن را برملا خواهد ساخت. بالاخره به صورتی صدای واقعی ملت اعلام و توسط حکام شنیده خواهد شد. صدایی مستقیم و بدون واسطه و بدون سانسور. اگر اکثریت ملت، شیوه رایج ربع قرن اخیر را بدون عیب و نقص دانست و در جهت آرمان‌هایی که برای آن انقلاب کردند، به حساب آورد، طبیعی است باید حکومت را به شیوه ۲۵ سالهٔ اخیر ادامه داد. اگر چنین نبود و اکثریت نسبت به مدیریت و رفتار حاکمان و تصمیم‌ها و اقدامات قوای مجریه و قضائیه و مقننه و کلیه عوامل مؤثر در حاکمیت و حکومت انتقاد و ایراد داشتند، بدیهی است که باید نظر اکثریت ملت را محترم شمرد و گوش به فرمان اکثریت، اصلاحات مد نظر را در مشی حکومتی اعمال و مطالبات ملت را برآورده کرد.

به نظر این بنده، ارزیابی‌عملکرد حکومتگران بر ملت، طی مدت ربع قرن اخیر از ضروریاتست. در شرایط حال حاضر که همه خود را سخنگوی ملت می‌دانند و از طرف ملت داد سخن می‌دهند، بهترین و منصفانه‌ترین روش برای شنیدن صدای حقیقی و بدون واسطه ملت، مراجعه به خود ملت و نظر سنجی و شنیدن صدای ملت، به طور مستقیم است. این نظرسنجی و طراحی سؤال‌ها و غیره می‌تواند با حضور نمایندگان منتخب هر سه قوه و با نظارت ایشان، توسط قوه مجریه یعنی دولت انجام شود.

اگر مسئولان در پی شنیدن بدون واسطه صدای ملت نسبت به عملکرد خود هستند، اگر برای مسئولان حضور شاداب و پرتعداد ملت در پای صندوق‌های آراء در انتخابات دوره هفتم مجلس شورای اسلامی‌و دوره هشتم ریاست جمهوری و هر انتخابات دیگری در سال جاری و سالهای آتی مهم است، باید به ارزیابی‌عملکرد و نظرسنجی پیشنهادی تن دهند. در غیر اینصورت هرچه از تعداد رأی دهندگان کاسته شود، بهمان نسبت و یا حتی می‌توان گفت خیلی بیشتر و به طور تصاعدی اولاً مشروعیت حکومت کاهش خواهد یافت، ثانیاً شکاف بین ملت و حاکمیت گسترده‌تر و عمیق‌تر خواهد شد. با یک نظرسنجی به منظور ارزیابی‌و قبول نظر ملت و عمل بدان، می‌توان انقلاب را بیمه و ملت را راضی و خشنود و یکپارچگی ملت را حفظ و همچنین ضریب امنیت ملی را افزایش داد. ملت ایران از به

حساب نیامدن و بی‌توجهی به آراء و اراده ملی، رنجیده خاطر و خسته است. این رنجش و خستگی را باید، جدی گرفت. فراموش نکنیم موقعیت و منزلت امروز هر مسئولی، ناشی از توجه و عنایت ملت است. در ۲۲ بهمن سال ۵۷ همین مسئولین بلندپایهٔ امروزی، دارای موقعیتی در حد همه ملت بودند و بنا به اراده و حمایت مردم بلند پایه شده‌اند. لذا، انصاف و اخلاق و مصلحت حکم می‌کند که گذشته فراموش نشده و به نظر ملت اهمیت داده شود. نظر حقیقی ملت را از طریق نظرسنجی عمومی و یا نظرسنجی از تعدادی از هر قشر و طبقه اجتماعی مانند کارگران، کشاورزان، کارمندان اعم از کشوری و لشگری، بازاریان، دانشگاهیان، فرهنگیان، مدیران، دانش‌آموزان، دانشجویان، زنان خانه دار و بیکاران و... از جوان و میانسال و مسن و زن و مرد به عنوان نمونه و تعمیم آن به کل ملت می‌توان دریافت. حال که رفراندوم را نمی‌پذیرید، نظرسنجی ملی را باید بپذیرید. وگرنه چگونه ملت بگویند، چه ایراد و انتقادی به شیوه حکومت دارند؟

روز «پاینده باد ایران»*

مردادماه از نظر منظر ملی برای من و خیلی از ایرانیان ماه خاصی است. ماه کودتای ننگین ۲۸ مرداد، ماه خاطراتی بس تلخ و گزنده، ماه سقوط حکومت ملی دکتر محمد مصدق، ابرمردی که به حقیقت نمی‌توان انکارش کرد. شخصیتی که حضور و بروزش در صحنه و معادلات سیاسی و بین المللی، به ویژه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، تأثیرات شگرفی را موجب شد. مبارزی که سرسختانه با استعمار کهن و با تجربه انگلیس دست و پنجه نرم کرد و برای مدتی او را به زانو درآورد. آنطور که این استعمار پیرو با تجربه، برای مبارزه با مصدق، به ناچار از آمریکا، استعماری که بر آن بود تا در صحنه استعمارگری نو در جهان برای خود جا باز کند و می‌رفت تا رقیبی برای انگلیس باشد، یاری خواست.

---

*- روزنامه مردمسالاری ۸۲/۵/۱۲ صفحه ۳

مع‌الوصف سرنگونی مصدق برای انگلیس تا بدانجا مهم بود که حاضر شد در ازای کمک آمریکا در سرنگونی مصدق، به این رقیب تازه نفس امتیاز دهد و آمریکا را در غارت منابع نفتی ایران و بعداً جهان سهیم کند. مشکل مصدق آنچنان برای انگلیس حیاتی شده بود که «ایدن» وزیر امور خارجه انگلیس (که بعداً نخست وزیر آن کشور شد) در خاطراتش نوشت «در آبهای مدیترانه، با همسرم در کشتی تفریحی، همراه با کابوس مصدق بسر می‌بردم، که خبر سقوط او را به من دادند و تنها آن شب را با راحتی خوابیدم.»

نهضت مصدق، تغییرات بسیار مهمی را نه تنها در ایران، بلکه در دنیا باعث شد. افسوس که در دوران خفقان، به طور طبیعی! از این ابر مرد، نامی و ذکری به طور عموم نبود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز این افتخار ملی به درستی مورد تقدیر قرار نگرفت، حتی بعضاً در حق این شخصیت بزرگ جفا نیز شد! ماه مرداد دیگری در پیش است و ۲۸ مردادی دیگر، خصوصاً که امسال ۲۸ مرداد، پنجاه ساله می‌شود. در کشور ما، بیش از هر کشور دیگری، به مناسبت‌های مختلف ایام خاصی تحت عناوین مختلف نامگذاری شده و مراسم ویژه‌ای برگزار و در اکثر موارد، تعطیل عمومی‌نیز اعلام می‌گردد. لذا، پیشنهاد بنده به همکاران محترم نماینده عموماً و فراکسیون نمایندگان کرد در مجلس شورای اسلامی‌خصوصاً آنست که طرحی تقدیم مجلس محترم شورای اسلامی‌یعنی مجلس اصلاحات بشود، با عنوان طرح

روز «پاینده باد ایران»، این روز همان روز ۲۸ مرداد باشد. بنده کلیات طرح را تحریر و آماده کرده‌ام، چنانچه معالجات خارج از کشور تمام و توفیق یافتم به موقع در مجلس حضور مجدد یابم، طرح مذکور را به یاری خدا و همکاران محترم نماینده تقدیم مجلس خواهم داشت، تا مجلس اصلاحات و با تصویب اصلاحگران واقعی، روز ۲۸ مرداد، به طور قانونی و به حکم قانون، روز «پاینده باد ایران» نام گذاری شود تا در این روز از خادمان ملت در دولت ملی دکتر محمد مصدق و همچنین خود این شخصیت والا، توسط خود ملت و توسط هر ایرانی که ایران و خادمان ایرانی را دوست می‌دارد و ارج می‌گذارد، تجلیل به عمل آید. نهادهای مدنی و مردمی اعم از صنفی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بنا به سلیقه و توان خود، این روز را گرامی دارند. وقایع ۲۸ مرداد ماه و اتفاقات قبل از آن که منجر به کودتا شد و وقایع پس از کودتای ننگین و تأثیرات آن بر مملکت و ملت ایران، باید تحلیل و تبیین شود تا نسلهایی که درک صحیح و شناختی از قضیه ندارند، در جریان امر کودتای ننگین قرار گیرند.

این قانون به بانیان کودتا خواهد فهماند که ایرانی همیشه و همواره زنده است و ایران، این مرز پرگهر پاینده. به مصداق «پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک»، ایرانیان این روز ننگین و پر از نفرت را با تأسی به شعارهای سه گانه مذکور در بالا تبدیل به فرصتی برای آگاهی و هوشیاری ملی، پاسداشت و حرمت

بزرگان کشور و همبستگی ملی می‌کنند. در این روز مسلمان و غیر مسلمان، کرد و فارس، عرب، لر، بلوچ و ترکمن و آذری، آشوری و ارمنی و غیره، همه و همه، هر کس که به ایران فکر می‌کند و قلبش برای ایران می‌طپد و خود را ایرانی می‌داند، فارغ از دین و مذهب و نژاد و تبار، دست در دست هم از صمیم قلب خواهیم گفت: «زنده و پاینده است ایران». وفاق ملی در این شعار و در این روز متجلی خواهد شد. بدیهی است در این طرح، وظایف و تکالیفی برای دولت به ویژه وزارتخانه‌های ذیربط با امر، یعنی وزارتخانه‌های کشور، فرهنگ و ارشاد اسلامی و امور خارجه معین خواهد شد. امید که طرح پیشنهادی از تصویب مجلس شورای اسلامی و تأیید شورای نگهبان به سلامت بگذرد.

صادقانه می‌گویم، هدف از طرح این موضوع و این که چنین طرحی تقدیم مجلس خواهد شد، جلب و جذب افکار عمومی و توجه نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و ایجاد فضای مناسب برای تصویب این طرح است، زیرا ممکن است برخی بگویند مردم غم نان دارند، شما به فکر چه هستید؟ عرض می‌کنم، بخشی از غم نان و دیگر معضلات امروز ملت‌ها نیز مربوط به کودتای ننگین ۲۸ مرداد، در پنجاه سال قبل است. باشناخت درست از وقایع تاریخی می‌توان به تحلیل آن پرداخت و از زیانها کاست و به منافع ملی افزود.

شیفتگان خدمت یا تشنگان قدرت؟!*

حکایت لایحه اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی را به دلیل دوری موقتی از وطن، از طریق مطالعه روزنامه‌ها به مدد اینترنت تعقیب می‌کردم. دیدم، جلسات مشترک اعضای محترم شورای نگهبان و کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس بدون نتیجه ماند. خواندم که روحانیان نماینده یا نمایندگان روحانی در مجلس، قرار گذاشته‌اند با همکاری این نمایندگان و دبیر محترم شورای نگهبان طرحی نو برای اصلاح قانون تهیه انتخابات مجلس نمایند. چند مورد و اقدام دیگر در مایه همین اقدامات!!

اقدامات و دلسوزی‌های مذکور در فوق، به درستی مرا به اندیشه واداشت. که آیا این همه تلاش و کوشش هم شورای نگهبان و هم مجلس برای خدمت به ملت است؟ یعنی همگان تا این اندازه شیفته خدمت هستند؟ یا برای کسب قدرت است؟ به عبارت دیگر آیا تشنگان قدرت، در تکاپوی دست یازیدن به

---

*- روزنامه مردم‌سالاری ۱۳۸۲/۴/۲۶ صفحه ۳ (تحت عنوان "نظارت قانونی یا نظارت استوابی" چاپ شد)

قدرت بیشتر می‌باشند؟ به صراحت و بدون مجامله عرض می‌کنم، عنوان "خدمت" فقط بهانه ایست برای گرفتن قدرت بیشتر و بلکه قدرت و اختیارات تامه!
اگر مجلس قدرت یابد، گامی‌بلند به سوی مردمسالاری و حاکمیت اراده ملت برداشته شده است. پس باکی نیست و اقدامی‌بس شایسته و بایسته است. زیرا صاحبان اصلی حق، آحاد ملت هستند که از طریق نمایندگان منتخب خویش، اراده خود را حاکم می‌نمایند. اما اگر شورای نگهبان مقتدرتر شود و حق اعمال سلیقه در انتخابات را از طریق نظارت استصوابی داشته باشد، به طور طبیعی زیان‌های متعددی متوجه ملت خواهد شد. اولاً نظر مجلس و نمایندگان در اصلاح قانون انتخابات نادیده گرفته شده، یعنی نظر ملت به هیچ انگاشته می‌شود، ثانیاً اعمال سلیقه جای قانون و ضابطه را گرفته است. بدون آن که عاملان سلیقه، دلیلی برای اعمال سلیقه خویش داشته و پاسخگوی سؤالات ملت نیز باشند! ثالثاً حق انتخاب ملت محدود می‌شود. رابعاً عده قابل توجهی از شایستگان به دلیل حاکمیت سلیقه بدون پاسخگویی، داوطلب احراز مسئولیت نمایندگی نمی‌شوند یعنی شایستگان و نخبگان از صحنه حذف می‌شوند. رابعاً کیفیت مجلس تنزل پیدا خواهد کرد و.... با تمام این زیان‌های بدیهی و روشن و این که عملاً ناکارآمدی روش نظارت استصوابی‌ثابت شده است، چرا شورای محترم نگهبان اصرار دارد، به جای نظارت قانونی نظارت استصوابی‌داشته

باشد؟ آیا این اصرار تداعی کننده تشنگی بـرای کسب قـدرت تامه و فراتر از قانون نیست؟

طرفداران نظارت استصوابی، همواره فریاد بر می‌آورند، چنانچه نظارت استصوابی‌نباشد، نااهلان و بی‌صلاحیت‌ها به مجلس راه خواهند یافت. این اشخاص با صدای بلند، بزرگترین توهین را به خرد جمعی و جامعه روا میدارند. یعنی در کمال شجاعت و بـا صراحت می‌گویند، ملت و عقل جمعی توان تشخیص نـدارد و درک و فهم کاملی را صاحب نیست! در حالی که قضیه برعکس است. برای اثبات این امر ناچار هستم، یک واقعه حقیقی را که در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی‌رخ داد، بازگو کنم. در انتخابات دوره ششم مجلس، یک نفر از کاندیداها در استان گلستان که تأیید صلاحیت شده و صالح تشخیص داده شده بود، فقط با اختلاف جزئی رأی نتوانست به مجلس راه یابد و نفر دوم در حوزه انتخابیه خود شد. این فرد صالح و صاحب صلاحیت (از نظر شورای نگهبان) که اگر چند رأی بیشتر آورده بود، افـتخار نمایندگی پیدا می‌کرد، در همان ماههای اول پس از بـرگزاری انتخابات، دست به قتل دو نفر زد و جان شیرین دو هـموطن را گرفت! همین واقعه می‌تواند مبین درستی خرد جـمعی و عـدم کارآیی نظارت استصوابـی بـاشد. در شـرایـطی کـه نـظارت استصوابی، فرد مذکور را صاحب صلاحیت تشخیص و اعـلام کرده بود، خرد جمعی به او رأی نداد! به عبارت بهتر واقعه فوق اثبات کرد، که تشخیص شورای نگهبان درست نبوده و نظارت

استصوابی فقط مسئولیت شرعی و قانونی اعضای محترم شورای نگهبان را سنگین‌تر و موجب بهره‌برداری اشخاصی می‌شود که خود را منتسب به شورای نگهبان می‌کنند. این اشخاص از طریق ارتباطات خلاف قانون در زمان برگزاری انتخابات نقش واسطه را ایفا می‌نمایند. افراد مذکور بدینوسیله کسب قدرت کرده و منتخبین احتمالی مجلس را وامدار خود می‌کنند. تا در آینده به صورتی بهره‌برداری لازم را از این طریق و به وسیله افرادی که وامدار شده‌اند بنمایند.

می‌خواهم نتیجه بگیرم که نظارت استصوابی، هم موجب زیان ملی است و هم سنگین شدن مسئولیت اعضای محترم شورای نگهبان و در ضمن استفاده ابزاری عده‌ای که به صور گوناگون خود را صاحب ارتباط و نفوذ در شورای نگهبان اعلام کرده و از این طریق به ترویج فرهنگ مذموم کار چاق کنی و واسطه‌گری نیز کمک می‌کنند تا خود به مقاصد خویشتن برسند. چرا با وجود چنین بدیهیاتی اعضای محترم شورای نگهبان هنوز اصرار دارند تا نظارت استصوابی جای نظارت قانونی را بگیرد. جای سؤال دارد!؟ امید آن که شورای محترم نگهبان با تأیید آخرین اصلاحیه‌های مجلس در خصوص لایحه اصلاح قانون انتخابات در جهت تحقق منافع ملی و لبیک گفتن به خواست ملت اقدامی شایسته و واجب را صورت دهد. نظر نمایندگان خواست ملت است و ملت نیز صاحب اصلی حق است. مقاومت در برابر خواست صاحبان اصلی حق چه معنایی دارد!!؟

"مملکت در کفر می‌ماند، در ظلم نه!"[1]

طی چند سال اخیر به کرات عبارت "توسعه موزون" یا "توسعه همه جانبه" را ملت از زبان برخی از مسئولین، به ویژه از لسان رئیس جمهور محترم شنیده است. به دلیل اهمیت مطلب فوق، به خصوص در این ایام که روزهای تهیه و تدوین بودجهٔ سال ۱۳۸۳ و نگارش برنامهٔ پنجسالهٔ چهارم توسعه می‌باشد، وظیفهٔ خود می‌دانم به عنوان وکیل ملت، علی الخصوص وکیل مردم "کرد" که مناطق محل سکونت ایشان از عدم توسعه یافتگی در رنج است مطالبی را خطاب به مسئولین محترم کشور، مخصوصا رئیس جمهور محترم و دولت خدمتگزار، در راستای پیگری مطالبات ملت و "کردها" اعلام دارم.

طرفداران و تعقیب کنندگان سیاست قابل تحسین توسعه موزون یا توسعه همه جانه، رشد و گسترش و در یک کلام توسعهٔ

---

۱ - روزنامه آفتاب یزد ۱۳۸۲/۷/۷ـ صفحه ۱۱

سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را مد نظر قرار داده، پرداختن به یک یا چند حوزه و غفلت از بقیه را خطا می‌دانند که بسیار درست و بجاست. جامعه‌ای، به معنای واقعی کلمه توسعه یافته خواهد بود که در کلیهٔ حوزه‌های چهارگانهٔ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، در جهت رشد و کمال حرکت نموده و همگام و همراه، به توسعهٔ همهٔ امور پرداخته باشد. اینجانب در این نوشتار قصد دارم اعلام نمایم که، اعمال طراحی شده و اجراء گردیده برای نیل به توسعهٔ موزون "لازم" است، اما "کافی" نیست. یا به عبارت ساده‌تر تنها عمل کردن به شیوهٔ مد نظر رئیس جمهور محترم، تمام هدف توسعهٔ موزون و همه جانبه را محقق نخواهد کرد. چرا؟ برای اینکه اگر کل نقاط کشور و مردمان ساکن مناطق و استانهای آنرا بمثابه یک "تن یا بدن" بگیریم، که اندامهای آن با هم ارتباط "ارگانیک" دارند، باید تمام این اندامها به تناسب "حق" و "استعداد" خود، رشد و توسعه یابند. می‌خواهم بگویم که امر توسعهٔ همه جانبه، فقط چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ندارد بلکه از نظر گسترهٔ انتشار، وجوه دیگری نیز دارد. توزیع امکانات و تأثیر سیاستها باید تا دل کوچکترین واحد اجتماعی یعنی کلیهٔ اندامها نیز نفوذ و رسوخ کرده، همانطوریکه گفته شد، امکانات باید به همهٔ اندامها به اندازهٔ "حق" و "استعداد" آنها برسد تا موجبات توسعه یافتگی همه جانبه و موزون را فراهم نماید. در غیر اینصورت به همان اندازه که پرداختن به توسعه مثلاً "اقتصادی"

و غفلت از "توسعهٔ سیاسی" خطرناک است، غافل ماندن از توزیع عادلانهٔ امکانات به تناسب حق و استعداد و محرومیت زدائی در کل کشور، بمراتب خطرناک‌تر می‌باشد. زیرا کشور را به مناطق توسعه یافته و محروم عملاً تقسیم و مناطق شمال و جنوب در کشور ایجاد خواهد شد. تجزیهٔ کشور و ملت تحت عناوین توسعه یافته و محروم که عملاً به علت غفلت فوق‌الذکر اتفاق می‌افتد، مهمترین تهدید برای یک کشور در کل زمینه‌ها می‌باشد. به همین دلیل است که فرموده‌اند "مملکت در کفر می‌ماند اما در ظلم نه!" عدم توزیع امکانات عمومی، متناسب با "حق و استعداد" هر منطقه بین آحاد ملت یک "تبعیض ناروا" و یک "ظلم" آشکارا است. تعداد ۸ استان از استانهای کشور که اکثریت قاطع آنها نیز مرزی هستند، برابر شاخصهای توسعهٔ تهیه شده توسط خود دولت در زمرهٔ استانهای توسعه نیافته طبقه بندی شده‌اند، اگر همانطوریکه رهبر معظم انقلاب در دیدار با اعضای محترم مجلس خبرگان رهبری فرمودند: "بسط عدالت و رفع تبعیض" منظور نظر است و باید مورد عمل قرار گیرد، اگر به همان صورت که رئیس محترم جمهور می‌خواهند و بارها فرموده‌اند که توسعهٔ موزون و همه جانبه مد نظر می‌باشد و شایسته است عملیاتی شود، باید به طور ویژه و مخصوص و خاص در برنامهٔ پنجسالهٔ چهارم و بودجه‌های سنواتی، مخصوصاً بودجهٔ سال ۱۳۸۳ به استانهای توسعه نیافته، توجه و عنایت خاص بشود و همانطوریکه بارها نمایندگان این استانها و

مخصوصاً "فراکسیون نمایندگان کرد" اعلام و درخواست کرده‌اند، "بودجه‌های جهشی" برای این استانها تخصیص یافته و مصوب گردد. ضمن آنکه حکم قانونی آن نیز تحت عنوان قانون "الزام دولت به جبران عقب ماندگیهای مناطق توسعه نیافته" هم وجود دارد. مثلاً چه اشکالی دارد که همه ساله به مدت پنج یا شش سال هر ساله معادل "یک میلیارد دلار" به تناسب پتانسیلها و استعدادها و جمعیت و شاخص‌های توسعه علاوه بر بودجه‌های سالیانه بین ۸ استان توسعه نیافتهٔ کشور که چهار استان از ۸ استان مذکور، استانهای مرزی و مرزداران غیور "کرد" هستند توزیع و صرف توسعه و جبران به جای ماندگیهای این استانها بشود تا بدینوسیله کمربند ایمنی مملکت محکم‌تر و استقلال کشور تثبیت شده‌تر و عمل "گریز از مرکز" در اثر این سیاست تبدیل به "جذب به مرکز" شود. تا نقاط محروم و مردمان ساکن این نقاط، بسط عدالت و رفع تبعیض را لمس و مزهٔ شیرین توجه را مزمزه نمایند. شایسته است، جناب آقای رئیس جمهور به این مطلب مهم عنایت مخصوص فرموده و دستورات لازم صادر نمایند تا ملت متوجه شوند که "رأی آنها منشأاثر واقع شده" و در انتخابات آتی حضوری شاداب‌تر داشته باشند.

"طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد"*

این روزها در کوی و برزن و در محلهای کار و اماکن عمومی، به هر کس که برسی از دست مشکلات و مضایق تلفن‌ها به طـور عموم و تلفن‌های دستی (موبایل) به طور اخص شکایت و گلایه دارد. وزیر محترم حدود دو سال قبل در روزهـای اول تـصدی پست وزارت اعلام فرمودند که مشکـلات تـلفن‌ها، بـه ویـژه تلفن‌های دستی را طی جند ماه از آن تاریخ برطرف خواهند نمود. خوب به یاد دارم که زمانهای اعلام شده برای رفع معضل و حل مسأله، کمتر یا حدود شش ماه بود. امروز که آن قول و قرارها را به خاطر می‌آورم، ملاحظه می‌کنم بیش از چند برابر آن ظـرف زمانی مورد نیاز از روز پایان وعدهٔ داده شدهٔ وزیر محترم گذشته است. اما نه تنها مشکل مزمن و کهنهٔ موبایل‌ها بر طرف نشدهٔ، بلکه روز به روز وضع بدتری نیز پیدا کرده است. در شهرهای

---

*- روزنامه مردمسالاری ۸۲/۶/۲۲ صفحه ۹

بزرگ در کنار هوای آلوده و ترافیک سنگین و آلودگیهای متعدد و گوناگون صوتی و بالاخره منابع فراوان جنگ اعصاب، تلفن‌های موبایل نیز خود به سوهان روح و روان و یک منبع مؤثر خط کشیدن به اعصابهای متشنج ملت تبدیل شده‌اند. در شهرهای کوچک و روستاها نیز که ساکنین آنها به علت دوری از تکنولوژی نوین، اعصابی در حال استراحت داشتند برای آنکه زیاد هم فارغ‌البال نباشند و بد عادت نشوند، وزارت محترم پست و تلگراف و تلفن در حق آنها محبت کرده و وسیلهٔ جنگ اعصاب و نگرانی آنها را با دریافت پول قابل توجهی تأمین و فراهم کرده است. راستی در دنیایی که با صرف وقت چند ساعته می‌توان صاحب تلفن ثابت و موبایل با کمترین قیمت مُمکن شد و بهترین سرویسهای متنوع و متعدد را به سهولت از شرکتهای مخابرات دریافت کرد، چرا داشتن تلفن ثابت برای خیلی از هموطنان ما در حد یک رؤیا و داشتن تلفن موبایل مایهٔ جنگ اعصاب و اتلاف وقت و هدر دادن پول و عدم برقراری ارتباط مطمئن است!!؟ نمی‌خواهم وضعیت خودمان را با کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی مقایسه کنم. بیائید خود را با وضعیت کشورهای منطقه و همسایه بسنجیم. آیا موقعیت ترکیه و شیخ‌نشین‌ها در زمینهٔ ارتباطات تلفنی چه ثابت و چه دستی مثل کشور ماست؟ چرا رسیدن به وضعیت و موقعیت این نوع کشورها برای ما تبدیل به یک هدف رؤیائی شده است؟ مشکل کجاست؟ ضعف از کیست؟ وزیر محترمی که متأسفانه نتوانسته است به قول و

وعدهٔ خویش در زمینهٔ بهبود وضعیت ارتباطات تلفنی عمل کند، به فاصلهٔ چند ساعت در زمینهٔ فیلتراسیون سایتهای اینترنتی اقدام قاطع معمول و استفاده کنندگان از این فناوری را از بهره وری محروم می‌نمایند! تا دیگر کسی نگوید این وزارتخانه معجزه‌ای ندارد. بالاخره شاعر فرموده است:

"طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد"

حال که نمی‌شود ارتباطات را سامان داد و بهبود بخشید، می‌شود ارتباطات از نوع دیگر را خراب کرد تا ملت به عنوان ولی نعمت مسئولین و خلیفهٔ خدا در روی زمین، فراموش نکنند که وزارتخانه‌ای هم بنام پست و تلگراف و تلفن دارند. اخیراً هم که نام وزارتخانه با تصویب مجلس شورای اسلامی بحمدا... تغییر یافته و به روز شده است. تا حداقل از نظر شکلی و عنوان تابلوئی در اینمورد، از دنیا عقب نمانیم. بهر حال اگر محتوا نیست، شکل و ظاهر را بالاخره باید درست کرد.

قطعاً بزرگوارانی که این نوشته را مطالعه می‌فرمایند، خواهند فرمود که وکیل مجلس هم کارش به درد دل کردن و با اشاره و کنایه صحبت کردن کشیده است. چرا صریح صحبت نمی‌کنی؟ درد اینجاست که اگر حتی ملایم هم انتقاد کنی، متهم به سیاه نمائی و بی انصافی و نادیده گرفتن خدمات ارزنده می‌شوی!! واقعاً تضادها و تنگناها، دیوانه کننده است. جناب آقای وزیر! ملت حق دارند به ما مسئولین ایراد بگیرند که چرا شفاف صحبت

نمی‌کنید؟ اگر ضعف مربوط به خود شماست، تلاش کنید آنـرا برطرف نمائید. اگر مسأله به اسلاف اسبق شما مربوط می‌شود و وزرای اسبق سنگ بنا را کج گذاشته‌انـد و شـما وارث بـنائی هستید که غلط طراحی و احداث شده است. صادقانه کوتاهی‌ها و قصورها را به ملت و نمایندگان آنها اعلام دارید. آخر تا به کی این ملت باید متحمل زیان مالی و روانی، ناشی از کم‌کاریها و ضعف‌های مدیریتی بشود؟ انتظار ملت اینست که همانطوریکه در حوزهٔ ایجاد محدودیت و موانع سـریع اقـدام مـی‌گردد، در عرصهٔ توسعه و رفع اشکال و رسیدن بـه کشـورهای کـوچک منطقه نیز قدمی برداشته شود. آیا این انتظار به سر خواهد رسید؟ یا ملت همچنان چشم به راه و در انتظار، باید قرن بیست و یکم را نیز سپری نماید؟ و نظاره‌گر پیشرفت کشورهائی باشد که پنجاه سال قبل، واحه‌ای بیش نبودند!!

"مسئول جهش قیمت مسکن کیست؟"*

در تاریخ ۸۲/۸/۱۳ سوأل بنده، از جناب آقای عبدالعلی زاده، وزیر محترم مسکن و شهر سازی در صحن مجلس شورای اسلامی مطرح گردید، خلاصه آنکه، سوألها عموماً در مورد کیفیت مسکن بود و افزایش سرسام آور قیمت مسکن در کل کشور، و بویژه اینکه چرا، در قبال گرانترین خرید هر خانوار، در طول حیات برگه‌ای به عنوان تضمین یا گارانتی به خریدار داده نمی‌شود؟ چگونه است خرید یک ساعت مچی یا یک دیگ زودپز، برگه گارانتی دارد، لیکن مسکن فاقد این برگه است؟
پاسخ‌های جناب آقای وزیر، برای بنده قانع کننده نبود. طبیعی است، حق وزیر است هر چه می‌خواهد بگوید، و حق نمایندهٔ سوأل کننده هم هست که قانع بشود یا نشود. اما هیچ کدام حق ندارند به ملت خلاف حقیقت را بگویند!! یا ملت را خدای

---

*- روزنامه شرق ۱۳۸۲/۸/۲۴ صفحه ۳

نخواسته عوام فکر کرده و به عوام فریبی بپردازند. نه شکایت دارم و نه می‌خواهم حکایت بگویم. بلکه به عنوان انجام وظیفه و دفاع از حق ملت به وکالت از طرف ایشان، آنچه را که به نظر بنده خلاف حقیقت بیان شد و تلاش شد که عوام فریبی شود، به شرح زیر نقل می‌کنم، ضمن آنکه در همین جا اعلام می‌کنم، آماده‌ام از طریق برنامه‌های صدا و سیما و یا در جمع مردم شریف، در یکی از مکانهای عمومی، در مورد مسکن و معضلات آن و سیاست‌های وزارت مسکن و شهر سازی با جناب آقای عبدالعلی زاده وزیر محترم مسکن و شهر سازی مناظره داشته و قضاوت را به ملت واگذار کنیم.

جناب آقای وزیر در پاسخ سوال بنده در خصوص افزایش بی‌رویه و غیر معقول و غیر معمول قیمت مسکن بخصوص جهش قیمت مسکن، در پی شش سال و چندین ماه دورهٔ وزارت ایشان، و اینکه سیاست راهبردی وزارت مسکن و شهر سازی برای جلوگیری از این افزایش بی‌رویهٔ قیمت چیست؟ به صراحت فرمودند، هیچ مسئولیتی در بازار مسکن و جلوگیری از افزایش بی‌رویهٔ قیمت مسکن ندارد!! گذشته از اینکه، آیا این پاسخ در شأن دولت پاسخگو هست؟ یا نیست؟ عرض می‌کنم که، مردم می‌پرسند، چگونه دولت محترم در قیمت تخم مرغ و مرغ دخالت می‌کند و بحث آن، در صورت افزایش قیمت، در هیئت دولت مطرح می‌شود؟ لیکن دولت در مورد قیمت مسکن یعنی گرانترین خرید طول عمر هر خانوار ایرانی مسئولیتی برای خود

قائل نیست؟ آیا اهمیت مسکن و تأثیر آن بر زندگی ملت کمتر از تخم مرغ است؟ در ضمن اگر وزارت مسکن، نه در مورد کمیت و نه در خصوص کیفیت، و نه در باره امر مهم قیمت مسکن و نه در مورد آشفته بازار قضیهٔ پیش فروش مسکن، مسئولیتی ندارد! پس این وزارتخانه، به چه درد می‌خورد؟ و خاصیت وجودی آن چیست؟ ضمن آنکه می‌پرسم، اگر دولت به عنوان حاکمیت مسئولیت ندارد، پس مسئول تنظیم بازار مسکن و جلوگیری از افزایش بی‌رویه قیمت مسکن در مملکت کیست؟

در توضیح آن که عرض شد هیچ مسئولی حق ندارد، خلاف حقیقت بگوید. استناد می‌کنم به دستورالعمل صادره به شماره ۰۱/۱۱۰/۴۴۲۱ مورخ ۸۲/۶/۱۱ به امضای جناب آقای علی عبدالعلی‌زاده که ایشان در دستورالعمل به شماره مذکور در فوق، مرقوم فرموده‌اند (به استناد اصل یکصد و سی و هشتم قانون اساسی در اجرای جزء (ج) بند (۳) ماده (۳) قانون تغییر نام وزارت آبادانی و مسکن به وزارت مسکن و شهر سازی و تعیین وظایف آن مصوب ۱۳۵۳ و بند (ب) ماده ۲۵ تصویب‌نامهٔ مورخ ۷۵/۱۰/۲۶ هیئت وزیران در خصوص سیاست‌ها و خط مشی‌های سازمان‌دهی، حمایت و نظارت بر بازار تولید و عرضه مسکن....... با هدف تنظیم بازار مسکن و... الخ)

آنچه در بالا، در داخل پرانتز آمد، قسمتی از انشای آقای وزیر است که پای آن را امضاء فرموده است. به استناد آنچه که خود نوشته‌اند، معلوم می‌شود که، مسئولیت و مأموریت در بازار

مسکن دارند، زیرا خود نوشته‌اند که، با هدف تنظیم بازار مسکن دستورالعمل به شماره مذکور در بالا را صادر فرموده‌اند. پس چگونه با زبان روزه در ماه مبارک رمضان و در صحن خانه ملت به صراحت می‌فرمایند که هیچ مسئولیتی در بازار مسکن و قیمت مسکن ندارد!!؟

در خصوص کیفیت مسکن و ارتقای عمر مسکن، در پاسخ سوأل بنده، استناد به آمار مرکز آمار ایران و بانک مرکزی کردند و توضیح دادند در حالی که تعداد ۷۰۰ هزار واحد مسکونی در سال ساخته می‌شود و تعداد ساختمان‌های تخریب شده در همان سال کمتر از این مقدار است لذا، شاخص نسبت تخریبی‌ها، به نوساخته شده‌ها مبین افزایش عمر ساختمان و ارتقای کیفیت است. همه ملت از کم سواد و با سواد تا متخصص و بی تخصص می‌دانند که طی سالیان اخیر اکثر قریب به اتفاق ساختمان‌های تک واحدی (ویلایی) تخریب و به جای آنها ساختمان‌های بلند مرتبه و برج ساخته شد. یعنی، یک واحد یا دو واحد مسکونی تخریب و چندین برابر آن در همان محل ساخته شد. آیا این نوع آمارگیری به معنای افزایش عمر ساختمان و ارتقای کیفیت است؟ جامعه و بنده توقع داشته و داریم ملاک ارتقاع کیفیت برگه‌های آزمایشگاهی و گزارش‌های مهندسی باشد، نه فقط آنچه ایشان فرمودند، زیرا، مدعای ایشان، به دلیل مذکور در بالا مردود است.

دستاویز قرار دادن موفقیت دانشجویان عزیز که توانسته‌اند با

تهیهٔ نمونه‌هایی از بتن در آزمایشگاه، مقام اول را در دنیا کسب کنند، اوج فرافکنی و فرار از پاسخ‌گویی به مطالبات ملت است. زیرا، تصور می‌کنم جناب آقای وزیر فرق بین تولید آزمایشگاهی و تولید انبوه را می‌دانند. آنچه که مد نظر بنده، است تولید انبوه بتن برای ساخت و سازهای شهریست!! راستی جناب آقای وزیر معتقدند که بتنهای ساخته شده و مورد مصرف در ساخت ساز شهری دارای مقاومتی برابر با بتن تولید شدهٔ آزمایشگاهی توسط دانشجویان برومند است؟ عین فرمایشات جناب آقای وزیر در مشروح مذاکرات مورخ ۸۲/۸/۱۳ مجلس شوارای اسلامی مکتوب است، ضمن آنکه نوار صوتی و تصویری آن نیز موجود می‌باشد!! غرض از عرض این مطلب این بود که، ملت با هوشیاری، توجه کامل به کل قضایا دارند. کسی حق ندارد به آنها خلاف حقیقت بگوید و یا با فرافکنی در پی رهائی از پیگیری مطالبات ملت برآید، مگر اینکه چشم بر مزایای میز و منصب بسته و مسئولیت را، به اهلش واگذارد.

گزیده ای از
نامه های سرگشاده
و
نطقها*

نامه‌ای به ریاست محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

حضرت حجت الاسلام و مسلمین، جناب آقای محمد علی تسخیری
ریاست محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

با سلام، از طریق آگهی‌های آن سازمان محترم و کارت دعوت حضرت عالی، برای‌حضور در نخستین همایش گفتمان ایرانیان با هدف بررسی و شناخت مسایل هموطنان خارج از کشور، از برگزاری این همایش صد در صد ضروری مطلع شدم. لذا، ضمن تبریک پیشاپیش برای این اقدام شایسته و آرزوی موفقیت برای حضرت عالی و همکاران محترمتان در برگزاری هرچه بهتر این همایش، رجاء واثق دارم که مباحث و نتایج این همایش تا حصول نتیجه ی نهایی پیگری گردد و فقط به برگزاری و ثبت و ضبط سخنرانی ها، اکتفاء نشده، جمع بندی لازم معمول و راه کارها جستجو و در یک کلام، فقط به بیان درد دل و گوش

دادن به گلایه ها، همایش ختم نگردد. بلکه، انشاءالله نتایج آن عملیاتی و کاربردی گردد. به عنوان یک خـدمتگزار مـردم در مجلس شورای اسلامی و به عـنوان یک کـرد وظـیفه ی خـود می‌دانم، درخواست نمایم، فرصتی مناسب برای ارائه ی نـقطه نظرات این جانب، که به صورت مکتوب، به پیوست این نـامه تقدیم می‌گردد، در اختیار این بنده قرار گیرد. قبلاً از مساعدت و همکاری حضرتعالی و کلیه دست اندرکاران بـرگزاری‌هـمایش سپاسگزاری مینمایم.

با سپاس مجدد بهاءالدین ادب

«بررسی علل جلای وطن کردهای ایرانی و شناخت مشکلات، راهکارها»*

مقدمه

امروز، به نسبت جمعیت، تعداد قابل توجهی از کُردهای ایرانی، گو اینکه کردهای دیگر کشورهای دنیا، نیز اصالتاً ایرانی هستند. در اقصی نقاط این کره ی‌خاکی و به دور از سرزمین مادری و محل تولد خود، زندگی می‌کنند. آنچه به طور قطع و به دور از هرگونه غلو، به صراحت می‌توان گفت، این مفارقت و دوری از وطن برخلاف میل باطنی و تحت شرایطی ناخواسته اتفاق افتاده است که شایسته است علل آن بررسی و با تلاش برای از بین بردن آنها، معلول نیز یعنی مهاجرت نه تنها کاهش، بلکه شاهد مراجعت کسانی باشیم که عاشقانه وطن و زادگاه خود را دوست دارند و به ملت و مملکت خود عشق می‌ورزند.

الف: علل جلای وطن کردها

اگر از مسایل نسبتاً کم اهمیت تر، برای رعایت ایجاز و اختصار بگذریم، علل مهم را می‌توان، به شرح زیر طبقه بندی و اعلام نمود:

---

*- روزنامه بهار ۱۳۷۹/۴/۲۷

۱ـ احزاب سیاسی کرد و اعضا و هواداران این احـزاب و گروهها: در دوران رژیم گذشته، کردستان از ستم مضاعف رنج می‌برد، بخش قابل تـوجهی از روشـنفکران و سـیاستمداران و فعالین اجتماعی و روحانیون کرد، از نابرابری ها و ستم‌های روا داشته شده در عذاب و رنج بودند، به طور طبیعی، از دیـر بـاز کردها، که خود را مظلوم می‌دیدند، گروهها و احزاب سیاسی را تشکیل و اقدام به فعالیت نمودند که توسط قوای دولتی سرکوب و سران و سردمداران آنها نیز به شهادت رسیدندو به دار آویخته شدند و سردار از آنها گشت بلند و یا به زندانهای طویل المدت در بیدادگـاه‌های حکـومت اسـتبداد مـحکوم شـدند. حـرکت انقلابی‌ملت بزرگ ایران، با رقه ی‌امیدی بود که چون خورشید بر تن و روان کردها، نور آزادی افشاند و نوید رهـایی‌داد. لذا، کردها نیز، بدون هیچ درنگ به انـقلاب و صـفوف انـقلابیون پیوستند و از هیچ کوششی فروگذار نکردند و در ۲۲ بهمن ماه ۵۷، به همراه ملت شریف ایران، چون تمام دیگر هموطنان شاهد پیروزی را به آغوش کشیدند و شـهد شـیرین آنـرا چشـیدند. مردمی‌که همواره تحت ستم مضاعف بوده و دردمندتر از بقیه ی هموطنان بودند و آزادی را همیشه یک سراب می‌پنداشتند، به سرچشمه ی‌زلال دست یافته بودند. در آن فضا «که همه ی ملت از بند رسته، در پی تخلیه ی فشارها و بیان آرزوها و خواسته‌های فروخورده خود بودند. بدیهی است که کردستان نیز مستثنی از این قاعده نبود. منصفانه، باید قبول نمود، که دشمنان انقلاب نیز

بیکار ننشسته و در صفوف انقلابیون، رخنه کردند، این اتفاقی بود، که در تمام کشور رخ داد. لیکن برخورد با این پدیده در کردستان به گونه‌ای دیگر و شدیدتر از دیگر نقاط بود. به هر حال، به دلایلی، که شرح آن نیاز به فرصت بیشتری به منظور بحث و بررسی دارد، در صفوف واحد انقلابیون و همرزمان دیروز شکاف ایجاد گردید. پس از درگیری‌های سال ۵۹، در کردستان، به جای سیاست جلب و جذب آنها یی که به تقابل پرداخته بودند، با مردمی‌که مانده بودند، نیز سیاست دفع و اخراج و از خود راندن پیش گرفته شد. و هر چه زمان گذشت، بر دامنه ی این حذف ها و بلندتر کردن دیوار سوءتفاهمات افزوده شد. در کنار درگیری‌های مسلحانه، هیئت‌های پاکسازی و اولین گروه مسئولین اجرائی و قضایی باسلاح احکام اخراج و با شدت عمل به خرج دادن، در برخوردها، بدون توجه به تبعات منفی و سوءاعمال. تصمیمات خود، زمینه ی رنجش و دلگیری را بیشتر و بیشتر کردند. انسانهایی که با تمام وجود در انقلاب شرکت و به همراه تمام هموطنان چون تن و یدی واحد، به امید آزادی و رهایی از ستم مضاعف کوشیده و به یکباره با این وضعیت مواجه شده بودند! بدیهی است، که چه تصمیمی می‌گیرند! به هر حال آن چه که هیچ کس دوست نداشت، اتفاق افتاد و هر کس پای رفتن داشت تحت اجبار و اکراه رفت و هرگز نیز زمینه ی گفتمان و رفع سوءتفاهمات و مراجعت نیز فراهم نشد و هر بار که کوششی در این مورد آغاز گردید. توسط کسانیکه خود موجد و

معمار سوء تفاهمات بودند، عقیم ماند، تا بتوانند به حیات و حفظ اقتدار خود ادامه دهند!

۲- عدم اجرای اصول قانون اساسی به ویژه اصول ۱۲ و ۱۵ و اعمال قوانین نانوشته و سلایق فردی:

در اصول مترقی قانون اساسی، برای تمام ملت، به جز در چند مورد ویژه، حقوق اساسی و برابـر در نـظر گـرفته شـده است. متاسفانه، تا به امروز کردها، از این حقوق مصرح قانونی به دلیل قوانین نانوشته و سلایق خاص محروم بوده اند! نگاه کنید، بـه استفاده از نخبگان و شایستگان کرد، در مدیریتهای کلان کشور! به هیچ وجه در مدیریتهای کلان کشور از وجود کردها اسـتفاده نشده است! از ۲۲بهمن ماه سال ۵۷ تا به امروز چندین کابینه و هیات دولت ماموریت خدمتگزاری یافته اند.

کردها، در هیچکدام از این دولت ها حضور نداشته انـد. مگـر می‌شود گفت در بین این همه جمعیت، در حد انگشتان دو دست افراد شایسته برای تصدی پست معاونت رئیس جمهور و وزارت و معاونت وزیر وجود ندارد؟اگر چنین ادعایی مطرح گردد، در صحت نتایج کلیه ی آزمون ها ی ورودی سراسری سـالیانه‌ی دانشگاه ها و مدارک تحصیلی دانشگاهی و المپیادهای علمی، که جوانان کرد از نظر کمی و کـیفی، گـوی سـبقت از هـمگان ربوده اند، باید شک کرد، عدم حضور در مدیریت‌های کـلان و عدم حضور مؤثر و مناسب کردها در تـصمیم گـیریهای کـلان کشور، در نهادهای تصمیم گیری، بـاعث فـرامـوشی مـناطق

کرد نشین و این خطه از کشور اسلامی‌شده است. لذا، به دلیل
بخشی نگری که به عنوان آفتی، دامن گیر مسئولین محترم شده
است، این بخش از کشور اسلامی به علت نداشتن مدافع، از نظر
سرمایه گذاری‌های کلان دولتی در مقایسه با دیگر مناطق، عقب
مانده و محروم شده و در نتیجه، فاصله عقب افتادگی مناطق
کرد نشین نسبت به مناطق برخوردار روزبه‌روز بیشتر شده است،
لذا مشکلات اقتصادی و تبعات آن، یعنی فقر، عدم رشد درآمد
سرانه، بیکاری و دنباله‌های آن یعنی اعتیاد و دیگر پدیده‌های
ناهنجار اجتماعی توسعه و رشد زایدالوصفی یافته‌اند! لازم
است به عرض برسد قانون گزینش و سختگیری‌های گزینشی
نیز به هنگام استخدام‌ها و صدور احکام استخدامی و حذف
جوانان کرد با بهره گرفتن از گزینش موجب تشدید بحران
گردیده است. در اصول ۱۲ و ۱۵ قانون اساسی به وطور ویژه، از
نظر فرهنگ و مذهب، برای همه ی اقوام ایرانی، منجمله کردها،
که اکثریت ایشان شافعی مذهب هستند، حقوق ویژه ی فرهنگی
و مذهبی در نظر گرفته شده است. بعد از بیست و یکسال از
پیروزی انقلاب اسلامی هنوز این حقوق مصرح در قانون اساسی
در عمل پیاده نشده و به اجراء درنیامده است! برعکس با تمسک
به همان قوانین نانوشته و اعمال سلایق تنگ نظرانه و تفرقه
انگیز، مضایق متعددی نیز فراهم شده است. امروز زبان کردی که
اصلی ترین مؤلفه ی فرهنگی هر ملت است، تدریس نمی شود.
در تهران با حضور حدود یک میلیون نفر اهل تسنن هنوز

مسجدی مخصوص این مسلمانان وجود ندارد. در مناطق کـرد نشین شبکه محلی سیما موجود نیست!! حوزه‌های علمیه برای تربیت طلاب که از قدمت طولانی برخـوردارنـد و هـیچ وقت هزینه‌ای برای دولت نداشته اند، تعطیل شده است. روحانیون و پیش نمازان مساجد، که همواره توسط مردم برگزیده می‌شدند، امروز توسط برخی دستگاهها منصوب و اراده‌ی مردم نمازگزار و اهل جماعت نادیده گرفته می‌شود. اینها به عـنوان نـمونه و مصادیقی از خیل عظیم مضایق و عدم توجه به قانون که باعث رنجش مردم کرد شده و هم اکنون نیز این شیوه ادامه دارد! به عرض رسید.

ب: شناخت مشکلات

به طور طبیعی، آنچه را که دیگر هـموطنان مـهاجرت کـرده از کشور دارند، عیناً، مهاجرین کرد ساکن دیگر کشورها نیز دارند، لیکن طیفهای‌مختلف جامعه ی کردهای مقیم خارج از کشـور، علاوه بر آن مشکلات، دارای مسائل مضاعف خاص خود، بـه شرح زیر می‌باشند:

۱: طیف سیاسی، اعضای احزاب و گروههای سیاسی کرد و هواداران آنها:

بدیهی‌است همه ایرانیان خارج ازکشور فاقد سابقه ی سیاسی، از این حق برخوردارند، که، در هر زمان که بخواهـند و امکـانات برای آنها فراهم باشد، به وطن مراجعت، ضمن بازدید وطن، از

دوستان و آشنایان و بستگان خود نیز دیدار نمایند، یا بالعکس بستگان آنها به ویژه والدین در صورت فراهم شدن امکانات می‌توانند، به دیدار آنها بروند. تمام افراد قرار گرفته در این طیف، که ساکن خارج از کشور هستند، به دلیل سوابق سیاسی خود از این حق طبیعی برخوردار نبوده و نمی توانند یا اطمینان خاطر ندارند، که به کشور مراجعت نمایند، حتی برای دیدار! چه رسد به مراجعت دائم! همانطوریکه عرض شد، آنها از این واهمه دارند، که، در صورت ورود به وطن با مسائل امنیتی و قضائی روبرو و گرفتار شوند، در ضمن اگربخواهند مراجعت دائم داشته باشند، گذشته از معضل فوق، با مشکل اشتغال روبرو و می‌بایست به خیل بیکارانی که در خانواده‌ی آنها کم تعداد نیستند پیوسته و سربار سفره ی کمرنگ خانواده شوند! به واقع وضع اشتغال برادران و خواهران و دوستان و آشنایان ساکن در کردستان، برای آنها معیاری است.اکثر والدین این افراد نیز چنانچه، پس از سالها تحمل دوری و صرفه جوئی غیرقابل تحمل و زدن از هزینه‌های ضروری، اگر امکان سفر را فراهم نمایند، با مشکل ممنوع الخروجی مواجه و مجوز سفر و توفیق دیدار از عزیزان خود را معمولاً پیدا نمی کنند. همین شیوه ی برخورد با والدین، باعث مصمم شدن ساکنین خارج از کشور برای ماندن در غربت شده و در حقیقت مهر تأییدی است بر قضاوتشان.

۲- طیف غیر سیاسی و فاقد تخصص:

افرادی که در این گروه هستند، معمولاً به علت عدم وجود

واحدهای تولیدی و خدماتی و عدم رونق اقتصادی و در یک کلام بیکاری آزاردهنده و سخت گیری‌های گزینشی در استخدامها و نداشتن استخدام و اشتغال، بدون سابقه ی سیاسی و دارا بودن تخصص، فقط به منظور و امید به اشتغال و کسب درآمد،تمام مصائب و مشکلات غربت را به جان خریده، جلای وطن می‌کنند و به طور طبیعی برای خود و خانواده، بدون آنکه خواسته باشند، مشکلات عدیده‌ای می‌آفرینند. مقایسه کنید، تمام سرمایه گذاری‌های انجام شده در کل مناطق کردنشین موجود در چهار استان غربی‌کشور، با سرمایه گذاریهای‌دولتی و بخش خصوصی در یکی از استانهای برخوردار، برابری نمی کند. در مجموع در مناطق کردنشین کمتر از یک استان برخوردار سرمایه گذاری شده است.

۳- طیف غیر سیاسی و صاحب تحصیلات و تخصص: کردهائی که در این دسته قرار دارند، با تحلیل ۲۱ سال گذشته و وضع موجود می‌بینند، در صورت مراجعت به کشور، نمی توانند از شایستگی های خود به نفع ملت و مملکت بهره گیرند و در جایگاه واقعی خود، به عنوان یک خادم ملت قرار گیرند. همان قوانین نانوشته و سلایق، سد راه آنهاست. لذا، از اینکه باید تخصص و دانش خود را در خدمت یک کشور دیگر و یک ملت غریب قرار دهند، قهراً رنج برده و در عذاب هستند. علاوه بر کلیه ی مصائب طبیعی دیگر غربت، از بعد موصوف در فوق نیز شکنجه می‌گردند، ضمن آنکه خانواده و فامیل و والدین آنها نیز

نمی توانند، شاهد خدمت فرزندی که با زحمت او را پرورش داده اند تا دین خود را به مملکت و ملت اداء نماید باشند و ثمره ی زحمت آنها را دیگر ملل و کشورها می‌برند! که این خود عذابی‌الیم برای‌هر هموطن شریف و به ویژه اکراد با غیرت است.

ج- راه کارها

به نظر این بنده، برای جلوگیری از اثرات سوءطبیعی مهاجرت و ممانعت از به خطر افتادن عزت و منافع و فراهم آوردن و امکان مراجعت مهاجرین خارج از کشور، به ویژه مهاجرین مناطق کردنشین، می‌بایست:

۱- بر پایه رأفت اسلامی و اخوت دینی، در سال مزین به نام مولا امیرالمومنین حضرت علی علیه السلام و سال وحدت وامنیت، یک عفو عمومی، پس از حدود ۲۱ سال از پیروزی انقلاب اسلامی‌داده شود. این شیوه درکشورهای دیگر که انقلاب آنها بر اساس قوانین انسان ساز اسلام هم نبوده، انجام گردیده است.

۲- همزمان با عفو عمومی فوق‌الذکر، ما که مفتخریم، رئیس جمهور محبوبمان منادی گفتگوی تمدنهاست و سیاست خارجی کشورمان بر اساس تنش زدائی‌است، با تکیه بر اصول عزت و حکمت و مصلحت، مذاکرات باگروههای سیاسی کرد را آغاز و باسعه صدر کامل تا حصول به نتیجه ی نهائی و رفع سوءتفاهمات ادامه داده شود.

۳- با اجراء نمودن و نصب العین قرار دادن اصول مقدس قانون

اساسی، به عنوان یک منشور ملی، به ویژه اصول ۱۲ و ۱۵ این قانون، حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم کرد، در نصب مدیران کلان و میانه ی کشور، با معیار شایسته سالاری از شایستگان کرد استفاده شود، تا مملکت و ملت از خدمات ارزنده آنها بهره‌مند گردد. با این عمل ثابت خواهیم کرد که ایران برای همه ی ایرانیانست.

۴- پس از گذشت ۲۱ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، ضروریست، در قانون گزینش غور و ارزیابی‌شود، اگر نیاز نیست، آنرا ملغی و اساس را بر شایستگی علمی قرار دهیم، زیرا همه ی جوانان جویای کار و متقاضی استخدام امروز، پرورش یافتگان دوران ۲۱ سال گذشته هستند. اگر هم وجود چنین قانونی ضرورت دارد، لااقل آنرا اصلاح و منطبق بر نیاز روز و ضابطه مندتر کنیم، تا، کمترین تأثیر را از سلیقه ها بپذیرد.

۵- از محل مازاد درآمد نفت و صندوق ذخیره ی ارزی، در مناطق کردنشین، سرمایه گذاری کلان اشتغال زا، از طرف دولت معمول گردد، تا فاصله مناطق کردنشین و استانهای برخوردار، که به صورت دره‌ای عمیق است تا حدودی ترمیم گردد. تسهیلات جذاب برای حضور و سرمایه گذاری بخش خصوصی فراهم و دولت در جهت جلب و جذب سرمایه گذاری خارجی برای از قوه به فعل درآوردن استعدادها و امکانات خدادادی این مناطق برنامه ریزی درست نماید. تا منافع آن به عموم ملت نیز برگردد.

۶- از حضور مقام معظم رهبری تقاضا شود، که از میان روحانیون کرد و شافعی‌مذهب، یکنفر را انتخاب و به عنوان نماینده ی معظم له، مفتخر و منصوب نمایند، تا با قرابت صد در صد فرهنگی و مذهبی با اکثریت مردم منطقه بتواند خدمات ارزنده تری را به نظام مقدس اسلامی و ملت شریف و مؤمن بنماید و از سوءتفاهمات بکاهد.

۷- کارمندان شریفی که در اوایل انقلاب، با احکام هیئت‌های پاکسازی در کردستان، اخراج شده اند، توسط دیوان عدالت اداری و هیئت عالی تخلفات اداری، مجدداً به وضعیت آنها رسیدگی و حکم عادلانه و منصفانه درباره آنها صادر گردد.

در خاتمه، ضمن اعتذار از اطاله کلام، به صراحت اعلام می‌دارد که، آنچه در فوق به عرض رسید، خواست عمومی و زبان حال اکثریت قریب به اتفاق مردم غیور کرد است، اگر واقعاً، در پی جلب و جذب ایرانیان جلای وطن کرده، که بخشی از آنها اکراد می‌باشند، هستید، با احترام و ادب کامل، مصراً می‌خواهم، که به آنچه در فوق آمد عنایت عملی شود و گرنه با اعتذار، همه چیز در قالب حرف و سخن و شعار خواهد ماند. سرافرازی و بهروزی بیش از پیش ملت بزرگ ایران اسلامی و اسلام و مسلمین آرزوی همگانی و همیشگی اکراد است.

با سپاس و اعتذار مجدد

بهاءالدین ادب

متن سخنرانی در محل انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
(بزرگداشت استاد هەژار)

بسمه تعالی

متن سخنرانی مهندس بهاءالدین ادب در محل انجمن آثار و مفاخر فرهنگی در مورخ ۷۹/۶/۲۲، به مناسبت گرامیداشت، یاد و خاطره ی زنده یاد استاد عبدالرحمن شرفکندی (هەژار)

به نام خداوند جان و خرد   کزین برتر اندیشه برنگذرد

عرض سلام و ادب و احترام دارم، خدمت حضار محترم و جمع فرهیختگان و اندیشمندان حاضر در این جلسه ی مملو از معنویت و مشحون از معرفت و آگاهی، از بانیان این یادمان و از انجمن به مناسبت این اقدام شایسته، هم به عنوان یک شهروند کرد و هم به عنوان خادم ملت در مجلس شورای اسلامی سپاس و تشکر خود را اعلام می‌دارم. به راستی، به عنوان یک نفر کرد، حضور من در این مراسم، برای تجلیل و تعظیم یکی از مفاخر

کردستان و ایران و گرامیداشت یک در و گـوهر از گـنجینه ی غنی، لیکن ناشناخته و مهجور کردستان، هم مایه ی افتخار است و هم کلاسی است برای آموختن و یاد گرفتن و بهره گـرفتن از محضر اساتید حاضر.لیکن سخن گفتن این بنده جسارت است، آنهم جسارتی مضاعف، زیرا در جمع بزرگان، برای چون مـنی، خاموشی گزیدن و سراپا گوش بودن، اصلح تر و اولی‌تـرست، گذشته از آن سخن گفتن در خصوص رادمردی، چون زنده یاد، ماموستا "هه ژار" نه کار کسی کم مایه و بی‌بضاعت علمی، چون من است. پس توجیه این جسارت چه می‌تواند باشد؟ اولاً بـه عنوان خادم و نوکر مردم و به اعتبار امانت وکالت این مردم که "هه ژار" سراسر عمر پر برکت خود را در راه عـزت و شـرف و آزادگی بیشتر آنها صرف کرد، ثانیاً برای تعظیم به روح آزاده‌ی آزاد مردی کرد، از جانب ملت کرد و به وکـالت ایشـان، ثـالثاً شیفتگی و اخلاص شخصی خودم به ماموستا «هه ژار» کـه در تمام آثار و گفتار و حرکاتش کرد بودن، کرد زیستن، کرد مردن و جواب آخرت را به کردی‌دادن و تلاش برای تنویر افکار و اعتلاء و آزادی کرد و کردستان موج می‌زند، زیرا خود می‌فرماید:

کوردم و له ری ی، کور دو کوردستان
سه رله پیناوم، گیان، له‌سه‌رده ستان
به کوردی ده ژیم، به کوردی ده مرم
به کوردی، دیده م وه را می‌قه برم
به کوردی دیسان زیندوده بمه و ه

له و دنیاش بوکورد، تی‌هه ل ده چمه وه
با افتخار و اشتیاق پذیرفتم، که تصدیع دهم و به قدر بضاعت اندک خود و با کسب اجازه از محضر اساتید و بزرگان و بزرگواران در این مهم مشارکت کنم. عمر ۶۹ ساله و پر خیر و برکت این اندیشمند بزرگ و مبارزه نستوه را، که همچون نوادر دوران چند بعدی و دارای وجوه مختلف است، می‌توان از زوایای مختلف، به نظاره نشست و از ابعاد مختلف و متعدد آنرا تحلیل نمود. او: اندیشمندی کبیر، ادیب و شاعری توانا، داستان نویسی چیره دست، مترجمی قادر و کم بدیل، مورخی بصیر و منصف، عارفی پاک ضمیر و شیدا بود، از همه مهمتر او درد مردم داشت و سوز خدمت، آنهم با تمام وجود و از ژرفای دل و جان، کما اینکه به خاطر مردم، از سن ۲۴ سالگی، رنج و آوارگی و دربدری را با طیب خاطر و با آگاهی کامل پذیرا شد، در راه آرمانهای ملت مبارزه کرد و چند بار نیز در همین راه و به همین دلیل محکوم به مرگ گردید، لذا به ناچار و برای فرار از دست دژخیمان هرازگاهی از کشوری به کشور دیگر،کوچ می‌کرد و عاقبت تن خسته، لیکن بی‌قرار خدمت این رادمرد، گرفتار دست خوشه چین ایام شد و بشریت از فیض بیشتر از زندگی این اُعجوبه و نابغه‌ی دوران محروم ماند. شاید تابلوی زیبایی که با عزت و شرف زیستن عقاب بلندپرواز او، در شعر کردی خود، تحت عنوان «هه لو هه ر به رزه» به تصویر کشیده است، تمثیلی باشد از زندگی آزاده و آزادگی و آرمانخواهی خود این

اندیشمند که همواره در پی فتح قلل دست نیافتنی و در حال پرواز به بلندایی دیگر بود.زیرا عرض زندگی اولی‌تر از طول آن نزد چنین رادمردانی است.

دریغ و درد، که این ذخایر الهی و این نعمتهای خدادادی را، تا هستند، آنچنان که بایسته و شایسته است قدر نمی دانیم و از وجود این کانون‌های نور، بهره نمی گیریم و ضمیر جان خود را منور و بی‌غش نمی گردانیم. مثل اینکه این سرنوشت محتوم و مختوم اکثر این اسطوره‌های دوران، در کشور ماست. پس از ختم زندگی خاکی و این دنیایی نیز، حداقل در حد نام و نشان ایشان، آنان را به نسل بعد و نسل‌های‌بعد، معرفی نمی کنیم لیکن ستم رفته به همه اندیشمندان، در خصوص مرحوم روانشاد، ماموستا «هه ژار» به دلیل کرد بودن او مضاعف است. راستی رسانه‌های همگانی‌ما، در خصوص معرفی این ذات کم نظیر به نسل جوان و عموم ایران و ایرانیان چه کرده اند؟ چند نفر از دانشجویان اهل فکر ایرانی می‌دانند، مترجم کتاب قانون حکیم ابوعلی سینا به فارسی، ماموستا هه ژار بوده است؟ چند نفر اهل تحقیق خبردار شده اند که قرآن کریم به زبان کردی توسط یک هموطن کرد آنها به نام عبدالرحمن شرفکندی ترجمه شده است.؟ ما که کتابهای نویسندگان خارجی را با انواع و اقسام تشویق ها به فارسی ترجمه و منتشر می‌کنیم، آیا اشکالی داشت چند اثر از آثار برگزیده ی ماموستا هه ژار را به فارسی و دیگر زبانهای دنیا ترجمه و منتشر می‌کردیم؟ در سال تا چه حد و میزان پول صرف

ترجمه برخی آثار به زبانهای دیگر و ارسال آن به بعضی کشورها می‌شود!؟ آیا نمی شد در کنار آن دست و دلبازی ها یکی از کتب این اندیشمند نیز ترجمه و چاپ و توزیع گردد!؟ دستگاههای متولی فرهنگ و سیاستگذاران امور فرهنگی که ماشاءالله کم تعداد هم نیستند، برای خود در این زمینه ها، مسئولیت و ماموریتی قایل هستند یا نه؟ آیا هه ژار به اندازه بابی‌ساندز ایرلندی به ایران و ایرانی و فرهنگ این مرز و بوم و انقلاب اسلامی، خدمت نکرده است، که حداقل خیابانی به نام نامی‌او در مرکز حکومت کشور تهران، نامیده شود؟ دانشگاهی، کتابخانه‌ای، یک مجتمع فرهنگی نباید مزین به نام او گردد؟ گفتم ستم مضاعف، به این اندیشمند کرد، رفته است! بله! راست می‌گویم، بنگرید، به صفحات رسانه‌های مکتوب، نگاه کنید، اکثر سریال‌های تلویزونی رسانه تصویری ملی را، هر جا سخنی از کرد رفته و یا نقشی در سریالی ایفا کرده، سر گردنه بگیری و قتل و زورگویی و غارت بوده است!آیا نمی‌شد در بین این همه مشاهیر کرد، یکبارهم به معرفی یکی از ایشان پرداخت؟ آیا نمی توان در یکی از سریال ها، شخصیتی که معرف وجهی از ابعاد انسانی و منش و فرهنگ کرد و کردستان باشد، به نقش آفرینی واداشت؟ آری کرد شجاع و بی‌باک است، بله کرد برای دفاع از عزت و شرف ملی خود فنون جنگ آوری‌آموخته و اگر لازم بوده است دست به اسلحه نیز برده است. لیکن فقط تفنگ به دست بودن معرف تمامی‌شخصیت او نیست! ضمن آنکه هر

اسلحه بدستی، سرگردنه بگیر و آدمکش و ضعیف کش نیست! بلکه با اسلحه از مام میهن و از ناموس و سرزمین می‌توان دفاع کرد و در مقابل متجاسر متجاوز ایستاد. کردها در کنار اسلحه، قلم به دستان فراوانی نیز داشته اند و دارند، به مدد همین قلم ها نیز تا امروز توانسته اند، فرهنگ کهن و چندین هزارساله ی خود را حفظ نمایند و نگذارند، پیشینه ی پیشینیان فراموش و زبان و ادبیات کردی رنگ ببازد. چرا از اندیشمندان، ادیبان، عارفان و هنرمندان نامی‌کرد، نامی‌برده نمی شود؟ و شخصیت یکی از داستانها، یک محقق و اندیشمند و یک جوانمرد کرد نیست؟ چرا در دانشگاههای ما زبانهای خارجی و حتی برخی زبانهای مهجور قبیله‌ای آفریقا تدریس می‌گردد و در قبال تدریس زبان کردی مقاومت می‌شود؟ از این دست چراها فراوان است و مجال تنگ، پس به همین اندک بسنده می‌نمایم و در پایان عرض کنم همانطوری که وجود ماموستا هه ژار در زمان حیات موجب خیر و برکت بود، انشاءالله روان آزاده ی او نیز باعث و بانی خیر شود و این مراسم، که به یاد او و به نام او، منعقد و برگزار می‌شود، موجب خیر و صلاح جامعه و وفاق بیش از پیش ملی گردد. اهل فرهنگ و فعالان فرهنگی و سازندگان سریالها و نویسندگان جراید در شیوه ی نگرش به عمل خود،در خصوص مفاخر ملی کشور، به ویژه مشاهیر کرد و خدمتگزاران فرهنگی کرد و معرفی فرهنگ و سنن و آداب و روحیات مردم کرد تجدید نظر لازم و ضروری معمول فرمایند.

نطق قبل از دستور در تاریخ ۱۳۷۹/۹/۲۳ در محل مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم. رب الشرح لی صدری و یسرلی امری وحلل عقدتاً من لسان یفقهو قولی

با عرض سلام و ادب و احترام به پیشگاه ملت بزرگوار ایران و آرزوی قبولی طاعات و عبادات همه ی مسلمین جهان در ماه مبارک رمضان، ماه نزول قرآن و ماه ضیافت ایزد منان و ماه خیرات و برکات.
خدایا تو شاهدی آنچه می‌گویم از سر صدق است و در راه انجام وظیفه ی‌خدمتگزاری ملت در خانه ی ملت، خدایا تو شاهدی آنچه را برزبان میرانم در راستای عمل به سوگندیست که به کتاب تو، کلاما... مجید در این صحن مقدس یاد کرده‌ام که حافظ مصالح نظام و منافع ملی باشم و دمی‌از تلاش در این زمینه بازنایستم.

همکاران محترم، نمایندگان مردم و ملت شـریف ایـران، آنـچه خواهم گفت، حکایت است، نه شکایت، حال خود مختارید که از آن، چه برداشتی نمایید و از آن چه تأثیری پذیرید! چند ماه قبل یک نفر از همکاران محترم نـماینده از هـمین مکـان و هـمین جایگاه، به درد دل پرداخت و فریاد برآورد، که در این مـلک و مملکت برخلاف آنچه می‌گویند: «مجلس در رأس امور است.» چنین نیست. شعار مردم سالاری‌فقط یک شعار است، زیرا یک مدیر پائین‌تر از متوسط، وکیل مردم یعنی صاحبان اصلی‌انقلاب را می‌تواند ساعتها پشت درب اتاق خود،به انتظار نگهدارد. در آنروز این حرف مهم را برخی از ما شنیدیم و تصدیق کـردیم و بعضی دیگر از کنار آن بی‌تفاوت گذشتند و بالاخره، مثل همه ی حرفهای دیگر به فراموشی سپرده شد. تعجب نکنید، اگر عنایت فرمائید در پایان عرایضم نتیجه خواهید گرفت، چرا این مورد و خاطره را بیان کردم. دیروز یعنی سه شنبه ۷۹/۹/۲۲، اینجانب و دیگر نمایندگان مناطق کردنشین وقتی قفسه ی نامه‌های خود را گشـــودیم، دعـــوتنامه‌ای بـــه امـــضای‌دانشـجویان کـرد دانشگاههای تهران دریافت کردیم، برای حضور در تـجمعی‌در ساعت ۲ بعدازظهر سه شنبه مورخ فوق الذکر. البته صـادقانه بگویم حداقل این بنده، شب قبل از طریق یک تماس تلفنی از این خواست برای تجمع مطلع شده بودم. نظر به اینکه دانشجویان مجوزی دریافت نکرده بودند طبیعتاً، گرد هم‌آیی و تجمع برابر قانون، نبود. لیکن نه زمان برای جلوگیری از انجام آن بود و نه

دسترسی به بانیان میسر و ممکن. لذا با هم فکری و مشاوره ی دیگر نمایندگان محترم کرد، تصمیم جمع بر آن شد، برای حفظ حرمت قانون و جلب توجه دانشجویان به رعایت قوانین و همچنین جلوگیری از هر درگیری و برخورد احتمالی، خود نمایندگان حاضر در جلسه درخواست مجوز نمایند، به ویژه با تماسهای تلفنی شب با مسئولین محترم وزارت کشور، تصور این بود که امضای چندین نفر نماینده در پایین یک نامه حلال مشکل خواهد شد. دو نفر از همکاران با نظر جمع انتخاب و تقبل زحمت بردن نامه و پیگیری آنرا به استانداری تهران فرمودند. حدود ظهر مراجعت نمودند و گفتند، همه ی کارها انجام شد و احتمال قریب به یقین مجوز داده خواهد شد لیکن متأسفانه علیرغم پیگیریهای تلفنی بعدی پاسخ داده نشد تا اینکه حدود ساعت ۱۳ گویا به یکنفر از آقایان پاسخ منفی اعلام شده بود. به هر حال ما که قصد پیشگیری داشتیم و امضای ۹ نفرمان پای نامه‌ای بود، با جواب منفی روبرو شدیم. ساعت ۱۴ برابر قرار قبلی باز هم جمع شدیم تا چاره کار را پیدا کنیم، چاره در این دیدیم که کتباً از دانشجویان بخواهیم اگر جمع شده‌اند، متفرق گردند، چنین نیز کردیم، من که قصد خروج از مجلس را داشتم قبول کردم که در راه، خود آنرا به دانشجویان بدهم. به محل موعود که رسیدم، دو نفر از همکاران نماینده کرمانشاه را در بین دانشجویان دیدم که از عدم صدور مجوز مطلع نبودند. به هر حال به احترام جمع حاضر به میان آنها رفته و عرض کردم که مجوز داده نشده است. لطف

کنید متفرق شوید، حضور صحبت‌های این بنده، جمعاً ده دقیقه هم طول نکشید به گواهی خدا و مردم حاضر در آن نقطه و دو نفر بزرگوار همکار نماینده، دانشجویان در نـهایت ادب و نـزاکت، بلافاصله متفرق شدند لیکن در همان ده دقیقه چند نـفر لبـاس شخصی بی‌سیم به دست به راستی نه نزاکت رعایت کردند، نه اخلاق را و تلاش وافری نمودند دانشجویان را تحریک و بلوا به پا نمایند. به خـصوص فـردی از ایـن چـند نـفر کـه دوربـین فیلمبرداری به دست داشت و مرتباً توهین می‌نمود. بعد از اینکه جمع متفرق شد، به یکباره نیروی انتظامی‌با باتوم به میان عابران در پیاده رو و به جوانانی که در تردد بودند حمله ور گشت و در حضور ما سه نفر نماینده، هر چه توانست جوانان در حال تردد را تحقیر و مورد ضرب و شتم قرار داد و چند نفری از آنـها را بـه داخل جوی آب خیابان انداخته و به بدن و سر و روی او کوفتند. مردم عادی و اتومبیلهای در تردد به واقع از این اتفاق و مبارز طلبیدن نیروی انتظامی‌شوکه شده بودند. حال چند سوال دارم.

۱- آیا امضای چندین نفر نماینده پای یک درخـواست بـرای صدور مجوز، به منظور حـفظ حـرمت قـانون و جـلوگیری از درگیری ارزش آنرا نداشت که مجوز خواسته شده صادر گردد؟ مگر مجلس در رأس امور نیست؟ مگر نمایندگان، امـین مـلت یعنی ولی‌نعمت مسئولین و صاحبان اصلی انقلاب نیستند؟ مگر دلسوزی و تعهد و مسئولیت نمایندگان که اعتبار آنها بـه رای ملت است، کمتر از یک مأمور و مسئول است که با حکم مقام

مافوق نصب و عزل می‌شود؟
۲- گناه جوانانی که دیروز در کمال ادب و نزاکت متفرق شدند، چه بود؟ که باید مورد ضرب و شتم و اهانت قرار گرفته و بازداشت شوند؟ ما سه نفر وکیل ملت حاضر در صحنه بین خود و خدای خود شهادت می‌دهیم، هیچ اتفاقی نیفتاد که چنین برخوردی بشود! به کدامین گناه با جوانان دانشجو چنین می‌کنید؟
۳- مسئولین محترم وزارت کشور که در وقایع اتفاقیه ی دیگر از دانشجویان به حق طرفداری و حمایت نمودند، این بار چرا چنین رفتاری از خود نشان دادند؟ نکند این دانشجویان غیر خودی بودند؟ برخورد آن سه نفر لباس شخصی بی‌سیم به دست و نیروی انتظامی‌به راستی طوری بود، که اگر خویشتنداری دانشجویان و حضور سه نفر نماینده ی مجلس نبود، می‌توانست واقعه‌ای دیگر به وقایع دانشگاهها اضافه نماید.
بهر حال اولاً به وزارت محترم کشور تذکر می‌دهم که پاسخ دهد، چرا از صدور مجوز خودداری نمود، ثانیاً می‌خواهم مأمورین لباس شخصی و نیروی انتظامی‌خود را در رعایت شئونات مردم و ملت و نمایندگان ملت توجیه نمایند. ثالثاً به طریق مقتضی از دانشجویان عزیزی که مورد بی‌حرمتی قرار گرفته اند، دلجوئی نمایند. رابعاً اگر دستگیر شدگان تاکنون آزاد نشده اند، به فوریت نسبت به استخلاص آنها اقدام نماید.
در خاتمه از نمایندگان محترم درخواست دارم، چند جلسه رسمی

غیر علنی تشکیل و وضعیت مجلس و نمایندگان را ارزیـابی و وضعیت خود را در صحنه ی سیاسی کشور یکبار دیگر بازبینی و تبیین نمایند. مملکت مشکل کمبود قانون ندارد، که هر روز در تلاش تصویب قوانین هستیم. مشکل اساسی عـدم احـترام بـه قانون و وجود اقتدارهای فراقانونی است که قانون و قانونگزار را کمتر از آن می‌داند که بدان کمترین عنایت کنند! چه رسد به احترام و اجراء! لذا بجاست اول برادری‌مان را ثابت کنیم و بعد تقاضای ارث نمائیم. والسلام

نامه‌ای به سردبیر نشریه پیام امروز

سردبیر محترم نشریه‌ی وزین ماهنامه ی پیام امروز

باسلام و آرزوی صمیمانه، برای موفقیت در تداوم نشر نشریه، به ویژه در استمرار حفظ شیوه اصولی ماهنامه. شخصاً از خوانندگان و علاقمندان ماهنامه پیام امروز، از دیر باز هستم. به عنوان خادم ملت و وکیل مردم با فرهنگ کرد در مجلس شورای‌اسلامی، از شما و همکاران محترمتان سپاسگزارم که با صداقت و امانت عرایض بنده را به عنوان امین این مردم در موارد گوناگون در آن ماهنامه درج فرموده و خوانندگان را از آن مطلع نموده اید. با تمام این اوصاف درصفحه ۹۵ شماره ۴۳، در صفحه ی مجلس مطلبی از این جانب نقل شده بود که به طور کامل صحیح و درست بود به جز اینکه نگارنده ی محترم خیلی ظریف این بنده را از معدود نمایندگان دوره پنجم حاضر در مجلس ششم و معرفی شده از طرف جناح محافظه کار معرفی

نموده بودند.

لذا به دلیل همین برداشت ایشان و القای انجام شده به خوانندگان محترم، نه بر سبیل پاسخ گویی و اتخاذ موضع، که بارها و بارها به طور شفاهی و کتبی توضیح داده و موضع خود را فارغ از این جوسازی ها و انگ زدن ها روشن کرده ام. بلکه به منظور بیان موقعیت اکراد و یک نفر نماینده ی کرد در مجلس شورای اسلامی، شرح زیر را معروض و چنانچه صلاح دیدید و آن را قابل چاپ و درج تشخیص دادید، دستور اقدام صادر و در غیر این صورت به نگارنده محترم آن متن بدهید، شاید، ایشان را به کار آید! تا قبل از انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در سال ۷۶ دو جناح اصلی درکشور، در تمام سالیان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، زمام حکومت و حاکمیت را در قوای مجریه و مقننه و قضائیه در دست داشتند. به هر حال به طور مشخص روزی دولت در دست جناح چپ و ایامی‌بعد در ید جناح راست بود و یا همینطور مجلس و قوه قضائیه.

از فردای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی،مسئولیتها واگذار و چهره‌های انقلابی‌عهده دار اداره کشور شدند، هیچ کردی، در تمام این سالها به منصب و مسئولیتی در مدیریت کلان کشور نصب و مامور نشد! بعد از دوم خرداد۷۶، عنوان جدیدی در ادبیات سیاسی کشور متولد گردید. عنوان اصلاح طلب. اکثر قریب به اتفاق اصلاح طلبان را مسئولان روزهای دور و نزدیک کشور تشکیل داده و می‌دهند. اینان همانهایی هستند که در

گذشته نه چندان دور در عرصه‌های کلان سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی، هیچ میدانی و لو کوچک را به اکراد واگذار نکردند، تا این ایرانیان اسیر بتوانند شایستگیهای خود را بروز دهند و به مام میهن و هموطنان خدمتی عاشقانه و در خور کنند. اینک نیز که تقریبا ۴ سال از مدیریت اصلاح طلبان در کل زمینه ها و عرصه‌های کشور به ویژه در بخش قوه ی مجریه و اخیراً در قوه مقننه می‌گذرد، مشاهده و ملاحظه می‌شود که برای ما کردها، در بر همان پاشنه می‌چرخد که در زمان میدان داریهای جناح‌های چپ و راست ظرف دو دهه اول انقلاب اسلامی، می‌چرخید! در کردستان مثلی داریم که عامه ی مردم در چنین مواردی از آن بهره می‌گیرند و به جاست من هم از آن مددی گیرم، بلکه منظورم روشنتر شود، آن مثل می‌گوید "اگر قربانه یا رمضانه، سهم ما، لقمه‌ای نانه". به نظر می‌رسد که مثل مذکور به قدر کافی گویا باشد. لیکن برای جلوگیری از تفاوت برداشت، خوب است عرض کنم، که گوینده ی این مثل می‌گوید اگر عیدقربان یا عید رمضان باشد به حال ما فرقی نمی کند، از عید و شادیهای آن و از اطعمه و اشربه لذیذ آن سهم ما، همان لقمه نان خشک همیشگی است. نتیجه می‌گیرم که هر جناحی که کردی را بخواهد، به قصد افزایش پیاده‌های خود و داوطلبان رفتن به میدانهای مین است! فرقی نمی کند هم چپ و هم راست و هم اصلاح طلب و هرگروه سیا سی دیگری چنین پیاده‌هایی را همیشه می‌خواهد. آیا حق کردها فقط پیاده نظام بودن است؟ آیا

فقط، مورد مصرف ایشان روی مین رفتن می‌باشد؟ آیا آنان صاحبان اندیشه و خردی که بتوانند در بخش‌های مدیریتی و نرم افزاری و دانش افزاری کشور خدمت گزار باشند ندارند؟ آیا آنها حق ندارند خود صاحب عقیده و اندیشه و مشرب سیاسی خاص خود باشند؟ شایسته است همه مستحضر باشند که شعارهایی همانند مردم سالاری، شایسته سالاری، ایران برای همه ایرانیان، وفاق ملی، عدالت اجتماعی و برابری، امنیت و آزادی و مبارزه با تبعیض، یاری به ضعفا و در یک کلام دموکراسی و سعادت همگانی و...... برای کردها یک شعار نیست، فرهنگ آنهاست و همواره به هر بهانه و به هر دلیل آنرا بیان و اعلام و به آنها عمل کرده اند. حال نگارنده محترم آن سطور خود نیز نظر کند و قضاوت نماید، آیا یک کرد با این اوصاف و با وجود چنین تحلیل هایی در قالب یک جناح جای می‌گیرد؟ می‌گویم هرگز! لیکن آن فرهنگ که در چند سطر بالاتر بدان اشاره شد، در برخی مقاطع باعث همسوئی با برخی جریانات می‌گردد. آنان که ژرف نگر نیستند آنرا وابستگی جناحی و یا همسوئی با قدرت مطرح، تلقی‌مینمایند! این بنده همانطوری که بارها عرض کرده ام و تکرار آن می‌رود که ملال انگیز شود برای همه جناحها و گروهها و احزاب سیاسی احترام قائلم، لیکن با تمام احترامات، جزء هیچ گروهی نیستم.یک نفر کرد بی‌ادعایی هستم، که تلاش می‌کنم وکیلی امین و نماینده‌ای راستین برای کرد و کردستان و ملت ایران در خانه ملت باشم. و پاسدار منافع ملی عموم ملت.

ضمن آنکه نه گروهی و نه جناحی و نه فردی هیچگاه معرف من به ویژه در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی‌نبوده و این فقط خدا و سپس مردم شریف و غیور و موکلین فهیم بوده و هستند که علی رغم تمام تبلیغات مخرب و کارشکنیها و توطئه ها امانت وکالت خودرا به این حقیر سپردند تا چون همیشه مرا رهین منت خود و مدیون حقگویی و حق جوئی و شعور مثال زدنی و بی‌بدیل خویش نمایند. همه بدانند تا حیات دارم، حماسه به یاد ماندنی بهمن ۷۸ این مردم پایمرد را نه به خاطر اینکه به این حقیر رای دادند بلکه به خاطر آن که بازهم ثابت نمودند اراده ی جمعی خود را برخلاف مسیر تبلیغات، حاکم نموده و نشان دادند که صاحب رای و عقیده ی مستقل هستند، فراموش نخواهم کرد و دمی‌از یاد ایشان غافل نخواهم ماند حتی پس ا زمرگ نیز روحم با شادی این ملت شاد و با غم ایشان متاثر و متالم خواهد بود.

انشاءالله.

جوابیه‌ای به بیانیه آقای هاشمی‌طباء*

جناب آقای مهندس هاشمی‌طباء

ملت بزرگوار ایران درغگویان را می‌شناسند! افتخار می‌کنم، که، عضو کوچکی از جامعه کارآفرینان ایران اسلامی‌هستم. با خدای خود عهد کرده‌ام، در راه دفاع از حقوق ملت از تقدیم جان نیز فروگذار نکنم. در شرایطی که فردی مستأصل به خاطر یک چک برگشتی چندصد هزار تومانی به زندان می‌رود، آیا رواست که دیگری مجازات نشود و درصدر نشیند و قدر بیند؟

با سلام و سپاس از نشریه وزین ابرار و ابرار ورزشی، که با درج بخشی از عرایض این بنده، موجب شدند، که علماء و رؤسای سازمان تربیت بدنی، در پشت نام و در سایه عنوان روابط عمومی، روش و منش رفتاری و اخلاقی و مدیریتی حقیقی خود را نشان داده و به یک باره نقاب از چهره بردارند، سپاسگزار و

---

*- روزنامه ابرار ۱۳۸۰/۲/۲۳

ممنون هستم و اینک در نهایت تواضع و فروتنی پاسخ جوابیه فوق‌الذکر را، به شرح آتی تقدیم ملت بزرگ و رشید ایران، به ویژه جامعه مکرم ورزشی کشور نموده و قضاوت را به وجدان عمومی‌واگذار می‌کنم.

۱- قبل از هر چیز بگویم، روزی که مسئولیت سنگین وکالت ملت، به خصوص وکالت مردم غیور کُرد را پذیرفتم، با خدای خود عهد کردم در راه دفاع از حقوق ملت از تقدیم جان نیز فروگذار نکنم. لذا کسی را که آماده جانبازیست، از شکایت و ایستادن در مقابل قاضی در راه دفاع از حق ملت باکی نیست. از اقدام قانونی سازمان تربیت بدنی و طرح شکایت استقبال می‌کنم.

۲- آنچه را که این بنده، در مصاحبه خود گفته‌ام، حق می‌دانم و دفاع از حقوق ملت و مکتب انسانساز و جوانمرد پرور ورزش! پای سخنم ایستاده‌ام و ذره‌ای از آن نیز عدول نمی‌کنم. روی سخن من با مسئول ورزش کشور بوده و هست. سازمان تربیت بدنی تلاش کرده که پای رئیس جمهور محبوب و قوه محترم قضائیه را نیز به میان کشیده و ایشان را با خود شریک نماید. این تاکتیک مدتهاست کهنه شده، این حنا، دیگر رنگی ندارد. مناظره و مباحثه و مبارزه جوانمردانه و قاعده‌مند، شیوه مردان و ورزشکارانست، نه فرافکنی! نه توسل به دیگران! نه از اعتبار دیگران هزینه کردن!

۳- گفته‌ام، که رئیس سازمان حکم تعلیقی قوه قضائیه دارد!

میگوید چنین نیست، میگویم پس سرنوشت پرونده شرکت «وداد» که ماهها مورد رسیدگی در دادگاه بود و درج اخبار آن در آرشیو جراید موجود است، چه شد؟ حق دارم، به عنوان وکیل ملت، بانگ برآرم، در شرایطی که، فردی مستأصل و بیچاره، به خاطر برگشت یک چک چندصد هزار تومانی، به زندان می‌رود و خانواده‌اش بی‌سرپرست می‌شود! چرا فردی دیگر نه تنها مجازات نمی‌شود بلکه، در صدر می‌نشیند و قدر می‌بیند؟ وقتی کارمندی ساده متهم میشود و کارش به دادگاه می‌کشد، حتی اگر حکم برائت نیز بگیرد، به کار اولیه خود بر نمیگردد، لیکن فردی دیگر اگر محکوم هم بشود، پست و مسئولیت بالاتر میگیرد! آیا نباید چیزی بگویم؟

۴- گفته‌ام که رئیس سازمان به حرف هیچکس گوش نمی‌دهد. می‌گویید چنین نیست، گواه من خیل عظیمی از نمایندگان محترم مجلس!! شاهد من، نامه‌های پرونده تحقیق و تفحص دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، که رئیس محترم سازمان به تعداد قابل توجهی از آنها برای چندمین بار جواب نداد و اکثر جواب‌های واصله نیز با تأخیر فراوان بود. مگر هیئت تحقیق و تفحص، به انتخاب مجلس و برابر قانون نیست؟ مگر از طرف مجلس نمایندگی ندارد؟ بی‌محلی به نماینده مجلس و تعرض به آنها، یعنی بی‌احترامی‌به ملت. ملتی که ولی نعمت مسئولین و صاحبان اصلی انقلاب هستند. راستی، همین ملت که ما نمایندگان آنها را این چنین بی‌محل می‌کنیم یا به آنها بی‌حرمتی

روا می‌داریم، اگر انقلاب نکرده بودند و به صدقه اقـدام آنـها نبود، امروز من وکیل مجلس بودم؟ و آقای هاشمی‌طباء رئیس سازمان تربیت بدنی و معاون رئیس جـمهور و نـماینده کـمیته بین‌المللی المپیک در ایران بودند؟ راستی اگر رانت وابستگی سببی فامیلی نبود و شایسته سالاری حاکم بود چـه کسـی بـر مسندهای فوق امروز تکیه زده و خدمتگزار ملت بود؟ به ویژه نماینده کمیته بین‌المللی المپیک که مزایای ارزی قـابل تـوجه دارد؟!

۵- گفته‌اید، که یک شـرکت بـزرگ پـیمانکاری دارم. افـتخار می‌کنم که، عضو کوچکی از جـامعه سـازندگان و آبـادگران و کارآفرینان کشور اسلامی‌ایران هستم. لیکن بدانـید روزی کـه وکیل و امین مردم شدم، گرچه لازم نبود و خـلاف قـانون هـم نیست بلافاصله از مدیریت اجرایی و هیئت مدیره همان شرکت کنار آمدم، (به گواهی اسناد موجود در ثبت شـرکت‌ها) لیکـن سهامدار جزء آن هستم و هیچ وقت، هم چیزی را پنهان نکرده‌ام. دو دوره هم که نماینده مجلس و خدمتگزار ملت بوده‌ام. هرچه را که مجلس به حساب بنده واریز کرده، هزینه امور عام‌المـنفعه نموده‌ام (به گواهی و استناد به اسناد و مدارک)، آماده‌ام که هر سازمان مسئولی به حساب زندگی این بنده در دو مقطع، یکی در ۲۲ بهمن ۵۷ روز پیروزی انقلاب اسلامی و یکی در ۷۵/۳/۷ که وکیل مردم شریف شده‌ام، رسیدگی کند و به عموم ملت اعلام نماید، چه دارم، اگر اضافه شده، از کجا آورده‌ام؟ اگر کم شـده

صرف چه کاری کرده‌ام؟ آیا مسئولین سازمان نیز حاضرند، تن به این حسابرسی بدهند؟ بنده و جناب آقای هاشمی‌طباء از سال ۴۳ و از کلاس کنکور خوارزمی‌همدیگر را می‌شناسیم و خوب از وضعیت یکدیگر اطلاع داریم. در خصوص ساختمان مطبوعات نیز، اولاً، ساختمان موجود است و باسونداژ و بازدید و با استفاده از مدارک پرونده تحقیق و تفحص، همه چیز روشن مـی‌شود، آنوقت که روشن شد دروغگو نیز تعیین خواهد گردید. ثانیاً، این طرح مهندس مشاوری نداشت، لیکن پیمانکار آن شرکتی متعلق به کارکنان محترم وزارت اطلاعات بود.

ثالثاً، هزینه تبدیل این ساختمان به یک هـتل قـابل اسـتفاده و سکونت، قابل محاسبه است. رابعاً، سؤال این است که اگر قرار بود و نیاز بود هتلی در مجموعه ساخته شود، چرا در کنار دریاچه و در کل زمین‌های مجموعه آزادی یک ساختمان نو سـاز بـنا نشد؟ و ساختمان مطبوعات با آن تجهیزات قبلی برای این کار و این مقصود انتخاب گردید؟

۶- تلاش شده است، که حقایق بیان شده، توسط اینجانب را، به موضوعی شخصی و به عدم انتخاب این بنده، در فـدراسـیون بسکتبال مربوط کنند. خدمت به مـلت رشـید و بـه خـصوص ورزش و ورزشکاران، همیشه برای این بنده ناقابل خدا، افتخار بوده و هست. لیکن به شهادت آقـایان مـحمود عـدل و بـیژن قهرمانلو، کاپیتان‌های اسبق تیم‌های ملی بسکتبال کشورمان که، حداقل یک سال قبل از انتخابات فدراسیون‌ها، مرا رهین مـنت

خویش ساختند و با تمام شایستگی‌هایی که خود داشتند، اصرار کردند، که من داوطلب ریاست فدراسیون شوم. و همچنین جنابان آقایان محمود مشحون، حسن نوربخش، حسن کریمی، امیر ایلیاوی، ناصر عظیمی، رضا مشحون، بهمن سلیمانی، فرامرز غفوری، منصور انبه و خیلی دیگر از بزرگواران و پیشکسوتان و صاحب‌نظران و مربیان و داوران و بازیکنان، که بنا به دلایلی از ذکر نام ایشان معذورم، مرتباً پیشنهاد داوطلب شدن مرا تکرار می‌کردند. هیچ گاه این بنده، به دلیل انتقاداتی که به مدیریت سازمان تربیت بدنی داشتم، قبول نکردم. اگر روز آخر هم قبول نمودم که داوطلب شوم، به گواهی پرسشنامه‌های تکمیل شده به نام جناب آقای محمود مشحون و این بنده که در سازمان موجود است. بنا به توصیه برخی از پیشکسوتان معزز، به این علت بود، که حقی از جناب آقای مشحون به علت کسالت و سفر ضایع نشود. باز هم می‌گویم انتخابات خنده‌دار، چرا برای این که با نوشتن آئین‌نامه اجرایی و دفترچه راهنمای من در آوردی، این انتخابات نیست. انتصابات است! کانون‌های، داوران، مربیان، ورزشکاران تشکیل نشده و نمایندگان فوق را فدراسیون منسوب مینماید. رؤسای هیئت‌ها، زیر نظر و با دخالت و اجرای انتخابات توسط فدراسیون موجود، برگزیده شده و میشود.

سازمان تربیت بدنی و کمیته ملی المپیک، تعدادی نماینده انتصابی با حق رأی دارد. با همه این تمهیدات و چیدن‌ها، و استفاده کامل از اهرم‌های گزینشی و احضار برخی از داوطلبین

برای انصراف به نفع فرد مورد نظر از قول و قرارها و وعده وعیدها نیز که نمونه‌ای از آن توسط رئیس هیئت محترم بسکتبال آذربایجان شرقی برملا گردید، فراوان بهره گرفته شد. آیا با این همه شما به آنچه که انجام داده و می‌دهید، می‌گویید انتخابات؟ اگر من می‌خواستم بمانم، زمان آمدن جناب آقای هاشمی‌طبا به سازمان، رئیس هیئت بسکتبال استان تهران و عضو هیئت رئیسه فدراسیون بودم. به غیر از چندین بار درخواست شخص معاونت محترم فنی سازمان و ریاست معزز وقت فدراسیون، خود جناب آقای هاشمی‌طباء، یک ساعت تمام در دفتر خودشان از من خواستند که بمانم، این کار را نکردم! در ضمن اگر روزی مسئولیتی بپذیرم، گذشته‌ام و عملکردم گواه است، با تمام وجود به مسئولیتم عمل خواهم نمود. اتفاقات انتخابات فدراسیون‌های مختلف من جمله، فوتبال، کشتی، دوچرخه‌سواری و... گواه بر عرض این بنده است. سؤال می‌کنم، مگر همه رؤسای فدراسیون‌های مورد نظر سازمان فقط یک مسئولیت دارند؟

۷- امید است که آن جوابیه و این پاسخ، موجب فراموش شدن موضوع اصلی مصاحبه این بنده، یعنی مصدوم شدن و فوت جانگذاز، عده‌ای از تماشاگران محترم در شهرستان ساری و یکشنبه خونین استادیوم شهید متقی ساری نگردد. زیرا منحرف کردن افکار عمومی‌از اصل موضوع، نیز خود می‌تواند محملی برای جوابیه سازمان محترم تربیت بدنی باشد. از نظر جامعه

ورزش کشور و ملت شریف ایران، آن پرونده، همچنان مفتوح است. رسوم و آداب ملی و دینی ما ایرانیان و دستور ریاست جمهور محترم، حکم می‌کرد و می‌کند، که بالاترین مسئول ورزش کشور، در مراسم تشییع و تدفین و ختم عزیزان از دست رفته شرکت و از مصدومین عیادت و دلجویی مینمود. کما این که اگر راننده‌ای با تقصیر یا بدون تقصیر با عابری تصادف کند، خود او و بستگان و دوستانش، چنین رفتاری می‌کنند، چرا شخص رئیس سازمان به این سنت حسنه عمل نکرد و در اجرای دستور ریاست محترم جمهوری، با تساهل و تسامح عمل شد! جای سؤال دارد؟! والسلام

خادم ملت رشید ایران - بهاءالدین ادب

نامه ی سرگشاده به ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

«مرگ حق است، اما خدا به ما عقل نیز داده است».
مرگ حق است و همه ی موجودات، بالاخره باید طعم آنرا بچشند. اما نمی دانم چرا، نمی توانم، خاطره ی سفر بی‌بازگشت سرنشینان هواپیمای یاک ۴۰ به مقصد شمال ایران را فراموش کنم؟ نه، توان مرثیه خوانی دارم و نه قصد آن! باور کنید و از من بپذیرید، دقایق فراوانی از شبانه روز قیافه ی نجیب و متین همکاران نماینده ام را، خیلی واضح می‌بینم، که گویی از من می‌خواهند کاری کنم! نمی توانم، چهره بی آلایش، مصمم و فروتن دکتر دادمان را از خاطرم پاک کنم و با جمله ی «مرگ حق است» خودم را قانع کنم. بله! هر مسلمان مؤمنی تسلیم به رضای خداست و می‌داند مرگ حق است. اما خدای قادر متعال به مخلوق خود عقل نیز داده است.
در بایگانی حافظه‌ام، دوره می‌کنم و آن روز را، بخاطر می آورم،

که اخبار ساعت ۲ بعدازظهر خبر از یک فاجعه ی احتمالی می‌دهد. گم شدن هواپیمای یاک ۴۰. عصر آنروز در دفتر هئیت رئیسه مجلس به دیگر افراد حاضر می‌پیوندم. بیم و امید بر فضا حاکم است، به صدای هر زنگ تلفن، صدای قلبها در سینه ها پر طنین تر می‌گردد. داستان دنباله دار می شود و هر کسی چیزی می‌گوید و حدسی می‌زند، بالاخره آنچه نمی بایست اتفاق بیفتد، افتاد، دبیر کمیسیون عمران چند روز بعد خبر می‌دهد که برای بررسی علل فاجعه سانحه ی هواپیمای یاک ۴۰، جلسه‌ای با حضور مسئولان درکمیسیون تشکیل خواهد شد. مرا نیز دعوت به حضور می‌کند. همه درکمیسیون جمع هستند، ماتم زده، متألم و متأسف. هر کسی،که لب به سخن می‌گشاید بقیه با دقت و وسواس خاصی سخنان او را گوش می‌دهند، بلکه به علت اصلی دست پیدا کنند. نه به امید مجازات فردی، بلکه با نیت جلوگیری از تکرار. بله تاکی باید منتظر بود و دید؟ از این اتفاقات می‌افتند و موجی ایجاد و پس از چند روز بدون ریشه یابی‌علت یا علل و توضیح به ملت، به فراموشی سپرده می‌شود. و انگار نه انگارکه فاجعه‌ای رخ داده است و خانواده‌هایی و مردمی‌داغدار و فرزندانی بی‌پدر شده اند. به نظر این بنده کمترین، در جلسه متشکله در کمیسیون عمران، جان کلام و علت اصلی درکنار چند علت دیگر، از گزارشها مستفاد شد و لااقل بنده نتیجه ی خود را گرفتم. برای روشن شدن بیشتر مطلب، خلاصه‌ای از نکات بارز جلسه ی روز مذکور را معروض می‌دارم.

۱- معلوم شد که، خلبان بخت برگشته، پس از گرفتن وضعیت هوای مقصد هواپیما، یعنی فرودگاه گلستان اعلام کرده است، که به علت بدی هوای مقصد، نمی تواند پرواز کند و هواپیما را ترک و قصد رفتن به منزل خود را داشته است.

۲- معلوم شد، که با پیگیری مجدانه و پیدا کردن مسئول هواپیمائی کشوری، برای جلوگیری از رفتن خلبان به منزل از ایشان کمک خواسته شده و گفته شده است، که فقط شما می‌توانید دستور تغییر نقشه ی پرواز را داده و به جای گلستان، ساری را جایگزین نمائید. ایشان هم با همان روحیه ی خودمانی، پذیرفته و نقشه ی پرواز، عوض و مقصد ساری جایگزین گلستان می‌گردد. روحیه ی تساهل و تسامح و راضی کردن بالا دست و اجتهاد فردی بروز می‌کند.

۳- معلوم شد که فرودگاه ساری واقع در دشت ناز و حدود ۲۵ کیلومتری شهر ساری. اولاً فاقد سیستم رادار است. ثانیاً ایستگاه هواشناسی فرودگاه، در آن ساعت روز کار خود را شروع نکرده بوده و برابر توافق و سیستم بین المللی فقط در ساعتی از روز این ایستگاه فعال است.

۴- معلوم شد، که وضعیت هوایی که به خلبان به هنگام پرواز از مهرآباد به مقصد ساری گفته شده توسط ایستگاه هواشناسی شهر ساری و در ۲۵ کیلومتری فرودگاه بوده است.

۵- معلوم نشد، چه اصراری به این سفر بی‌بازگشت بوده است؟ اما می‌شود حدس زد! گمان غالب این است که این همه مسئول

تراز اول کشور، به این نیت به این سفر تن داده بودند، که فرودگاه گلستان را افتتاح و کلنگ آغاز عملیات یک راه جدیدالاحداث را بر زمین بزنند. و با این امید که، شاید هم نمایندگان معزز و هم، مسئولین محترم محلی یک سری از نیازهای دیگر استان را مطرح و قول انجام آنرا از وزیر محترم راه بگیرند.
۶- معلوم نشد ولی می‌توان نتیجه گرفت که ما ملت، حتی در سطح مسئولین رده بالایمان، نیازی به محاسبه ی هزینه ر دستاورد و حاصل نمی بینیم. همانطوری که در سرمایه گذاریهای مادی نیز اعتقادی به توجیه اقتصادی و فنی و مالی نداریم. حرکات و تصمیمات روزانه را نیز فارغ از حساب سود و زیان ملی می‌گیریم. آیا اگر لحظه‌ای یکی از افراد در جریان این سفر با توجه به فاکتور ریسک و خطر این پرواز و دست آورد آن محاسبه‌ای می‌کرد و نظرش را اعلام می‌نمود، باز هم این پرواز انجام می‌شد؟
به قصد رعایت ایجاز و اختصار از ذکر موارد نظیر و مؤثر دیگر می‌گذرم و نتیجه می‌خواهم بگیریم که علت اصلی سانحه سقوط هواپیمای یاک ۴۰ و به وجود آمدن این فاجعه ی ملی، «عدم وجود سیستم در ساختار دولتی ماست.»
اولاً - در چنین شرایطی سلیقه ی فردی جانشین خرد جمعی که سیستمی را طراحی و اجرای قانونمند آنرا خواستار و نظاره گرند، می‌شود. تغییر نقشه ی پرواز به جای گلستان توسط یک فرد، بدون در نظر گرفتن جوانب امر و نظریات دیگر مسئولین و

متخصصین مؤید این امر است.
ثانیاً- در یک فضای بدون سیستم و در یک ساختار تحت تأثیر سلایق، آنچه حاکمیت می‌یابد، رابطه ی سلسه مراتب و کسب رضایت مافوق به هر قیمت است! لذا جلب رضایت مافوق جای محاسبات هزینه ملی و حاصل ملی یعنی تراز هزینه و سود و زیان را می‌گیرد. تسلیم محض در مقابل درخواست مافوق و تغییر نقشه ی پرواز و جایگزینی ساری به جای گلستان بدون توجه به فاکتور ریسک و اجتهاد فردی که هر روز صدها بار در این کشور اتفاق می‌افتند.
ثالثاً- در نظام اسلامی و حکومت مردم سالار دینی، آیا نباید فرهنگ عمومی بالاخره اصلاح شود که، تشریفات زاید تحت عنوان افتتاح ها و آغاز عملیات و کلنگ زنی ها حذف گردد؟ آیا از این نوع حرکات بوی ریا و منت بر مردم گذاشتن نمی آید؟ آیا اینهمه اختراعات و ابداعات و ابتکارات و اتفاقات خارق العاده که هر روز در دنیا در زمینه‌های گوناگون رخ می‌دهد، مسئولین آنرا افتتاح می‌کنند؟ و یا آغاز عملیات آنرا، آنان شروع می‌نمایند؟ آیا زمانی که در قرن بیستم اولین سفینه ی فضا پیما انسان را به فضا برد، مسئولی دکمه روشن شدن موتور محرکه سفینه و اعزام انسان به فضا را فشار داد!؟ تا کی برای این مراسم ضد ارزشی باید بها بپردازیم و بر ملت نجیب منت گذاریم؟
رابعاً- اگر سیستم وجود داشته باشد و قانون حاکمیت یابد، نه از مسئولین اجرائی توقع دادن قول‌های غیر مصوب وجود خواهد

داشت و نه وظیفه و وظایف اصلی نمایندگان ملت تحت الشعاع مطرح کردن و پیگیری چنین قولهایی می‌شود. رابطه سالاری و گفتمان چانه‌زنی حذف، و ضابطه و قانون باید جایگزین گردد.

نتیجه این که با احساساتی شدن و مرثیه خوانی مشکل حل نمی‌شود و از تکرار فاجعه جلوگیری نمی گردد. پیشنهاد می‌کنم مجلس و دولت اصلاحات با قاطعیت عمل کنند و به موارد زیر عنایت فرمایند.

الف– پیش نیاز اصلاحات، ایجاد سیستم در ساختار بیمار اداری است!

ب– پیش نیاز اصلاحات حذف سلایق و حاکمیت قانون به جای رابطهٔ سلسه مراتب و جای گرفتن هر کس در سیستم و دخالت در امور به اندازه‌ای که سیستم جایز دانسته است و به قدر مسئولیتی که سیستم برای او تعیین کرده است می‌باشد.

ج – پیش نیاز اصلاحات پذیرش کامل مسئولیت در قبال ملت و مملکت به همان اندازه که سیستم برای آن کارگزار مسئولیت تعریف کرده است، خواهد بود.

د– پیش نیاز اصلاحات، اصلاح فرهنگ عمومی‌در کل زمینه های ناهنجار به ویژه اعمال غیر ارزشی و زاید نظیر افتتاح ها و کلنگ زنی ها و...... است.

ه ـ پیش نیاز اصلاحات تعریف و تبیین مستند به قانون وظایف نمایندگی مجلس شورای اسلامی و دادن آگاهی به عموم ملت در این زمینه می‌باشد.

و- پیش نیاز اصلاحات این است که مجلس اصلاحات قبل از هر چیز ساختار اداری و سازمانی خود را دارای سیستم نماید، مسئولیتها، حدود اختیارات، شرح وظایف نمایندگان را به طور شفاف به استحضار ملت برساند، ارتباطات وکلا و موکلین و مسئو لین دیگر قوا اعم از قضاییه و اجرائیه را در قالب سیستم فوق قانونمند و ضابطه مند نماید.

در خاتمه می‌خواهم به عرض برسانم اگر چنین نکنیم، بدانیم که فاجعه ی سقوط هواپیمای یاک ۴۰ و ورزشگاه ساری و...... آخرین فاجعه از این دست نخواهد بود و آنکه باید ضرر را متحمل شود، خانواده ی عزیزان از دست رفته و ملت است و کسی هم مسئول شناخته نخواهد شد. نهایتاً ملت بدهکار و روسا طلبکارند.

والسلام

متن نطق قبل از دستور مهندس بهاءالدین ادب، نماینده مردم شریف "سنندج، دیواندره، کامیاران، در مجلس شورای اسلامی در جلسه روز یکشنبه مورخ ۸۰/۴/۶

بالاخره، هیئت دولت پیشنهادی جناب آقای سید محمد خاتمی تماما از مجلس شورای اسلامی رأی اعتماد گرفت. ضمن تبریک این موفقیت به وزرا و رییس جمهور محترم، نظر به اینکه در آستانه هفته دولت هستیم، ضمن گرامیداشت یاد و خاطره شهدای گرانقدر دولت، شهیدان رجایی و باهنر و کلیه شهدای معظم، به ویژه امام شهیدان. اجازه می‌خواهد نکاتی را، خطاب به ریاست محترم جمهوری و مجلس معزز شورای اسلامی، معروض دارد. طی سالیان اخیر واژه‌هایی چون: قانونمندی، شایسته سالاری، ایران برای همه ایرانیان، اجرای کامل قانون اساسی، عدالت اجتماعی، جامعه مدنی و اصلاحات و... فراوان به کار گرفته شده و می‌شود! بیان این واژه‌ها، موجی از شادی و

نشاط و نوید و امید، در اکثر قریب به اتفاق جامعه ایجاد نمود. به طور طبیعی گروهی نیز این واژه‌ها را کلی گویی اعلام و آن را به چالش کشیدند.

بی‌انصافیست، اگر بگوییم تعاطی دو طرز تفکر وتلقی فوق الذکر، ره توشه‌ای برای ملت نداشته است! اما کمال خوش باوریست که در تراز ملی، بهای پرداخت شده در قبال نتیجه بدست آمده را مثبت ارزیابی‌کنیم.

ملت رشید ایران، طی چهار سال گذشته، حجت را بر همگان و به ویژه مسوولین محترم تمام کرد و در انتخابات ۱۸ خرداد ۸۰ مجددا پایمردی خود را در عمل اثبات نمود. نگاهی اجمالی و تحلیلی به آرای نوار مرزی کشور، به ویژه مناطق سنی‌نشین و محل سکونت کردها و بلوچ‌ها، که از محرومیت‌های فراوان رنج می‌برند. گویای این حقیقت است، که این مردم غیور و شریف به شعارها و واژه‌های فوق الذکر، تنها به امید رفع محرومیت‌های اقتصادی و رفاهی، که حق فراموش شده مسلم آنهاست و رسیدن به میانگین کشور آراء به صندوقها ریختند و به جناب آقای خاتمی رأی دادند، با این امید که کرامت انسانی ایشان همانگونه، که در قانون اساسی آمده است حفظ شود. امید آن داشته و دارند، که نژاد و مذهب و گویش ملاک و معیار برتریها نباشد، شایستگان از هر نژاد وتبار و آیین همانطور که در اصل ۱۹ قانون اساسی بیان شده است، شانس خدمت در عرصه ملی پیدا نمایند و همه، از حقوق برابر برخوردار گردند، تا شایسته

سالاری و ایران برای‌همه ایرانیان و قانون‌مداری، محقق شود!!
آیا وزرای منتخب جناب آقای خاتمی، که از مجلس اصلاحات رأی‌اعتماد گرفتند، برابر این اصل و برابر تعهد رییس جمهور به ملت در پایبندی به شعارهای فوق انتخاب شده بودند؟
اگر در زمان معرفی هیئت دولت به مجلس در این زمینه صحبتی نشد، اولا، برای جلوگیری از ایجاد شائبه‌ی سهم خواهی در اذهان بود. ثانیا، به عنوان امین مردم کرد، به ویژه کردهای اهل تسنن، در انتظار قضاوت واقدام مجلس اصلاحات! باقی‌ماند.
بحمدا... همه معرفی شدگان، از مجلس اصلاحات رأی اعتماد گرفتند و همه چیز به خیر و خوشی تمام شد. یعنی حدود دو ماه انتظار ملت و نظرخواهی و جلسه، با کمیسیونهای تخصصی مجلس و احزاب و فراکسیونها و نهادهای مدنی و غیره در روز چهارشنبه ۳۱ مرداد ماه ۸۰، پایان گرفت. اما مردم از وکلای معزز مجلس و رییس جمهوری منتخب و محبوب خود سؤال می‌کنند، که به راستی شایسته سالاری رعایت گردید؟ اگر رعایت شده است، به طور شفاف، مراتب شایستگی و ارجحیت وزراء را نسبت به دیگر کاندیداهای معرفی شده، برای عموم ملت از طریق رسانه‌ها بیان فرمایید. ملت سوال دارند، که راستی، در عمل، نه در شعار ایران برای همه ایرانیان! است؟ یا برابر آنچه که از بیانات جناب آقای‌رییس جمهور در روز چهارشنبه ۳۱ مرداد ماه در مجلس شورای اسلامی‌مستفاد می‌شد و ملاکهایی کلی را به منظور توجیه انتخاب وزرای

خویش اعلام داشتند، در ایران، مردم به دو دسته خودی و غیر خودی تقسیم می‌گردند؟

مسوولیت در قبال امت ایجاد می‌کند، عرض کنم، که این ملت، هوشیار است با همین هوش و ذکاوت ذاتی، بحرانهای‌زیادی را از سر گذرانده، فاتحان و کشورگشایان را به زانو درآورده و بر آنها غلبه فرهنگی کرده است. به میدان می‌آید! لیکن اگر دریابد که از حضورش درک درستی نشده است. سکوت خواهد کرد. سکوت این ملت به نفع هیچ کس نیست! به اقتدار ملی، امنیت ملی و وحدت ملی بیندیشیم! به نظارت ملی ملت و مطالبات آنها بهای لازم را بدهیم. آیا مردم کرد و اهل تسنن چشم بسته باید بپذیرند و قبول کنند، که شعارهای رییس جمهور معزز و نمایندگان محترم مجلس محقق شده است؟ یا شاید بنا به نظر شعاردهندگان، این گروه از ملت ایران از بقیه هموطنان خود مستثنی شده‌اند؟! ممکن است از نظر شعاردهندگان، این گروه از ملت ایران، جز در ایام انتخابات هیچ وقت دیگر نباید امید آن داشته باشند، که چون دیگر هموطنان از حقوق برابر برخوردار گردند! رجای واثق دارد، چنین نباشد و به راستی اصل ۱۹ قانون اساسی‌اجراء و همه ملت از حقوق برابر برخوردار و شایستگان فقط با معیار شایستگی نه وابستگی، خدمتگزار ملت در مسوولیتها باشند. انشاءا...

در خاتمه، ضروری می‌داند، اعلام نماید، این نطق به عنوان انتقادی سازنده از دولت و مجلس است و به منظور اصلاح امور

در اولین روزهای آغاز بکار دولت جدید، نه خدای نخواسته، تخطئه مسوولی و نهادی و ایجاد تفرقه. والسلام علیکم و رحمه ا... و برکاته.

متن نطق قبل از دستور مهندس بهاءالدین ادب، در تاریخ ۱۳۸۰/۸/۱۶ در مجلس شورای اسلامی

«عدالت و عبرت»*

خدایا تو گواهی، این سخنان را فقط به خاطر اجرای امر مؤکد تو و تلاش برای بسط عدالت و به منظور دفاع حق مظلوم، که در کتاب آسمانیت، بارها مؤمنان را بدان امر فرموده‌اید، بیان می‌کنم.

رسالت رسول خدا، سید و سرور دو جهان، حضرت محمد مصطفی (ص) مگر این نبود، که عدل و داد به پا کند واعلام دارد که سید قریشی و سیاه حبشی، حق برابر دارند و بنده‌ای نزد خالق عزیزتر است، که متقی‌تر باشد؟ سال ۸۰، سال رفتار علوی نام نهاده شده است. راستی از بین وجوه و ابعاد شخصیتی، حضرت علی (ع)، که لقب اسدا... دارد. مگر عدل علی، درخشندگی

---

* - روزنامه حیات‌نو ضمیمه نیمه دوم آبان ۱۳۸۰

خاصی ندارد؟ پس چرا در سال رفتار علوی از عدل وعدالت سخن نگوییم؟! و به عدالت رفتار نکنیم؟!

در مقدمه قانون اساسی، به عنوان سند میثاق ملی، در ذیل عنوان "شیوه حکومت در اسلام" چنین نوشته شده است: حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گری فردی، یا گروهی نیست. در همین قسمت آمده است که قانون اساسی، تضمین‌گر نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی، می‌باشد.

در مقدمه خیلی خلاصه فوق از خدا و قرآن و سنت رسول‌ا...(ص) و سیره حضرت علی(ع) و قانون اساسی جمهوری‌اسلامی ایران، نکاتی معروض شد، تا نتیجه بگیرم، که در هیچ دینی، مثل دین مبین اسلام بر رعایت عدل تأکید نشده است. تا بگویم شالودهٔ بنای جمهوری اسلامی‌نیز بر عدل باید باشد. لذا اگر مسوولین بر عدل و عدالت عمل نکنند، هم از اجرای دستور حق تعالی و پیروی از سنن و سیره بزرگان و رهبران اسلام غافل شده‌اند و هم قانون اساسی را که سند پیمان مقدس ملت بزرگ ایرانست، نادیده گرفته و در این پیمان خدشه وارد نموده‌اند.

حال،ای نمایندگان محترم ملت در مجلس شورای اسلامی‌وای مسوولین معزز در قوای مجریه و قضاییه وای‌حکومتگران محترم! از خود سوال کنید، که "براستی عدالت را در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی واجتماعی و فرهنگی رعایت

کرده‌اید؟" بنا به وظیفه امانت وکالت ملت در خانه ملت، به صراحت می‌گویم، خیر! هشدار و زنهار می‌دهم! زیرا، همه می‌دانیم و باور داریم، که "حکومتها در کفر ماندگارند و در ظلم ناپایدار" این حکم محتوم را، در طول تاریخ، بشریت! بارها، دیده و تجربه کرده است. از تاریخ عبرت بگیریم و راضی به تکرار وقایع تاریخی نباشیم. شاعر شیرین سخن پارسی گویی چه زیبا، خطاب به ما گفته است که:

"هان‌ای دل عبرت‌بین از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آیینه عبرت دان"

گویی این سخن نغز را شاعر همین امروز خطاب به همه مسوولان بیان می‌نماید. اگر عدالت رعایت می‌شد، امروز بخش‌های قابل توجهی از کشور بزرگ ایران، در محرومیت و مظلومیت در همه زمینه‌ها، به سر نمی‌بردند! اگر چه کردستان و مناطق کردنشین و کردها، خود سرسلسله محرومیت‌ها و مظلومیت‌ها و محرومین و مظلومین هستند، لیکن من، فقط از کردستان نمی‌گویم. از کهکیلویه و بویراحمد، از سیستان و بلوچستان، از بوشهر، از شمال و جنوب خراسان، از لرستان و از دیگر مناطق کردنشین یعنی ایلام، کرمانشاه، آذربایجان غربی و همه بجای ماندگان دیگر می‌گویم. از انسانهایی می‌گویم، که همه ایرانی هستند و دلشان برای این مملکت و این ملت می‌طپد، لیکن نگرش به آنها، نگاه غیر خودیست و از عرصه خدمت به وطن و ملت دور نگه داشته شده‌اند. علیرغم تمام

شایستگی‌ها، میدانی برای ادای دین نسبت به مام میهن، به آنان داده نمی‌شود!

برای اثبات صدق عرایض خود، به مدد شاخص‌های رسمی نهادهای مسوول، یعنی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و بانک مرکزی و مرکز آمار ایران و وزارت امور اقتصادی ودارایی، رتبه کردستان را در چند فصل از فصول مختلف، نسبت به کل استانهای کشور. معروض می‌دارم، تا خود نتیجه لازم را بگیرید.

۱- رتبه کردستان از نظر میزان بیسوادی جمعیت ۶ سال به بالا، در بین کل استانهای کشور "دوم" است.

۲- رتبه کردستان از نظر میزان مرگ و میر در بین کل استانهای کشور "بالاترین" است.

۳- رتبه کردستان از نظر میزان مرگ و میر کودکان زنده متولد شده، در بین کل استانهای کشور "دوم" است.

۴- رتبه کردستان از نظر شاخص امید به زندگی در بدو تولد برای مردان و زنان، در بین کل استانهای کشور "بیست و چهارم" است.

۵- رتبه کردستان از نظر میزان بیکاری جمعیت فعال، در بین کل استانهای کشور "سوم" است.

۶- رتبه کردستان از نظر متوسط درآمد ناخالص یک خانوار شهری در ماه، در بین کل استانهای کشور "پایین‌ترین" است.

۷- رتبه کردستان از نظر میزان هزینه ناخالص یک خانوار شهری، در بین کل استانهای کشور "پایین‌ترین" است.

۸- رتبه کردستان از نظر میزان اشتغال جمعیت فعال، در بین کل استانهای کشور "بیست و سوم" است.
۹- رتبه کردستان از نظر میزان درصد شاغلان در بخش عمومی یعنی نهادهای دولتی و غیر خصوصی، در بین کل استانهای کشور "بیست و ششم" است.
آیا بنده وکیل هنوز باید چیزی نگویم، تا مبادا متهم به واگرایی بشوم!؟ ملت، به ما رای داده و امین خویش کرده است، که حقوق قانونی آنان را مطالبه کنیم و حق را به صاحبان اصلی حق یعنی خود ملت برسانیم. فرافکنی و چشم را بر روی حقایق بستن و به شعارهای زیبا و فریبنده، دل خوش کردن، جفا در حق ملت و مملکت و نظام جمهوری اسلامی ایران است. عدالت و قانون، در کل زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، تا نفی کامل هر نوع تبعیض و اقتدار فراقانونی و قیم مآب باید اجراء گردد. شعارهای شایسته سالاری و مردم سالاری وقانون‌مداری باید عملیاتی گردند واز کلام تبدیل به عمل تأثیرگذار شوند. سه سال از دهه سوم انقلاب اسلامی میگذرد، از تمام پتانسیلهای انسانی ومادی و معنوی کشور و ملت، باید بهره گرفته شود. متأسفانه، آفت بزرگی دامنگیر مملکت به ویژه در رده مسوولین محترم شده است. به جای آنکه بنگرند، که چه می‌گویند، نگاه می‌کنند، که، "که" می‌گوید، درحالیکه فرمایش مولا علی است که می‌فرمایند: "ننگر که، که می‌گوید، بنگر که چه می‌گوید." اگر همین فرموده را در سال رفتار علوی

نصب العین کنیم، شاید خیلی از کاستی‌ها، جبران گردد. نمایندگان ملت، می‌توانند در راستای منافع ملی قدم‌های بلند و مؤثر بردارند و نام نیک و خاطره‌ای خوش از خود به جای گذارند. شاعر بزرگ کرد زبان در این زمینه به زیبایی فرموده است:

مه ژی، بو، مردن، بمره، بو، ژیان
چون، قازانچ ئه که ی، تا نه که‌ی زیان؟
دلت، له، زرره‌ی، زه نجیر، نه له رزی
زه نجیر، بوله شه، نه وه‌ک، بو ژیان

ترجمه خلاصه این شعر اینست که، عرض زندگی هر فرد باید از طول آن بیشتر باشد. تهدیدها هم، نمی‌تواند و نباید، مانع حرکتهای حق طلبانه برای جاودانگی شود. انشاءا.. که مجلس ودولت اصلاحات آنچنان تأثیری بگذارند که آثار آنان ماندگارتراز عمر چهارساله وکالت و صدارت باشد.

ملت بزرگ ایران، چشم براه پاسخگویی به مطالبات خویش است. اگر ملت امروز جوابی در خور شأن خویش نشنود، ممکن است فردا، خیلی دیر باشد. ضرورت تغییر در تدبیر امور مدیریتی و در جهت رعایت عدالت و قانونمداری، به خوبی آشکار است. قطعا هزینه ملی تغییر موضع و تدبیر مدیریتی، کمتر از هزینه ادامه سیاست و روش گذشته و حال می‌باشد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

نامه‌ای به دبیر کل محترم کمیسیون حقوق بشر اسلامی

جناب آقای محمد حسین ضیایی‌فر
دبیرکل محترم کمیسیون حقوق بشر اسلامی
با سلام و عطف به نامه شماره ۹۳۳۳/۸۰/ح ب مورخ ۸۰/۷/۲۸، حضرتعالی و ضمن سپاس از عنایتی که فرموده، نامه مذکور را برای این بنده ارسال نموده‌اید. به پیوست متنی، در ذیل عنوان یکی از عناوین چهارمین گردهمایی ارزیابی‌عملکرد یک ساله قوه مجریه، از حیث رعایت حقوق بشر، تقدیم می‌گردد. پیشاپیش از اطاله کلام و لغزشهای حتمی متن پیوست، عذرخواهی نموده، درخواست اغماض و ارشاد دارم.

با سپاس مجدد بهاءالدین ادب

اقدامات اجرایی یکساله گذشته، بخشهای مختلف قوه مجریه، برای پیشبرد و ارتقای رعایت حقوق اقلیتها اعم از دینی، قومی، زبانی

مقدمه

با نام و یاد خدا و استعانت از ذات باریتعالی، در این نوشته، اینجانب، حقوق مردم کرد را مورد بحث قرار داده و در حد بضاعت اندک علمی خود و اطلاعات ناچیزی که دارم، خوانندگان این چند سطر را در جریان وضعیت کردهای مقیم ایران قرار می‌دهم. قضاوت نهایی را نیز به عهده خواننده محترم می‌گذارم تا نتیجه بگیرند، که آیا حقوق قانونی و انسانی، این انسانها در کشور ایران، رعایت می‌شود، یا خیر؟

بدواً، گرچه خواننده محترم ممکن است خود اطلاعات کامل‌تری در خصوص وضعیت موجود کردهای مقیم ایران داشته باشد، لیکن برای ورود به بحث و داشتن مبنای مقایسه‌ای!! بهتر آن دیدم که وضعیت موجود را هر چند کوتاه و بدون عمق و گستردگی، از گذشته تا حال به تصویر کشم و سپس به استناد قوانین موجود، به کمک خواننده یا خوانندگان محترم این نوشته، میزان رعایت یا عدم رعایت حقوق این مردم شریف را،

که این بنده دو دوره است وکیل وامین ایشان در خانه ملت هستم، بررسی کنیم.

الف وضعیت موجود: قسمتی ازملت کرد، در استانهای آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه و ایلام از کشورایران ساکن هستند و زندگی می‌کنند. علاوه، بر ساکنین کرد، در چهار استان مذکور در بالا، در شمال خراسان و در شمال ایران و جنوب شرقی کشور و همچنین تهران بزرگ و کرج و شهرستانهای استان تهران، تعداد قابل توجهی از اکراد ساکن می‌باشند و به زندگی مشغولند.

۱- جمعیت: تعداد کردهای ساکن ایران، بین ۷ تا ۸ میلیون نفر، می‌باشند، که بین ۶ تا ۶/۵ میلیون نفر از این جمعیت در چهار استان مرزی غرب کشور، موصوف در فوق ساکن هستند. لذا بررسی اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم کرد در این استانها معیار نسبتاً خوبی‌برا ی سنجش خواهد بود.

۲- دین: اکثریت قاطع و قریب به اتفاق کردهای ایران مسلمان هستند. تعداد بسیار اندکی، کلیمی و مسیحی در گذشته و حال، در شهرهای مناطق کردنشین وجود داشته و دارند. مذهب اکثریت غالب کردها، شافعی بوده و اهل تسنن هستند. بقیه نیز دارای مذهب شیعه دوازده امامی‌می‌باشند.

۳- فرهنگ: کردها، دارای زبان خاص خود هستند. این زبان، علیرغم دست تطاول‌گر ایام، همانند دیگر مؤلفه‌های فرهنگی ویژه کردی، به عنوان یکی از شاخص‌های‌اصلی فرهنگی حفظ

گردیده و آثار مکتوب و منظوم فراوان به این زبان نوشته شده و موجود است. گرچه زبان کردی، دارای گویش‌ها و لهجه‌های متفاوتست، لیکن همه آنها دارای ریشه واحد بوده و شیوه کتابت رسمی‌واحدی دارند. کردها، دارای فرهنگ و سنن ویژه خود، برای هر گونه مراسم، اعم از اعیاد و شادی‌ها و سوگواریها هستند. لباس کردی که از دیگر مؤلفه‌های فرهنگی این ملت است، طرح خاص و ویژه خود را داشته و بین طوایف و عشیره‌های مختلف کرد، تقریبا یکسان و متحدالشکل است. موسیقی کردی، دارای ملودی‌های ویژه خود است و برخی از شاخه‌های موسیقی کردی، همانند "سیاچه مانه" منحصر به فرد بوده ودر جایی دیگر از کشور وجود ندارد. موسیقی، هم در شادی وهم در عزا و هم در مراسم عرفانی و مذهبی کاربرد دارد. حتی رنگ لباس در کردستان باید متناسب با مراسم باشد. به عنوان مثال، برعکس امروز، رنگ لباس عزا، نزد کردها رنگ مشکی نبوده، بلکه کردها در عزا لباسی از رنگ "شین" که فیروزه‌ای رنگ است می‌پوشیده‌اند. کلمه "شین" هم، در کردی به معنای "شیون" است.

شعرا، ادبا، فضلا و اندیشمندان بزرگی از میان اکراد ایرانی بپاخواسته‌اند، نام و ذکر آثار برخی از ایشان در تاریخ ادبیات کردی به نام "میژوی. ئه ده بی‌کورد" و همچنین دیگر کتابها و همین طور کتاب "مشاهیر کرد" که به همت اندیشمند بزرگ، زنده یاد "بابا مردوخ روحانی" تألیف و توسط انتشارات سروش

بعد از انقلاب چاپ شد، آمده است. فقط به منظور مثال، شایسته است از اندیشمند بزرگ کرد و معاصر با ایام اخیر، زنده یاد استاد عبدالرحمن شرفکندی "ماموستا، هه ژار" مترجم قرآن به کردی و همچنین مترجم کتاب قانون ابن سینا به فارسی یادی بنمایم.

۴- سیاسی: کردها، مردمانی سلحشور و اهل سیاست و کشورداری بوده‌اند، پادشاهان "ماد" کرد بوده‌اند، سلطان صلاح الدین ایوبی، از نژاد کرد است. در سیر تطور تاریخ، کردها و سرزمین‌های ایشان، بین کشورهای، ایران و عراق وسوریه و ترکیه، تقسیم گردید. کردها که اصالتا خود را ایرانی و سرزمین مادری خود را ایران می‌دانند، از هم جدا شدند و تبدیل به اقلیتهایی گردیدند، که دیگر هیچگاه، نه تنها از حقوق برابر برخوردار نشدند، بلکه حقوق مسلم قانونی و انسانی آنها نیز به کرات و با شدیدترین وجه ضایع گردید. این تضییع حقوق موجب یک مبارزه جدی در سده‌های اخیر بین مردم کرد و حکومتها بوده است. خواست تمام این مبارزات مسلحانه و دیپلماتیک، فقط حقوق برابر بوده است ولاغیر! گرچه نمی‌توان منکر شد، که قدرتهای استکباری و زیاده طلب واستثمارگر، بعضاً از این حرکت ملی سوء استفاده نیز نموده‌اند.

۵- اجتماعی: در گذشته، نظم فئودالیته و عشیره‌ای، حاکم بر اوضاع اجتماعی بوده و شیوه‌های خاص خود را اعمال می‌کرده است. صعوبت ارتباطات و نیازهای‌فردی، موجب حفظ این نظم می‌شده است. طبیعی است به دلیل تغییر شرایط، آن نظم و نسق

دگرگون شده باشد. لیکن هنوز برخی از آثـار آن بـه صـورت گوشه‌هایی نهادینه شده، خود را، به عنوان یک نوع تربیت در رفتارهای اجتماعی‌نشان می‌دهد.
بدیهی است در تغییر شرایط فوق الذکر خیلی از موارد اصلاح گردید. لیکن تبعات منفی نیز، همراه خود، بـه ارمـغان آورده و ناهنجاریهایی ایجاد نموده است. مهمترین این ناهنجاریها، اینکه در گذشته اعتیاد بطور کلی در بین کردها وجود نداشت ویا اگر بود، بسیار بسیار اندک و فوق‌العاده مذموم بود. متأسفانه ایـن مردم پاک، امروز به شدت در خطر اعتیاد هستند و رشد آمـار معتادان فوق‌العاده زیاد است. بـدیهی‌است، کـه رواج اعـتیاد معلولست و علل خاص خود را دارد. خواهم کوشید این علل را در ذیل تا حدودی روشن کنم.
۶- اقتصادی: محور اقتصاد مردم کرد در گذشته، کشـاورزی و دامداری و صنایع دستی بوده است. می‌توان گفت، که کردها در رفتار اقتصادی خویش، به خود اتکایی کامل رسیده بودند. تمام نیازهای خوراکی و پوشاکی خویش و هر آنچه برای زیست یک انسان ضرورت داشت، خود داشتند. حتی پارچه لباس کردی و یا کفش ویژه خود را بنام "کلاش یا کفش زه‌ها وی" خویشتن تهیه می‌نمودند. معماری مخصوص منطقه را که بتوانند بدون نیاز به دیگران، مستحدثات ضروری را ایجاد نمایند، ابداع کرده بودند. منازل مسکونی "اورامانات" و "ژاورود" یا مسـاجد قـدیمی و همچنین پل احداث شـده، بـر روی رودخـانه سـیروان کـه، از

شاخه‌های درخت تاک به هم بافته شده، احداث گردیده است، نمونه‌های بارزی از این نوع معماری و مهندسی‌هستند. در اثر گستردگی ارتباطات و سهولت آن و در راستای اجرای سیاستهای طراحی‌شده، برای به هم ریختن نظام فئودالیته و عشیره‌ای، مذکور در بند ۵، همین نوشته، به طور طبیعی به همراه فروپاشی نظم اجتماعی، نظم اقتصادی گذشته نیز به هم ریخت و جامعه خود اتکاء، تبدیل به جامعه‌ای مصرف کننده و نیازمند دیگران گردید. نیاز به مصرف شاید نقطه افول و هزیمت هر جامعه‌ای باشد. به ویژه اگر آن جامعه، برای رشد وارتقاء در تولید به ویژه تولید مادی جد و جهدی نکند و یا اگر کوششی نمود، سیاستها ودیگران در راه او ایجاد مانع نموده و نگذارند، که توان اقتصادی خود را به همراه افزایش نیاز به مصرف ارتقاء دهد. برنامه و سیاستی‌که دقیقا در کردستان به اجراء درآمد. وضعیت اقتصادی مردم کرد، که در ذیل بیشتر به آن خواهم پرداخت در حال حاضر، با توجه به اینکه ۸۰ درصد از اهرمهای اقتصادی در دست دولت است عقب نگهداشته شد. تولیدات صنعتی و مدرن در حد صفر وتولیدات کشاورزی و دامداری رو به قهقراء نهاد. نیاز به مصرف نیز تشدید گردید. لذا کشاورز و دامدار وتولید کننده صنایع دستی تبدیل به کارگر ساختمانی شد.

۷- قیام مردم و انقلاب اسلامی‌ایران: توده مردم کرد و روشنفکران ایشان، که از ستم سلاطین به ستوه آمده و همواره با حکومتهای مرکزی، به صور گوناگون درستیز بودند، خیزش

ملت ایران را برای انقلاب علیه نظام شاهنشاهی، نقطه امـید و روشنی، برای رسیدن به حقوق برابر و رهایی از ستم دیدند. لذا، بدون درنگ به انقلاب و انقلابیون پیوستند و تا سرنگونی رژیم گذشته کوشیدند. در تمام غم‌ها و شادی‌های بـعد از پـیروزی انقلاب اسلامی‌نیز به همراه دیگر هموطنان خود بوده و هستند. که به عنوان نمونه، جنگ تحمیلی و دیگر موارد را می‌توان ذکر کرد.

امروز، که می‌رویم بیست و سومین سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی‌را نیز پشت سر بگذاریم، علیرغم حقوق مـصرح پـیش بینی شده، در قانون اساسی ودیگر قوانین مصوب، علیرغم تمام صحبت‌ها و شعارهای زیـبا، وضـعیت مـردم کـرد در مـناطق کردنشین بسیار اسفناک و متأثر کننده است. فـقط بـه عـنوان نمونه، شاخص‌های استان کردستان، یکی از استانهای مـناطق کردنشین در ذیل ذکر می‌گردد. قطعا وضع دیگر استانها و مناطق کردنشین اگر، از وضع استان کردستان بدتر نباشد، بهتر نیست!

سال	شاخص	کردستان	کل کشور	مرتبه کردستان در کل کشور
۱۳۷۵	میزان بی‌سوادی جمعیت ۶ساله‌وبیشتر(درصد)	۳۱/۷۳	۲۰/۴۹	۲
۱۳۷۵	میزان خام مرگ و میر(درهزار)	۹/۸۰	۶/۵۰	بالاترین
۱۳۷۵	میزان مرگ و میر کودکان در هزار تولدزنده	۶۳/۶۸	۳۴/۹۰	۲
۱۳۷۵	امید به زندگی در بدو تولد برای مردان (سال)	۶۰/۴۵	۶۷/۰۰	۲۴
۱۳۷۵	امید به زندگی در بدو تولد برای زنان (سال)	۶۲/۷۰	۶۹/۸۰	۲۴
۱۳۷۷	متوسط هزینه ناخالص یک خانوار شهری در ماه (ریال)	۱،۱۳۹،۰۰۰	۱،۷۱۹،۰۰۰	پایین‌ترین
۱۳۷۷	متوسط درآمد ناخالص یک خانوار شهری در ماه (ریال)	۱،۰۰۰،۰۰۰	۱،۴۷۵،۰۰۰	پایین‌ترین
۱۳۷۸	میزان اشتغال جمعیت فعال (درصد)	۸۲/۷۷	۸۶/۴۶	۲۳
۱۳۷۸	میزان بیکاری در جمعیت فعال (درصد)	۱۷/۲۳	۱۳/۵۴	۳
۱۳۷۸	درصد شاغلان در بخش خصوصی	۸۵/۰۱	۷۷/۲۹	۲
۱۳۷۸	درصد شاغلان در بخش عمومی	۱۴/۴۳	۲۲/۳۳	۲۶
۱۳۷۶	رتبه‌بندی صنعتی	۱۷	ـــــ	۱۷
۱۳۷۲	تولید ناخالص داخلی (میلیاردریال)	۲۲۴۴/۴	۹۳،۵۱۸/۰	۱۵

امروز سیاستها در کردستان و شیوه برخورد، با مردم کرد، نه تنها فرقی نکرده است، بلکه بدتر نیز شده است. در گذشته، برخی از شایستگان کرد، که توانایی‌ها و جایگاه خاص و انکار ناپذیری داشتند در مدیریتهای کلان و میانی منصوب می‌شدند. در ارتش به درجه امیری می‌رسیدند. معاون وزیر می‌شدند و رییس دانشگاه از بین اکراد انتخاب می‌شد. سفیر کبیر و کاردار کرد داشتیم. لیکن امروز همه این راهها بر روی کردها مسدود است، اعم از شیعه و سنی! اگر یک یا دو نفر کرد شیعه را در استانداری استان کردستان منصوب کرده‌اند، کردهای اهل تسنن، درهیچ زمینه‌ای اصلا به حساب نیامده و نمی‌آیند.

ادبیات و شیوه و سیاست برخورد با کردها، حتی نمایندگان آنها در مجلس شورای‌اسلامی، بدتر از گذشته است. اخیرا، که شش نفر نماینده مردم استان کردستان در مجلس، در اعتراض به عدم رعایت حقوق برابر و تصمیم گیریهای‌دولت محترم، اقدام به استعفا نمودند، توسط دو نفر از وزرای محترم مملکت در شورای اداری استان کردستان، در دو نوبت متوالی و نزدیک بهم، به بدترین وجه و با کلمات موهن متهم شدند! بدبختانه، این اظهار نظرها و وارد نمودن این اتهامات، انعکاس وسیع در رسانه‌های همگانی داشت! راستی درخواست حقوق قانونی و برابر برای ملت، توسط نماینده ملت، واگرایی، تفرقه افکنی، به مخاطره انداختن اقتدار وامنیت ملی باید تلقی گردد؟ آن هم از طرف وزیر کابینه دولت اصلاحات؟! پس شعار زنده باد مخالف

من، شعار شایسته سالاری، شعار مردم سالاری، شعار قانونمداری، شعار جامعه مدنی دینی و شعار توسعه سیاسی و... فقط برای زمان انتخابات است؟
دولتی که پیشنهاد گفتگوی تمدنها و ائتلاف برای صلح جهانی می‌دهد. شایسته نیست، با زبان تحقیر ملت کرد و نگرش امنیتی به کرد و کردستان و تهدید نمایندگان و وکلای آنها، سخن بگوید، مگر اینکه آن سیاستها و شعارها، فقط کلام زیبا باشند و مجلس یک ابزار در دست دولت ونماینده ملت عنصری بی‌اراده و گوش به فرمان. پس چه زمان و چگونه، حقوق قانونی و برابر مردم کرد را باید درخواست کرد؟

نتیجه:

۱- در مناطق کردنشین، در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، عدالت رعایت نشده و حقوق قانونی و مصرح مردم کرد، اداء نشده است. شاخص‌ها و وضعیت موجود و محرومیت‌های مناطق کردنشین به نسبت استانهای برخوردار مؤید این امر است. از پتانسیل‌های انسانی و شایستگان کرد، به تناسب شایستگی‌های ایشان و با نگرش برابر، در مناصب مدیریتی استفاده نمی‌شود. زیر ساختها از محل بودجه‌های دولتی وسرمایه‌های ملی در مناطق کردنشین اجرا نشده است راهکار اساسی حل این معضل، اجرای کامل اصول ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی می‌باشد.

۲- نگرش امنیتی به کرد و کردستان، باید کاملا از بین برود، تا این مهم تحقق نیابد، معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کردستان، مرتفع نخواهد شد. اصل ۳۷ قانون اساسی می‌گوید، اصل بر برائت است مگر خلاف آن در دادگاه صالح اثبات شود. اجرای کامل این اصل در تمام مناطق کردنشین و برای مردم کرد را، انتظار دارم. نگرش و شیوه عمل فعلی نگرش امنیتی و نگاه به مجرم، نسبت به تمام مردم کرد است، بدون آنکه دادگاه صالحه‌ای در این زمینه حکمی صادر کرده باشد. این نگرش و شیوه عمل منشاء تمام معضلات است.

۳- نگرش مذکور در بند ۲ فوق الذکر، باعث ایجاد مانع در راه فعالیتهای فرهنگی، به منظور حفظ و ترویج فرهنگ اصیل کردی شده است. در حالیکه، در اصل ۱۵ قانون اساسی این حق به ملت داده شده و تدریس زبان کردی نیز مجاز شناخته شده است. اجرای کامل این اصل مورد انتظار مردم کرد است.

۴- جمعیت مناطق کردنشین، حدوداً ۱۵٪ جمعیت کل کشور است. طبیعی است که بخواهند رعایت عدالت شده و حداقل پانزده درصد از تمام امکانات مملکتی به آنها نیز اختصاص یابد. تا توان اقتصادی منطقه رشد کرده، بیکاری علاج گردد و ناهنجاری‌های اجتماعی مرتفع شوند.

۵- مردم کرد، خود را از هیچکس برتر نمی‌دانند، لیکن تحقیر نیز نمی‌پذیرند، بیشتر از حق قانونی و شایستگی خود نیز مطالبه‌ای ندارند. در یک کلام این مردم حقوق برابر می‌خواهند. در ضمن

آنقدر هم، هوشیار هستند و در طول زمان درس آموخته‌اند، که فرق بین حرف و عمل را دانسته و درک نمایند که سیاست‌گذاری‌ها منتج به چه نتیجه‌ای می‌شوند.

۶- امنیت ملی بدون مشارکت ملت محقق نمی‌شود، تا امنیت ملی نباشد، اقتدار ملی تحقق پیدا نخواهد نمود، با تهدید و ارعاب وتهمت نیز در عصر انفجار اطلاعات و سهولت ارتباطات، نمی‌توان وحدت ملی و امنیت ملی و اقتدار ملی به وجود آورد. به خصوص در نقاط مرزی و به ویژه در مناطق کردنشین نه تنها باید تن به حقوق برابر داد! بلکه در خیلی از زمینه‌ها، دولت با توجیه حاکمیتی و سیاسی، شایسته است که تصویب قوانین کارگشاتر را از مجلس شورای اسلامی‌برای اینگونه مناطق بخواهد. در ضمن خود نیز با سیاستهای خاص، یارانه‌های ویژه و هدفمند، به این گونه مناطق بدهد. تا جبران عقب ماندگی‌ها، شده ومردم نشاط سیاسی برای مشارکت ملی در تمام زمینه‌ها پیدا کنند.

۷- اصل ۱۲ قانون اساسی، بطور کامل و بدون دخالت دیگران، اجرا گردد.

۸- حربه واگرایی و تفرقه، دیگر کهنه شده است. آنانکه به مطالبات مردم پاسخ در خور و قانونی نمی‌دهند و عملاً و علناً تبعیض قایل و حقوق قانونی مردم را نادیده می‌گیرند، خوبست آگاه باشند که دانسته یا ندانسته، به تفرقه و گریز از مرکز و یأس ملت از حکومت دامن می‌زنند؛ نه کسی که مطالبه حق قانونی و

برابر ملت را می‌نماید. امید است دولت محترم با سـعه صـدر، انتقادات فوق الذکر را مورد عنایت قرار داده، نسبت به اصلاح سیاستها و شیوه عملکرد، در حوزه اختیارات خود اقدام عـاجل نماید.

۹- به نظر می‌آید، برای جلوگیری از توسعه بیشتر هرگونه سوء تفاهم، زمان آن رسیده باشد، که مسوولین محترم به ویژه دولت و قوه مجریه، حقوق قومیتها را به روشنی و درستی، برابر اصول قانون اساسی و قوانین مصوب تعریف وتدوین و ابلاغ و اجراء نماید. انشاءا...

با سپاس بهاءالدین ادب

متن سخنان...۸۰/۱۱/۲۰ در مجلس (گرامیداشت و تجلیل از استاد ابراهیم یونسی)

متن سخنان مهندس بهاءالدین ادب، در تاریخ ۸۰/۱۱/۲۰ در مجلس گرامیداشت و تجلیل از استاد، دکتر ابـراهـیم یـونسی، نویسنده و مترجم کرد، که با همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، در محل انجمن مذکور، برگزار گردید.

با نام و یاد خدا و عرض سلام و ادب و احترام خدمت کلیه حضار گرانقدر. وظیفه میدانم، از طرف خود و کلیه اعضای فراکسیون نمایندگان کرد، در مجلس شـورای‌اسـلامی و هـمچنین مـردم شریف و صاحب اندیشه کرد، فروتنانه، مراتب امتنان و سپاس خویش را از مدیران و کارمندان معزز و مکـرم انـجمن آثـار و مفاخر فرهنگی، به ویژه از استاد عزیز و ارجمند، جـناب آقـای دکتر محقق ریاست محترم انجمن، به مـناسبت بـرپایی چـنین مراسمی با هدف تجلیل و تعظیم چهره‌های‌اندیشمند ایران بزرگ

اعــلام دارم. خـصوصاً، کـه اسـتاد دکـتر مـحقق و هـمکاران محترمشان تلاش ارزنده‌ای دارند تا کم توجهی به چهره‌های کرد را، توسط دیگر نهادهای مسئول، جبران نـمایند. ایـن دومـین مراسم است که، با هدف مذکور در بالا برگزار می‌شود. مراسـم اول مربوط به زنده یاد، دانشمند بزرگ کرد، ماموستا هه‌ژار بود و اینک، مجلس حاضر، به منظور تجلیل و تقدیر از انـدیشمند نستوه و خستگی‌ناپذیر کرد جناب آقای دکتر ابراهیم یونسی بر پا شده است.

نزد خود فکر می‌کردم، چه بگویم؟ که در شـان ایـن مـجلس و صاحبان اندیشه و همچنین در حد مرتبه استاد یونسی باشد؟ به این نتیجه رسیدم، حضور من در این مجلس وزین و دادن فرصتی برای بیان نقطه نظرهائی، فقط به اعتبار رای مردم شریف کرد و وظیفه خادمی‌ایشان در خانه ملت است، پس در کمال تواضع از اساتید و حضار محترم، اجازه می‌خواهم از منظر یک خادم ملت، در خانه ملت و عضوی از اعضای فراکسیون نـمایندگان کـرد، عرایضم را در چند بخش به طور خـلاصه و مـختصر مـعروض دارم:

بخش اول - خدمات اندیشمندان کرد به جامعه بشری

بدون شک کردها، در ایجاد و ارتقای تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، نقشی بسزا و موثر داشته‌انـد بـیان ایـن مـطلب، فـقط یک ادعـای بی‌محتوانیست. حـاکـمیت مـادها بـه عـنوان اولیـن سـلسله

پادشاهی‌کرد و خدمات سلطان صلاح‌الدین ایوبی‌و آثار این حکومتها در کلیه ابعاد زندگی بشری، مطلبی نیست، که بتوان منکر آن شد. آثار به دست آمده و موجود در کردستان و خاورمیانه و در شمال آفریقا، مؤید این امر است. گر چه کردها در مقطعی از تاریخ بین کشورهای مختلف تقسیم شدند و اراده‌ای مسلطتر، برای به حاشیه راندن آنان شکل گرفت، لیکن، این جفای دوران و همچنین تحریف تاریخ و تلاش برای انکار کردها، نتوانست مانع از بروز و ظهور استعدادهای خدادادی و بالقوه‌ی ایشان، در عرصه علم و اندیشه شود. در تمام این سالیان کردها، با تلاشی خستگی‌ناپذیر و صد چندان کوشیدند که تسلیم نشوند و به وظیفه خویش در قبال جامعه بشری عمل نمایند. آثار به جای مانده از اندیشمندان و متفکرین کرد، علیرغم تمام مضایق، نه تنها مؤید خدمات دانشمندان کرد است، بلکه بر ارزش این آثار و خدمات اندیشمندان کرد دو چندان می‌افزاید. زیرا هر دانشمند و عالم کرد، همواره، در چند جبهه می‌بایست بجنگد و موانع را از سر راه بردارد. تا بتواند به عرض اندام پرداخته و خدمتی را ارائه نماید. اگر به شرح احوال و زندگینامه، علماء و شعراء و ادباء و به طور کلی اندیشمندان کرد، رجوع نمایید، ملاحظه خواهید فرمود، که اکثر مواقع در طول حیات خود، در حال مبارزه و جنگ و گریز و زندان و در به‌دری بوده‌اند. از ذکر نام مشاهیر کرد، در عرصه علم و ادب، برای رعایت ایجاز و اختصار، می‌گذرم و از همین منظر و چشم‌انداز، به زندگی‌جناب

آقای دکتر ابراهیم یونسی می‌نگرم.

بخش دوم ـ دکتر ابراهیم یونسی الگویی از سخت‌کوشی و امید

بنده از ذکر تاریخ تولد و چگونگی گذشت دوران کودکی و نوجوانی، این اندیشمند کرد، سخنی به میان نمی‌آورم. زیرا، هم دیگر بزگواران احتمالاً خواهند فرمود و هم، اینکه تا آنجا، که من مطلع هستم دوران کودکی و نوجوانی استاد، با اندک اغماضی همانند و شبیه دیگر کودکان ایران و کرد است. گوئی، از مقطعی از زمان، دکتر یونسی، در معرض داوری و آزمون قرار می‌گیرد تا آموخته‌های دوران کودکی در جنگ با ناملایمات و نابرابریها را در عمل نشان دهد. مشکلات و ناملایمات از هر سو، به سراغش آمدند. در سال ۱۳۲۷، هنگامی‌که یک افسر جوان بود، پای خود را از دست داد و بر خلاف میل باطنی از خدمت به عنوان افسر صف به ستاد منتقل و به کار اداری‌مشغول شد. سه سال بعد با آن حالت جسمانی، دستگیر و محکوم به اعدام شد. لیکن به دلیل شرایط جسمانی تخفیف گرفت و پس از تحمل ۱۱ سال حبس، آزاد گردید. هر یک از ناملایمات مذکور، در بالا، کافیست، تا توان دوباره کمر راست کردن و قدر برافراشتن را، برای یک زندگی عادی، از هر فرد توانمندی بگیرد. دکتر یونسی، زمانی که از زندان آزاد شد، با مشکلی سنگین‌تر، نیز، یعنی بیکاری و عدم پذیرش روبرو گردید. لیکن این اندیشمند

امروز و فرد عادی آنروز، زادهٔ سختی‌ها بود و مرد عـرصه‌های سخت و پایداری و مقاومت. لذا به همین دلیل و به دلیل ارتباط وضعیت دکتر یونسی با بحث مطرح شده، در بخش اول، بـنده، این وجه از ابعاد زندگی جناب آقای دکتر یونسی را، مـدنظر و تحلیل قرار داده‌ام و قصد دارم از استواری قامت و ستبری سینه او در مقابل ناملایمات بگویم. نیت کرده ام، از سخت کوشی او به منظور تبدیل تهدیدها به فـرصتها، سـخن گـویم. و در نـهایت بگویم، استقامت و پایداری در بر ابـر مـضایق و مشکـلات و سخت‌کوشی برای بالا و بالا و بالا رفتن‌ها تا نوک قله، همگی از نتایج و میوه‌های تحمل رنج و سختی، تحمیل شده بر کردهاست. دکتر یونسی الگوئی حقیقی برای ذکر این مطالب و از مصادیق بارز این حقیقت روشن است. از دست دادن پا، مانع تـحرک و پویائی او نشد. دوران زندان خود را برای خود، تبدیل به کلاس درس دانشگاه کرد و به آموزش زبان خارجه پرداخت. بیکاری پس از آزادی از زندان موجب عزلت‌نشینی او نشد، تا آنجا که، در آزمون ورودی گوی سبقت از همگنان ربود و کاری در خور برای خود دست و پا کرد و رییس دارالترجـمه آن روز سـازمان آمار کشور شد. اما این پایان راه برای دکـتر یـونسی نـبود، او همچنان در پی فتح قله بود. همت کرد که ادامه تحصیل دهد ودر کشور فرانسه و از دانشگاه معتبری، چون سوربن موفق به اخذ درجه دکترا، در رشته اقتصاد توسعه گردید. به راسـتی از خـود سوال کنیم، عنوان اراده این مرد، یا بهتر بگـویم، ایـن رادمـرد

چیست؟ اراده آهنین؟ به نظر بنده آهن در قبال این اراده، باید در سختی خویش شک کند! وجود ۷۸ اثر تألیف وترجمه، برگ زرین و کارنامه‌ای درخشان، از نظر کمی برای یک نویسنده و مترجم است. خصوصا اگر این مترجم و نویسنده، دارای وسواسی خاص برای کیفیت عالی آثار خود نیز باشد. تمام تألیفات و ترجمه‌های استاد یونسی به راستی از کیفیت و غنای خاص خود برخوردارند. استاد، امروز می‌تواند مفتخر و آسوده خیال باشد، که به تمام وظایف خود، در قبال هموطنان ایرانی و به ویژه تکالیف، خویشتن نسبت به سرزمین مادری‌اش و هم نژادان خویش یعنی کردها عمل کرده و ادای دین به بهترین وجه نموده است. حدود ده اثر ترجمه و تألیف با موضوعها و محتواهای گوناگون، در خصوص اکراد، در نوع خود یک رکورد است. تصور می‌کنم که نام این آثار توسط بزرگواران دیگر به استحضار خواهد رسید، لذا علیرغم میل وعلاقه باطنی خویش با این امید که هم نام آثار وهم شرح مختصر آنها، دراین جلسه به منظور استحضار عموم بازگو گردد، از آن می‌گذرم و در جهت اثبات عرایض بالا، در خصوص تمرین مبارزه با سختی‌ها و فولاد آبدیده شدن در میدان مبارزه و دست و پنجه نرم کردن کردها با مشکلات، از همان اوان تولد و کودکی، از شعر شاعر بزرگ واندیشمند کرد، روانشاد ماموستا قانع مدد می‌گیرم که درچکامه لای لایه، از زبان مادری کرد، خطاب به فرزند غنوده در گهواره به زیبایی تصویری از زندگی پیش روی کودک امروز و جوان

ومرد فردا را به تصویر می‌کشد.

هــه‌ی لایــه لایــه، روله لای لایــه

له کــزی کــوردان ده نگـم ده ر نـایه

روله‌ی خوشه ویست جگه رگوشه که م

مه رهه مـی‌زامـی‌به پـه روشـه کـه م

چوه که تو پـه روه رده ی دامـینی مـن

بــیچووه شـیوه کـه‌ی خـاوینی مـنی

مــنیش کـه بـاوه دایکـی تـرا بـووم

بــه شـیری راسـتی‌ی خـیوکرام بـووم

مــن را ســپارده‌ی بــاب و بـا پـیرم

فه رمـووده‌ی ئـه وان هـه روا له بـیرم

بــا، بــوت بـه یـان کـه م وه سیتی

ئه وان‌بوچ غایه یه‌ک، منیان پی گه‌یان

منیان پی گه یـان، بـو خـزمه تـی تـو

بو به خیو کـردن. بـوزه حـمه تـی تـو

هـه‌ی لایـه لایـه، روله لای لایـه شـا

لالا لای لایه‌ی گشت که س وابـوایـه

روله! ئـــه‌م شـــیره، شــیری شـیرانـه

شیره‌ی نـیعمه تـی خـاکـی کـوردانـه

روله! بـیشکه کـه‌ت داری قـه زوانــه

نـــه مـــامی‌مه نـــده‌ی بـــاخی بـابانه

به نی ده سر ازەت خوری شه کی کـال
دا به ستەی کویستان، چراگای سه ریال
ئاوی خواردنه وەت، کانی (جه یـران) ه
چـیشتت بـرنجی ده شـتی (مـالوان) ه
هــەی لایــه لایــه، روله لای لایــه
خوزگه توش نیفاق هه رگیز نـه بـوایـه
الخ

ضمن آنکه خود استاد یونسی، به شیوایی در مقدمه ترجمه کتاب "کردها" نوشته "استاد کندال"، در همین زمینه چـنین نگـاشته است! درد دل من زیاد است، از گذشته، از هر جا که آغاز کنی، درد است اما درد زبان و فرهنگ و ستم فرهنگی، بـدترین درد است. فقر اقتصادی را می‌توان تحمل کرد، اما سخن نگفتن، بـه زبان مادری و ننوشتن و نیاموختن به زبان مادری تحمل ناپذیر است. از یک سو درد است و از یک سو زبان، زبان فرهنگ ملی، که شاعران و نویسندگان این نکته را بهتر درمـی‌یابند. خـاصه آنکه به عللی ناگزیر بوده‌اند، به زبانی، جز زبان مـادری شـعر بگویند، یا چیز بنویسند. این غبن فرهنگ مـلی و در مـقایسه وسیع‌تر غبن فرهنگ بشریست، چه کسانی به اندازه کردها، به زبان فارسی خدمت کرده‌اند؟

در بخش اول به خدمات اندیشمندان و علما و متفکرین کرد، به فرهنگ و تمدن جامعه بشری و به ویژه ایرانی اشاراتی داشتم و از تمدنسازی آنان سخن گفته شـد. از مـضایق و مشکـلات و

سختی‌های تحمیل شده به کردها عرایضی معروض داشتم. در بخش دوم، زندگی استاد دکتریونسی را به عنوان مصداق بارزی از مصادیق غیر قابل انکار، تلاش کردم به تصویر کشم. جمله پایانی استاد در مقدمه کتاب "کردها" که در بالا نقل شد، به نظر می‌آید شایسته‌ترین جمله برای ختم این کلام باشد. چه کسانی به اندازه کردها، به زبان فارسی خدمت کرده‌اند؟ پس چرا، این وجه از شخصیت کردها، به هموطنان ایرانی و عموم مردم دنیا معرفی نمی‌شود؟ بار دیگر، از انجمن و آثار مفاخر فرهنگی، سپاسگزاری می‌نمایم. که راستی به خدمات ملی فکر می‌کند و انجام آن را وجهه همت والای خویش کرده است. والسلام

متن سخنان بهاءالدین ادب، در جلسه مشترک مجلس و هیئت دولت با حضور رئیس جمهور محترم در مورخ ۸۱/۳/۸ به عنوان نماینده فراکسیون نمایندگان کرد، در مجلس شورای اسلامی

بسم ا... الرحمن الرحیم

ولادت با سعادت نور کونین و سرور دو عالم حضرت محمد مصطفی (ص) را به عموم مسلمانان جهان، به ویژه هموطنان عزیز تبریک عرض می‌نمایم. بنده به عنوان خادم و نماینده فراکسیون نمایندگان کرد، در مجلس شورای اسلامی و مجمع نمایندگان اهل تسنن و استانهای محروم عرض دارم.

جناب آقای رئیس جمهور، برابر اصل ۱۱۳ قانو ن اساسی، حضرتعالی، مسئول اجرای کامل قانون اساسی هستید. از روز اول، عمل به این مسئولیت را وجهه همت خویش قرار دادید. لیکن توقع داریم، که در دور دوم ریاست جمهوری خود با

قاطعیت و صلابت بیشتری اجرای این مسئولیت و وظیفه خطیر را مورد عمل خویش قرار دهید. و با جدیت بیشتر برای‌اجرای آن بکوشید. بحث بنده، اجرای عدالت در همه زمینه هاست. اصول ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی، حقوق برابر را برای تمام آحاد ملت اعلام داشته، یعنی همه ملت با هر نژاد و آئین و مذهب، دارای حقوق برابر هستند. پس چرا، این اصول در مورد کردها و اهل سنت رعایت نمی شود؟ از پتانسیلهای انسانی کردها عموما و اهل تسنن خصوصا در مدیریتهای کشور، در جهت منافع ملی استفاده نمی شود؟ چرا مزیتها و پتانسیلها و امکانات خدا دادی در مناطق کرد نشین، از قوه به فعل در نمی آید و برای توسعه اقتصادی، زیرساختها در این مناطق ساخته نمی شود؟ بی‌انصافیست اگر بگوئیم در مناطق کرد نشین و اهل تسنن، هیچ کاری نشده است،لیکن اینکار ها لازم بوده اما کافی نیست، کارهای بزرگتر و اساسی تر باید انجام گیرد و زیر ساختها ایجاد گردند.

نگاه امنیتی به کرد و کردستان و اهل سنت مانع هر نوع توسعه در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است. باید این نگرش اصلاح و از بین برود تا قانون اساسی اجرا گردد. چرا جلسات وزارت کشور که با دستور شما دایر شد. ادامه نیافت؟

شایع است، که شورایعالی امنیت ملی مصوب نموده است، که پستهای حساس به کردها و اهل تسنن داده نشود، آقای‌رئیس جمهور اگر این امر صحت دارد و چنین مصوبه‌ای هست، اعلام

فرمائید که همه تکلیف خود را بدانند، اگر صحت نـدارد لطـفا تکذیب کنید، تا اهرمی و وسیله‌ای در دست عده‌ای بر تـضییع حقوق ملت نشود. دستگاههای خود خوانده‌ای در کردستان بـه وجود آمده اند که بر خلاف اصل ۱۲ قانون اساسی در اصول و فروع دین مردم دخالت می‌کنند،حتی پیشنماز مساجد ایشان را این دستگاهها تعیین می‌کنند. آقای رئیس جمهور، چرا اصل ۱۵ قانون اساسی اجرا نمی گردد؟

آقای رئیس جمهور، حضرتعالی رئیس مستقیم گزینش هستید. لطفا در مورد اصلاح گزینش اقدام بفرمائید، مجلس تلاش خود را کرد که یا قانون گزینش لغو و یا اصلاح گردد. شورای نگهبان مانع شد. حالا شما اقدام بفرمائید. آقای رئیس جمهور، تشـنج آفرینان که کوشیدند در راه اصلاحات و حرکت شما مانع ایجاد کنند و نتوانستند، اینک سمت و سوی خود را متوجه مناطق کرد نشین و کردستان کرده اند. شما به عنوان رئیس جمهوری و بـه عنوان رئیس شورایعالی امـنیت مـلی در جـریان بـاشید. اگـر خواستید، اسناد آنرا تقدیم خواهیم نمود.در پایان انتظار داریـم، که عدالت در همه زمینه ها، برای همه ملت اجراء و پیاده گردد و فـرقی بـین کـرد و غـیر کـرد و سـنی و غـیر سـنی نـباشد و انشاءا...شایستگان مصدر امور و مدیریتها باشند و منافع ملی محور.

نامه سرگشاده از یک وکیل به رئیس جمهور محترم*

جناب آقای خاتمی، سلام عرض می‌کنم، آنـچه در ایـن نـامه می‌خوانید، نظر یک وکیل ملت است، ملتی که با هزار امـید و آرزو، دوبار به شما رای دادند و شما را بـه ریـاست جـمهوری کشور بزرگ و ملت رشید ایران برگزیدند.

جناب آقای رئیس جمهور، ملت آگاه و فهیم ایران از شـما بـه عنوان منتخب خود، انتظار دارند. انتظار ملت، توقعی‌عقلانی و مبتنی بر اصول وقوانین و در شان رئیس جـمهور یک کشـور بزرگ و باستانیست. شان، مسئولیتها، اختیارات و محدودیتهای شما را اکثر آحاد ملت به نیکی می‌دانند و به تناسب آن تـوقع دارند.

جناب آقای رئیس جمهور، هر شهروند عادی تا بالاترین مسئول کشور، می‌تواند، موضع خود را در قبال رویدادها و مسایل، با

---

*- روزنامه صدای عدالت ۱۳۸۱/۶/۵ صفحه ۱۱

یکی‌از چند دسته ذیل منطبق و اتخاذ موضع نماید:

۱- برخورد خشن و غیر منصفانه

۲- برخورد قوی و منصفانه

۳- برخورد ضعیف و غیر منصفانه

۴- برخورد ضعیف و منصفانه.

قطعاً ملت رشید و آگاه ایران، از شما توقع دارد که مواضع حضرتعالی، در قبال رزیدادها، قوی و منصفانه باشد! در کمال فروتنی و برادرانه از شما سوال می‌کنم، آیا اتخاذ مواضع آنجناب طی سالیان اخیر چنین بوده است ؟ هیچکس توقع خشونت و غیر منصف بودن را، از منتخب خود ندارد. اما عدم دفاع قوی از حقوق ملت را نیز نمی پسندد! جناب آقای رئیس جمهور، حضرتعالی برابر اصل ۱۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی‌ایران، مسئول اجرای این قانون هستید . آنجناب برابر اصل ۱۲۲ قانون اساسی، در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به شما واگذار شده، است،در برابر ملت و رهبر ومجلس مسئول می‌باشید. قطعاً حضرتعالی از آنچه در مملکت می‌گذرد مستحضر هستید، ملت نیز وضعیت و موقعیت آنجناب را درک می‌کند، نمی خواهم بگویم، که همه چیز تیره و تار است، قصد ندارم تلاش ها و جد و جهد آنجناب و همکاران محترمتان را، نادیده بگیرم. اصلاً بحث سیاه و سفید نیست، صحبت بر سر حقایق است، سخن در خصوص واقعیتهای عینی است. معدل و میانگین نظر ملت،

همواره و به ویژه در این ایام حساس، بر حول محور منافع ملی، پـرهیز از تـند روی و مـردوددانسـتن رفـتارها و سـیاستهای محدودکننده آزادیها و تضییع حـقوق قـانونی مـصرح مـلت، می‌باشد.
ملتی که تندروی را نمی پسندد، تحمل ضایع شدن حقوق خود را نیزندارد. راه دفاع از حقوق ملت، طبیعی است که در درجه اول با گفتمان،تذکار و هشدار وسپس اخطار است، اگر نتیجه حـاصل نشد، چه بایدکرد ؟ آیا باید ایستاد و نظاره گر بود ؟ بـنده، بـه عنوان یکنفر از وکلای ملت، از شخص حضرتعالی سوال می‌کنم، سرانجام پرونده ی قتل‌های زنجیره‌ای‌چه شـد ؟ چـه تـضمینی وجود دارد که این فاجعه تکرار نشود ؟ حاکمیت به عنوان مدافع حقوق عامه، چگونه مـی‌خواهـد امـنیت خـاطر را بـه جـامعه بازگرداند ؟ بستن روزنامه ها در تعداد و حجم زیاد آیا عملی بر حق بود یا نه ؟ عدم اجرای‌اصول معطل مانده قانون اساسی، چه زمان به اجرادرخواهد آمد ؟ عدالت در همه زمینه ها کی عملی خواهد شد ؟ آیا، اتفاقات بدیع و نوظهوری که در برخـورد بـا مجلس شورای اسلامی‌و نـمایندگان مـلت، روی مـی‌دهد، در جهت منافع ملی و مصالح نظام جمهوری اسلامی‌ایران است ؟
جناب آقای رئیس جمهور اتهام وارد کـردن و بـرچسب زدن و احضار و زندانی نمودن، یک وکیل ملت، امروز تبدیل به امری پیش پا افتاده و ساده شده است! باور کنید حتی به این سادگی نمی توان، نسبت به یک مجرم، کـه جـرم او نـیز ثـابت شـده

باشد،عمل نمود! موضع حضرتعالی، به عنوان مسئول اجـرای قانون اساسی و دفاع از آزادی ها و حفظ کرامت انسانی ملت، در قبال این اعمال چیست ؟

بنده یک نفر ایرانی هستم، از تبار کرد و دارای مذهب شافعی و اهل تسنن، ۵۷ سال نیز عمر دارم، حداقل ۴۱ سال آنرا در بـین برادران و خواهران شیعه مذهب بـوده ام، بـا آنـها مـعاشرت و مجالست داشته و زندگی کرده ام. از نوجوانی تا به امروز، بـه اندازه چند سال اخیر توهین و تحقیر، نه شنیده و نـه دیـده ام! کرامت انسانی، شخصیت اجتماعی و حقوق قانونی و شرعی و عرفی بنده و موکلین اینجانب نادیده، گرفته مـی‌شود! دادرس کیست ؟

جناب آقـای رئـیس جـمهور، وزیـر مـحترم اطـلاعات دولت حضرتعالی، در جمع رایزنان فرهنگی ایران، اظهار می‌دارد کـه وحدت شیعه و سنی به زیان اسـرائـیل است! آیـا حـق دارم از حضرتعالی و ایشان سوال کنم، هر کسی که تفرقه بین سـنی و شیعه را باعث شود، حداقل مـی‌توان گـفت، در جـهت مـنافع اسرائیل اقدام کرده است ؟ آیا چنین اقدامی جرم هست یا خیر ؟ اگر جرم است، چرا در خصوص صدور حکمی، از شعبه ۱۰۰۳ دادگاه عمومی‌تهران به تاریخ ۸۱/۳/۲۵ صادر شده وکـبریتی است به انبار باروت که هم بازتاب خارجی دارد و هم تـاثیر در داخل کشور، اقدامی‌نمی کنند ؟ اگر آنچه راکه آن دادرس محترم در خصوص بیش از یک میلیارد نفر مسلمان اهل تسنن، انشا و

امضا کرده است، یک نفر شهروند دیگرمی‌گفت و اظهار نظری اینچنین می‌کرد، باز هم با موضوع به همین صـورت بـرخـورد می‌شد ؟ یا اگر برعکس کوچکترین اسائه ادبی‌به اهـل تشـیع توسط هر کس اعم از مسئول و غیر مسئول روا داشته می‌شد، عکس العمل دستگاههای اجرائی، قضائی و امنیتی و سیاسی و نظامی و انتظامی همینطور می‌بود؟ مدعی‌العموم مـحترم، کـه معمولاً در قبال تشویش اذهان عمومی و تهمت و افـترابسـیار حساس هستند و فوراً اقدام می‌نمایند، نمی دانم چرا در خصوص زیر مجموعه خود این چنین با تساهل و تسامح برخورد کرده‌اند؟ بعید نیست که ایشان هم مثل همان قاضی فکـر کـنند؟!! بـاید بگویم، توقعی از ایشان نیست، لیکن از رئیس جمهور محترم و مسئول اجرای قانون اساسی و منتخب ملت و با رای ملت، اعم ازکرد و فارس، بلوچ و آذری، ترکمن و لر و شیعه و سنی، توقع و انتظار هست و منتظر اقدام نیز می‌باشیم . این چنین اقدامـات مشکوکی می‌تواند برنامه ریزی شده باشد. می‌تواند وحدت و منافع ملی را کلاً با مخاطره روبرو نماید، حضرت عالی به عنوان رئیس شورایعالی امنیت ملی، در قـبال چـنین اقـدامـاتی کـه می‌تواند سیاستهای داخلی و خارجی دولت را تحت تاثیر قـرار دهد، چه اقدامی‌می‌فرمائید ؟ دنیای پیشرفته غیر مسـلمان، از مغزهای جلای وطن کرده مسلمان ما، بهره مـی‌گیرد و روز بـه روز، به پیشرفتهای چشمگیرتر نائل می‌شود. ما خود را گـرفتار حصارهای تنگ مذهبی و برتری جوئی نـژادی در جـغرافـیای

کشور نموده ایم! معلوم نیست، که چه بهره‌ای از این روش به ملت و مملکت رسانده ایم، که اصرار بر ادامه و توسعه این شیوه داریم؟

جناب آقای رئیس جمهور، با اعتذار کامل و از صمیم قلب می‌گویم، زمان آن فرارسیده است که با اتکال به ذات ذوالجلال و اتکاء به رای ملت و با تعامل مثبت تر و بیشتر با مجلس شورای اسلامی، به عنوان محل تجمع برگزیدگان و خانه ملت، در جهت دفاع از حقوق ملت اعلام موضع فرموده، دست به اقدام بزنید. همین امروز اقدام فرمائید، زیرا بیم فوت فرصت و تضییع گسترده تر حقوق ملت، با هر تبار و مذهب، هر لحظه بیشتر می‌شود. ایام به کام و عزت مستدام.

مخالفت با لایحه بودجه سال ۱۳۸۲

متن سخنان مهندس بهاءالدین ادب
در مخالفت با لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۸۲، در مجلس شورای اسلامی

به‌نام خداوند جان آفرین.
همکاران محترم، نمایندگان معزز مجلس شورای اسلامی، امنای ملت بزرگ ایران. ملت به بنده و شما رأی داده است تا به عنوان وکیل و امین ایشان، پاسدار حقوق قانونی ملت باشیم. از امروز کار رسیدگی به لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۸۲ شروع و ظرف چند روز آینده با تصویب شما، مجوز هزینه‌ی حدود ۸۶ هزار میلیارد تومان از بیت‌المال ملت را در طول سال ۱۳۸۲، به مجموعه‌ی دولت و شرکتهای دولتی و قوه‌ی قضائیه و قوه‌ی مقننه و همچنین سازمانها و نهادهای عمومی غیردولتی که در مجموعه‌ی قوای سه‌گانه نیستند صادر می‌کنید! جسارتاً و با

عرض پوزش سؤال می‌کنم که:

– آیا، هیچ از خود سئوال کرده‌اید، که مبلغ ۸۶ هزار میلیارد تومان بیت المال، حقیقتاً" درست هزینه می‌شود یا خیر؟

– آیا مطمئن هستید که با مصوب نمودن و صدور مجوز این مبلغ هزینه ازبیت المال امانت دار و وکیل منصف و عادلی‌برای هزینه‌های آنها دارید؟

– آیا می‌دانید که از مبلغ ۸۶ هزار میلیارد تومان فوق مبلغ ۵۵ هزار میلیارد تومان آن یعنی ۶۵ درصد از بودجه‌ی کل کشور، مربوط به بودجه‌ی شرکتهای دولتی است و فقط ۳۵ درصد به بخش حاکمیتی تعلق می‌گیرد؟ در شرایطی که اصولاً، مجلس هیچ نظارتی بر عملکرد بخش ۶۵ درصدی نداشته و ندارد؟!

–آیا می‌دانید که بخش عظیمی از بودجه‌ی عمومی‌کشور، یعنی بخش حاکمیتی نیز به دستگاههائی داده می‌شود، که نه نظارت پذیرند و نه تاکنون مجلس توانسته است بر عملکرد آنها نظارتی داشته باشد؟ یعنی این دستگاهها نیز، به شرکتهای دولتی فاقد نظارت از طرف نمایندگان اضافه می‌شوند.

سؤالهای فوق و صدها سؤال دیگر را ملت حق دارد از موافقین لایحه‌ی بودجه و مجلس شورای اسلامی، به عنوان مصوب کننده و صادرکننده‌ی جواز هزینه از بیت المال بپرسد و پاسخ قانع کننده مطالبه نماید. برتر از ملت، همه‌ی ما در روز حساب و کتاب، باید پاسخگوی تصمیمات و اقدامات امروز خود در نزد خالق یکتا باشیم.

تصویب بودجه از ضروریات است، بدون بودجه هیچ دستگاهی نه می‌تواند، ادامه‌ی حیات دهد و نه قادر خواهد بود اقدامی را انجام دهد. بحث من بر سر ضرورت بودجه نیست. سخن بنده در موضوع اولاً، تناسب دخل و خرج است، زیرا از قدیم گفته‌اند که:

"بــه حــال آنکســی بـاید گـریست

که دخلش بودن نوزده و خرج بیست"

ثانیاً، استفاده بهینه و به جا از هر یک ریـال از بـیت‌المـال و جلوگیری از اسراف و تبذیر است.

متأسفانه، به صراحت و به استناد به ارقام و اعـداد مـوجود در لایحه عرض می‌کنم، که نه تناسبی بین دخل و خرج هست و نه از منابع درست و به جا، استفاده می‌شود. به دلایل زیر:

الف- کسر بودجه

لایحه‌ی بودجه سال ۱۳۸۲ کل کشور، نسبت به قانون بودجه‌ی سال ۱۳۸۱، از حیث منابع درآمدی و مـصارف، دارای‌رشـدی معادل ۲۴ درصد است. بودجه‌ی عمومی‌کشور نـیز از لحـاظ منابع و مصارف، نسبت به سال ۸۱، رشـد ۱۹/۹ درصـدی را نشان می‌دهد. اولاً همه‌ی ملت می‌دانند، که در سال جاری یعنی سال ۸۱، علیرغم استفاده‌ی حداکثر دولت، از مکانیزم تخصیص بودجه در امسال و ضربه به پروژه‌های عمرانی و امر مهم اشتغال و همچنین علیرغم عدم اجرای‌احکام قانونی مصوب مجلس در

قبال حقوق بگیران و بازنشستگان دولتی، ما، با کسر بودجه‌ی قابل توجهی مواجه بوده و هستیم. در سال ۸۲، چه اتفاقی رخ خواهد داد که دولت، با علم و اطلاع از عملکرد سال ۸۱، ارقام بودجه را افزایش داده و آنرا متورم‌تر کرده است؟ ثانیاً چطور است که رشد بخش حاکمیتی به میزان بیشتر از ۴ درصد کمتر از رشد بودجه‌ی کل کشور می‌باشد؟

در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۸۲، علیرغم پیش‌بینی ۱۷/۶ درصد رشد درآمدها و پیش‌بینی ۸/۶ درصدی رشد هزینه‌ها حدود ۷۳ هزار میلیارد ریال کسر بودجه مشاهده می‌شود. این در حالیست که می‌توان با قاطعیت گفت که درآمدها کمتر از ۱۷/۶ درصد رشد خواهند داشت و هزینه‌ها نیز بیش از ۸/۶ درصد افزایش پیدا خواهند نمود. دلیل این قضاوت اولاً عملکرد بودجه‌ی سال ۱۳۸۱ و توجه به منابع درآمدی در نظر گرفته شده، برای بودجه‌ی سال ۱۳۸۲ و همچنین عملکرد حقیقی این منابع در سال ۱۳۸۱، است. ثانیاً کمتر بودن درصد رشد هزینه‌ها نسبت به رشد درآمدها که به نظر می‌رسد، امری محال و دور از دسترس باشد، زیرا پیش بینی هر اتفاقی بر پایه علم و یا نشانه‌ها و علائم وقوع آن باید باشد. متأسفانه اطلاعات موجود بر این امر شهادت نمی‌دهند و نشانه و علامتی نیز که دال بر اراده حاکمیتی برای جلوگیری از ریخت و پاش دستگاهها باشد مشاهده نمی‌گردد. برعکس با بررسی هزینه‌های جاری دولت که از شش سرفصل زیر تشکیل شده است. ۱- جبران خدمت کارکنان ۲-

استفاده از کالاها و خدمات ۳- هزینه‌های اموال و دارائی ۴- یارانه‌ها ۵- رفاه اجتماعی و کمک‌های بلاعوض ۶- سایر هزینه‌ها. ملاحظه می‌شود که ردیف غیرشفاف "سایر هزینه‌ها" یعنی بند ششم هزینه‌های جاری دولت و محل انباشتن هزینه‌هائی که در ۵ ردیف دیگر موضوعیت ندارند و نمی‌گنجند اولا" معادل حدود ۱۳۰۰۰ میلیارد ریال است (یک هزار و سیصد میلیارد تومان) ثانیا" نسبت به سال ۸۱، رشد وحشتناکی نیز داشته است. منابع درآمدی دولت نیز در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۸۲، مشتمل بر ۷ بخش، به شرح زیر است، که به دلایل آتی الذکر غیرقابل تحقق می‌باشند و در صورت تحقق بخشی از آن نیز، فقط فشاریست بر مردم و مطالبه پولهائی از ملت! در حالیکه هم‌اکنون درصد تعیین کننده و قابل توجهی از ملت در زیر بار عدم توازن درآمد و هزینه، با معضلات و مشکلات معیشتی دست به گریبان هستند. اینک خیلی خلاصه به شرح ۷ ردیف درآمدی خواهم پرداخت:

۱- مالیاتها ـ در لایحه‌ی سال ۸۲، درآمد مالیاتی نسبت به مصوب سال ۸۱، دارای رشد ۱۲/۹۷ درصد است. در شرایطی‌که معاونت وزارت امور اقتصادی و دارائی پیش‌بینی کرده است تا پایان سال ۸۱، مبلغ مالیات وصولی برابر ۱۰/۴ هزار میلیارد ریال کمتر از رقم مصوب در قانون بودجه سال ۸۱ خواهد بود، یعنی در سال ۸۱ رقم در نظر گرفته شده و مصوب حاصل نمی‌شود، حال چگونه در سال ۸۲ مبنای ۸۱ رشد داده

شده است؟ براین اساس می‌توان گفت برای تحقق درآمد مالیاتی سال ۸۲، رشد درآمد مالیاتی در سال آینده، باید ۳۵/۵ درصد باشد! ناگفته پیداست که حصول این نتیجه امری محال است!

۳ و ۲ - کمکهای اجتماعی و بلاعوض ـ در لایحه‌ی بودجه‌ی ۸۲، رقم این ردیف صفر، لیکن دولت در عوض مبلغ ۲۴ هزار میلیارد ریال حق بیمه را که در این ردیف قرار دارد، به حساب درآمدهای اختصاصی خود منظور کرده است.

۴- درآمدهای حاصل از مالکیت دولت ـ این درآمد شامل سود سهام شرکتهای دولتی، سود وامهای دولت، سود حاصل از سرمایه‌گذاری دولتی در خارج از کشور و غیره است. رشد سرسام‌آور این ردیف که ۱۲۳/۸ درصد است، به معنای عدم تحقق آن پیش‌بینی می‌شود.

۵- درآمد حاصل از فروش کالا و خدمات ـ این بخش از درآمد، گرچه تعیین کننده هم نیست، از رشد ۸ درصدی برخوردار است.

۶- درآمد حاصل از جرایم و خسارت ـ این ردیف هم نه رقم بالائی را تشکیل می‌دهد و نه رشد آن که ۷/۶ درصد است تعیین کننده می‌باشد.

۷- درآمدهای متفرقه ـ این منبع درآمدی نیز همانند ردیف‌های ۵ و ۶ بوده و دارای رشد ۶/۳ درصدی است. لیکن فشاریست بر ملت.

همانطوریکه ملاحظه می‌فرمائید، رقم تعیین کننده بین ۷ مؤلفهٔ فوق‌الذکر از منابع درآمدی، وصول مالیاتها می‌باشد که عدم

تحقق مالیاتها در سال ۸۱ برابر مصوبه مجلس، نمی‌تواند باعث افزایش آن در سال ۸۲، آنهم به اندازهٔ ۳۵/۵ درصد رشد نسبت به عملکرد سال ۸۱ باشد. چنین بودجه نویسی و تصویب آن موجبات نگرانی جدی صاحبنظران را فراهم آورده است.

دولت برای تأمین بودجه‌ی مورد نیاز خود در سال ۸۲ علاوه بر ۷ ردیف مذکور در فوق تحت سرفصل "واگذاری دارائیهای سرمایه‌ای" که مشتمل بر ۵ ردیف می‌باشد قصد دارد، که حدود ۱۲۶ هزار میلیارد ریال اخذ و هزینه نماید. مهمترین قسمت در این سرفصل، درآمد نفت می‌باشد.

براساس بند (الف) تبصرهٔ ۲۱، دولت می‌خواهد حدود ۱۵/۳ میلیارد دلار، از درآمد نفت را برداشت نماید. در حالیکه به حکم قانون برنامه پنجساله سوم، دولت حق ندارد بیش از ۱۱/۵۷۸ میلیارد دلار از درآمد نفت را در بودجه‌ی سنواتی منظور و هزینه نماید. به همین دلیل هر سال در ماههای پایانی سال لایحه‌ای فوریتی برای اصلاح این ماده از قانون برنامه توسط دولت به مجلس آورده شده و به سهولت نیز، برای برداشت اضافی از درآمد نفت، مصوب می‌شود. بدون در نظر گرفتن برداشت از صندوق ذخیرهٔ ارزی باید اعلام نمایم که اولاً ۹۷ درصد از درآمد حاصل در سرفصل "فروش و واگذاری دارائیهای سرمایه‌ای" را در بودجه‌ی دولت، درآمد نفت تشکیل می‌دهد. ثانیاً در مقایسه رقم حاصل از درآمد نفت در بودجه‌ی سال ۸۲، نسبت به سال ۸۱، برداشت از این منبع، دارای رشد ۲۳/۱ درصد است.

درست برعکس شعارهائی که داده می‌شود! اگر کسی بگوید چرا؟ عرض می‌کنم، چون اقتصاد ما هر سال بیش از سال قبل متکی به اقتصاد تک محصولی نفت می‌شود و گذشته از آن نسل حاضر، تمام ثروت ملی که متعلق به نسلهای آینده نیز هست، دارد پیشاپیش هزینه‌ی بدون بازده می‌کند.

لذا، ملاحظه می‌فرمایید، علیرغم تن دادن، به استقراض خارجی و فروش اوراق مشارکت (بخوانید استقراض از ملت) و دخل و تصرف در منابع بانکی (بخوانید تصرف پولهای ملت). فروش ثروتهای ملی و متعلق به نسلهای آینده و..... باز هم قطعاً به دلایلی که در بالا معروض شد، بودجه‌ی سال ۱۳۸۲، با یک کسر بودجه‌ی تعیین کننده روبروست. تبعات این کسر بودجه، بر اقتصاد ملی و ملت، به حقیقت مخرب و نگران کننده است.

ب- رعایت منافع ملی و مصالح مملکت

به طور منطقی توقع آنستکه لایحه‌ی بودجه که برنامه یکساله دولت و اصولاً حاکمیت است، بر پایه اصولی که در جهت منافع ملی و مصالح مملکت در راستای عملیاتی کردن اصول مصرح قانون اساسی به عنوان سند میثاق ملی و قوانین مصوب دیگر منجمله برنامه پنجساله سوم و بهبود شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور، باشد. بایدها و نبایدها در بودجه‌ی سالیانه، باید به وضوح درج و در عمل پیاده شود.

در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۸۲، به جز استفاده از چند واژه و

عنوان جدید، که از سال گذشته در ادبیات بودجه نویسی کشور متولد شد، می‌توان مدعی شد اتفاق چشم‌گیر دیگری نیفتاده است.

۱- وضعیت اقتصادی

هنوز، که هنوز است دیده می‌شود، که ۶۵ درصد بودجه‌ی کل کشور را، شرکتها و مؤسسات انتقاعی‌وابسته به دولت به خود اختصاص می‌دهند. دولت از این رهگذر تبدیل به یک کارتل بزرگ اقتصادی و موجد زیان به اقتصاد ملی و نابود کننده‌ی بخش خصوصی و اقتصاد رقابتی شده است.
وزارتخانه‌های ما، به جای آنکه به وظایف حاکمیتی خویش بپردازند، تبدیل به بنگاه اقتصادی شده و به بنگاهداری‌می‌پردازند. اکثر قریب باتفاق فسادهای مالی و ترویج فرهنگ رانت، عدم رشد مناسب سرمایه‌گذاری، عدم موفقیت در توسعه صادرات غیرنفتی، ناتوانی در جدائی از اقتصاد تک محصولی نفت و... همگی محصول بنگاهداری‌وزارتخانه‌ها و به فراموشی سپردن وظایف حاکمیتی است. متأسفانه در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۸۲ نیز همانند سال ۸۱، مشاهده می‌شود که دولت در تلاش است که وظایف حاکمیتی خویش را به بخش‌های خصوصی و تعاون در مواردی واگذار نماید، تا وزارتخانه‌ها فارغ البال‌تر به تصدی گری و بنگاهداری مشغول شوند.

بعد از پایان جنگ تحمیلی تا به امروز به ویژه در قانون بودجه‌ی ۸۱ و لایحه‌ی بودجه‌ی ۸۲، با عذر اینکه پروژه‌ای جدید شروع نمی‌شود، بخش عظیمی از پتانسیلها و استعدادهای خدادادی کشور، در نقاط و استانهای محروم و توسعه نیافته، به دلیل عدم وجود زیرساختها امکان از قوه به فعل درآمدن را نیافته و در چرخه اقتصاد ملی قرار نگرفته‌اند. این سیاست نه تنها باعث به جای ماندگی بیشتر نقاط و استانهای محروم شده است، بلکه موجب عدم استفاده از مزیتهای ملی به نفع رونق اقتصادی و افزایش تولید ناخالص ملی و تبعات مثبت دیگر آن همچون ایجاد اشتغال و رفع بیکاری جوانان نیز گردیده، بیکاری را تشدید و فاصله فقیر و غنی را بیشتر نیز نموده است.

دولت نشان داده است، با بنگاهداری اقتصادی، نه تنها نتوانسته است بهره‌ای به ملت برساند، بلکه لطمات و صدمات متعددی را در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی به کشور وارد کرده است. چنانچه تراز مالی کارخانجات مصادره شده را در سال قبل از مصادره شدن، مبنا قرار دهیم و سود تحصیل شده را توسط صاحبان قبل از مصادره شدن اساس بگیریم و هر ساله این سود را در ضرایب تورم سالیانه ضرب و مبنای سود آن سال را تا به امروز در نظر بگیریم، می‌توانیم به سهولت ثابت کنیم که دولت نتوانسته است از کارخانه مصادره شده و سرمایه در اختیار گذاشته شده‌اش در حد سهامداران و مدیران قبلی، علیرغم استفاده از تمام اقتدارهای دولتی موفق باشد. بگذریم که در طی

دو دهه گذشته از محل منابع عمومی مبالغ معتنابهی را نیز دریافت و مثلاً صرف توسعه و نوآوری این واحدها کرده است! در لایحه‌ی بودجه‌ی ۸۲، به دلیل عدم جهت‌گیری لایحه در راستای احکام برنامه پنجساله سوم و بعضاً نادیده گرفتن احکام قانونی و همچنین کم توجهی به مصوبات قانونی دیگر، همانند قانون " الزام دولت به جبران عقب ماندگیهای مناطق و استانهای توسعه نیافته" به صراحت باید گفته شود، که برنامه کاری سال ۸۲ دولت نیز در حوزه اقتصادی دنباله‌روی سیاستها و اعمال سالیان گذشته است و قطعاً تبعات منفی مزمن، تشدید خواهند شد. متأسفانه، با تحلیل لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۸۲ نمی‌توان دریافت که سیاست کلی دولت در سال ۸۲، دارای چه مبنا و اهدافی است؟ دولت رفاه است؟ یا انواع دیگر اهداف را مدنظر دارد؟

۲- وضعیت سیاسی

بخشی نگری و عدم رعایت عدالت در همه‌ی زمینه‌ها، استفاده نکردن نقاط و استانهای محروم و توسعه نیافته از بودجه‌ها و امکانات و فرصتهای عمومی، شکاف گسترده و عمیق بین مناطق و استانهای محروم و برخوردار را عمیق‌تر و گسترده‌تر کرده است. تبعات منفی این شکاف، مطمئناً در حوزه سیاسی و امنیتی تأثیر گذار بوده و مشارکت همگانی را در امور کاهش خواهد داد. متأسفانه به جز، یک یا دو استان، تمام استانها و

مناطق توسعه نیافته، استانها و مناطق مرزی هستند. دولت، در قالب لوایح بودجه‌ی سالیانه، الزام دارد که به این امر مهم و حیاتی برای توسعه مشارکت ملت در امور و افزایش ضریب امنیت ملی و ایجاد وفاق و وحدت ملی، توجه و عنایت کافی کند. در حالیکه بهیچوجه توجه در خور و شایسته نشده است.

۳- وضعیت فرهنگی

در عصر انفجار اطلاعات و گسترش بدون مرز ارتباطات، در زمانیکه آموزش، تجارت و کلیه ارتباطات معمول، الکترونیکی شده است، ما هنوز مشکل کمبود مدارس و مراکز فرهنگی داریم. دل به این خوش کرده‌ایم که مبالغی برای توسعه فن‌آوری اطلاعات اختصاص داده شده است. در شرایطی که حتی کشورهای دیگر آسیائی که تا چند سال قبل، از کشور ما درآمد کمتری داشتند، امروز در مکانهای عمومی، به طور رایگان، امکان آموزش و استفاده از وسایل الکترونیکی و رایانه‌ای را برای ملت خویش فراهم نموده‌اند. تا از قافله در حال حرکت و رو به سوی‌قله در جامعه بین‌المللی جای نمانند. زبان بین‌المللی امروز داشتن اطلاعات و توان استفاده از امکانات الکترونیکی‌است. آیا شیوه‌های آموزش امروز ما، همگام با دنیاست؟ و کسانی را که آموزش می‌دهیم به درد دنیای امروز می‌خورند؟ یا هنوز باید غصه آنرا داشت که تعداد قابل توجهی از کودکان لازم التعلیم ما، در روستاهای مناطق و

استانهای‌محروم، شانس همین آموزش را نیز نداشته و به مدرسه نمی‌روند؟ و یا در مدارس کپری کلاس آنها تشکیل می‌شود؟ جا دارد، به دولت قانونمدار تذکر داده شود که اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی و تدریس زبانهای دیگر اقوام ایرانی در کنار زبان فارسی چه شد؟ به چه دلیل نباید اثری از اجرای این اصل از قانون اساسی در لایحه‌ی بودجه باشد؟ در شرایطی که برای تدریس زبان فارسی در دیگر کشورهای دنیا، سیاست‌گذاری شده و ردیف بودجه تعیین گردیده است!! آیا این بی‌توجهی به قانون و یک تبعیض آشکار نیست؟

۴- وضعیت اجتماعی

ناگفته پیداست، که عرصه اجتماع و جامعه، آئینه تمام نما و بازتاب دهنده‌ی معضلات اقتصادی و مشکلات سیاسی و کمبودها و محدودیتهای فرهنگی است. بیماری اقتصادی و عدم اقدام برای شفا دادن و بهبود آن، موجب عدم رشد سرمایه‌گذاری و بالنتیجه عدم رشد اقتصادی و تولید ناخالص ملی خواهد شد. ثمر این اقتصاد، تقلیل درآمد سرانه و عدم تطابق درآمد خانوار با هزینه، گرانی، تورم و توسعه بیکاری است. جامعه‌ای که از عدم رعایت عدالت اجتماعی در همه‌ی زمینه‌ها در رنج باشد و از نگرش متداول شهروند درجه ۱ و درجه ۲، به خود آزرده است. چنانچه مشکلات اقتصادی را نیز به آن تحمیل نمائیم، جامعه‌ای متفرق و عصبی، مأیوس و بدون نشاط خواهد

بود. طبیعی است در چنین جامعه‌ای فضایل اخلاقی و ارزشــها کمرنگ و ناهنجاریهائی چون اعتیاد، بــی‌بند و بــاری، دزدی، دروغگوئی و تجاوز به حقوق یکدیگر رشد خواهد داشت. اگر تا به امروز نیز ناهنجاریهای اجتماعی به حد بحرانــی و غــیرقابل کنترل نرسیده است. با قاطعیت و بدون تعارف باید به حســاب نجابت و شرافت و اصالت و عمق ریشه فرهنگی مــلت رشــید ایران گذاشت و لاغیر.

نتیجه:

بنا به آنچه که معروض شد و در ذیل نکات بارز آن در جمع بندی مجدداً ذکر می‌گردد:

۱- کسری شدید و قابل توجه در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۸۲ و تأثیرات بسیار وخیم این کسر بودجه بر جامعه.

۲- رعایت نکردن اصل استفاده‌ی بهینه و به جا از مبالغ بودجه، با توجه به اعتبارات در نظر گرفته شده، به منظورهای مختلف در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۸۲

۳- عدم سمت‌گیری درست بودجه، در جهت رفع مشکــلات و بهبود وضعیت در حوزه‌های اقتصادی، اجــتماعی، فــرهنگی و سیاسی

۴- عدم توجه به احکام و اصول قانون اساسی همانند رعایت عدالت در همه‌ی زمینه‌ها و اجرای اصول معطل ایــن قــانون و بی‌توجهی به قانون برنامه پنجساله سوم و قوانین مصوب دیگر همچون قانون " الزام دولت به جبران عقب ماندگیهای‌مناطق و

استانهای محروم و توسعه نیافته"

۵- عدم توجه لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۸۲ به شرایط ویژه و حساس منطقه و کشور و نداشتن یک سیاست کلی منطبق بر روز در این لایحه که برنامه سال آینده دولت باشد.

اینجانب با لایحه بودجه سال ۱۳۸۲ مخالف بوده، از مجلس محترم درخواست دارم که به این لایحه رأی مثبت ندهد. پیشنهاد می‌کنم، برای جلوگیری از ایجاد مشکل برای دولت محترم و دیگر دستگاه‌هایی که ادامه‌ی فعالیت آنها منوط به تصویب این بودجه است:

مجلس محترم، ۳/۱۲ (سه دوازدهم)، رقم پیشنهادی دولت را تصویب و لایحه را برای اصلاح و رفع اشکالات به دولت محترم برگرداند. دولت موظف باشد، تا تاریخ اول اردیبهشت ماه ۸۲، با همکاری کمیسیونهای تخصصی مجلس شورای اسلامی، لایحه‌ی بودجه‌ی ۸۲ را اصلاح و مجدداً تقدیم نماید. مجلس شورای اسلامی‌نیز حداکثر تا پایان اردیبهشت ماه ۸۲ لایحه‌ی اصلاح شده را مصوب و ابلاغ نماید.

متن نطق قبل از دستور مهندس بـهاءالدیـن ادب، نماینده کردستان در مجلس شورای اسلامی در روز یکشنبه مورخ ۸۲/۹/۲

موضوع سخن امروز بنده "حقوق ملت" است. مملتی که در لفظ ولی نعمت مسئولین هستند و در عمل تکلیف ایشان فقط تبعیت محض است و ضامن به انجام وظیفه، یعنی در پای صندوقهای رای حضور پیدا کردن، در راه پیمائی‌ها حاضر شدن، همواره در صحنه، و گوش به فرمان بودن، رنج دیدن و نرنجیدن، چشـم و گوش بسته، دنباله روی کردن، جفا دیدن و وفا کردن و مـوارد متعدد دیگر از همین قبیل .

فصل سوم قانون اساسی کشور ما، یعنی سند میثاق ملی، و یا به عبارتی بهتر خونبهای شهدای گرانقدرمان، اختصاص به حقوق ملت دارد. از اصل ۱۹ تا اصل ۴۲ یـعنی ۲۳ اصـل از قـانون اساسی، اصولیست که مبین حقوق مـلت است. شـایسته است یک بار دیگر عناوین این اصول از ۱۹ تا ۴۲، را ذکر و به فراخور

فرصت و زمان باقی مانده، به شرح چند اصل از این فصل یعنی فصل حقوق ملت پرداخته و عملکرد حاکمیت در این فـصل را توضیح بیشتری دهم. لذا به استحضار می‌رسانم که:

(اصل ۱۹، اصل تساوی حقوق) (اصل ۲۰، اصل حمایت قانونی یکسان) (اصل ۲۱، تضمین حقوق زن) (اصل ۲۲، اصل مصونیت حیثیت، جان، مال و...) (اصل ۲۳، منع تفتیش عقاید) (اصل ۲۴، آزادی مطبوعات) (اصل ۲۵، اصل منع سانسور) (اصـل ۲۶، آزادی احـزاب و جـمعیت‌ها) (اصـل ۲۷، آزادی تشکـیل اجتماعات) (اصل ۲۸، حق داشتن شغل) (اصل ۲۹، برخورداری از تأمین اجتماعی) (اصل ۳۰، آموزش و پرورش رایگان) (اصل ۳۱، حق داشتن مسکن) (اصل ۳۲، منع دستگیری افراد) (اصل ۳۳، منع تبعید) (اصل ۳۴، حق دادخـواهـی) (اصـل ۳۵، حـق انتخاب وکیل) (اصل ۳۶، حکم به مجازات و اجرای آن) (اصل ۳۷، اصل برائت) (اصل ۳۸، اصل منع شکنجه) (اصل ۳۹، اصل منع هتک حرمت و حیثیت) (اصل ۴۰، منع اضرار به غیر) (اصل ۴۱، حق تابعیت کشور) (اصل ۴۲، تابعیت اتباع خارجه).

حال از خود سوال کنیم، به راستی از نظر حاکمیت، اصل ۱۹، در عمل درست اجرا شده است؟ آیا همهٔ ملت ،برابراین اصل عملاً دارای حقوق برابرند؟ یعنی در کشور ما در زمان اجرای قانون و ادای حقوق قانونی ملت، فرقی بین آنها به مناسبت نژاد و زبان و قومیت وجود ندارد؟ یعنی شهروند درجهٔ ۱ و درجهٔ ۲، خودی و غیر خودی نداریم؟ آیا برابر اصل بیستم قانون اساسی همهٔ آحاد

ملت اعم از زن و مرد، از همهٔ حقوق انسانی، سیاسی ،اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یکسان برخوردار، و در حمایت قـانون بـه طور مساوی قرار دارند؟ اصل بیست و یکم و ادای حقوق زنان چطور وضعی دارد؟ آیا اجزای پنجگانهٔ این اصل عملاً" محقق شده است؟ آیا جهت گیریها و رویکردها در خصوص حقوق زن به گونه‌ای هست، که در ربع قرن دوم عمر، بشود امیدوار بود که نصف این حقوق و اهداف این اصل نیز محقق شده بـاشد؟ یـا حقیقت و واقعیت‌های عینی با کمال تأسف پیامی عکس اهداف این اصل را دارند؟ به روشنی در اصل بیست و دوم آمده است که، حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصونست، مگر در مواردی که قانون تجویز کند. خاطرات تلخ و گزندهٔ فراوانی از عدم اجرای این اصل و عکس آن عمل کردن را، ملت در حافظه خویش دارد و زخمهای فراوانی نیز از تجاوز به حیثیت، جان و مال، حقوق مسکن و شغل شهروندان بر پیکر ملت وجود دارد. نمونهٔ بارز و واضح آن که بالاخره عیان شد. فاجعه وحشتناک قتلهای زنجیره‌ایست. خدا می‌داند تا چه انـدازه‌ای، حیثیت، جان، مال و همه چیز انسانهای بـی‌گناه دیگـر تـوسط کسانی که همانند عاملان و آمران قتلهای زنجیره‌ای می‌اندیشند مورد تجاوز قرار گرفته و کسی از آن مطلع نشده است!! در اصل بیست و سوم قانون اساسی، تفتیش عقاید و منع و اعلام شـده است که، تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان بـه صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار دارد!! کدام

ایرانی است که نداند، حتی یک سرباز وظیفهٔ جوان نیز به خود اجازه میداد و می‌دهد که در عقاید مردم تفتیش و تجسس نماید؟ وکدام هموطن است که بارها تعرض به حریم اشخاص و مواخذه و محکمیت افرادی را به خاطر داشتن عقیده ندیده، یا خود لمس نکرده باشد؟ آیا مطابق آنچه در اصل بیست و چهارم آمده است، نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؟ اگـر ایـن آزادی وجود دارد، پس تمسک به قانون کهنه و پوسیده و غیر مرتبط اقدامات تامینی برای بستن این همه روزنامه و نشریه چیست؟ چرا همین مصوبه اخیر مجلس در خصوص محدودیت تـوقیف موقت نشریات از طرف شورای محترم نگهبان مردود شد؟ اصل بیست و پنجم یا اصل منع سانسور، مـی‌گوید کـه بـازرسی و نرساندن نامه‌ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تـلفنی، افشـای مخابرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نـرساندن آنها، استراق سمع و هر گونه تجسس ممنوع است، مگر به حکم قانون؟ اگر تعریف قانون مصوبات مجلس است، حداقل بنده به یاد ندارم که مجلس جواز بـازرسی نـامه‌ها و اسـتراق سـمع و تجسس را به هیچ دستگاهی داده باشد. در حالی که دستگاه‌های مختلف منجمله دستگاه‌های موازی اطلاعات، که خـود بـدون مجوز قانونی ایجاد شده‌اند، بنا به شـواهـد، انـواع و اقسـام تجسس‌ها و ورود به مکالمات و حریم خصوصی اشـخاص را، انجام داده و هنوز هم می‌دهند شایسته است در همین جـا ایـن مطلب را عرض کنم که، امروز در کشور ما، نهادهای دیگری نیز

متاسفانه به موازات مجلس اقدام بــه قــانون گــزاری کــرده و مصوبات آنها با کمال تاسف حکم قانون را نیز پیدا کرده است!!
از اصول بیست و پنجم تا سی و دوم یعنی اصــولی کــه بــحث احزاب و جمعیت‌ها و تشکیل اجتماعات و حق داشــتن شــغل و برخورداری از تامین اجتماعی، از نظر بیکاری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، آموزش و پرورش رایگان، داشتن مسکن متناسب با نیاز و غیره که عدم تحقق آنها و متوقف ماندن این اصول اظهر من‌الشمس است. می‌گذرم، تا در این فرصت به اصل سی و دوم بپردازم، در اصل سی و دوم آمده است که، هیچکس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم قانون، در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا" به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحهٔ قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد، متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود!!
به نظر بنده، تخلفهای آشکار و متعدد و به تواتر از این اصل و تجاوز به حقوق ملت به قدری روشن و عیان است که نیاز به هیچ توضیح و ذکر مصادیق فراوان تخلف وجود ندارد. هــمه مــلت ایران شاهد دستگیریهای گسترده و بازداشتهای موقت و طولانی مدت و عدم تشکیل به مــوقع دادگــاه و نگــهداری زنــدانــیان بازداشت موقت شده به مدتهای طولانی در سلولهای انفرادی بوده و هستند این واقعیت تلخ از نکات بارز عدم رعایت حقوق قانونی ملت، که در این اصل ذکر شده است می‌باشد. از اصول

بعدی نیز به دلیل ضیق وقت صرف نظر کرده و به اصول سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم که دلالت بر برائت همه ملت دارند و یا بحث منع شکنجه می‌نمایند و یا ممانعت از هتک حرمت و حیثیت بازداشت شدگان و زندانیان را بیان کرده‌اند، می‌پردازم. مباحث مطروحه فی مابین طرفدار حقوق ملت از یک طرف و شورای محترم نگهبان در این مورد که اصل بر برائت است و همه دارای صلاحیت می‌باشند بحثی است که همه ملت از آن آگاهند، می‌خواهم بگویم که از نظر خیلی از تصمیم گیران و تصمیم سازان بر خلاف حکم قانون اساسی، اصل، بر عدم برائت و عدم صلاحیت است، مگر خلاف آن ثابت شود!! ناگفته پیداست که این نظریه مسئولین تا چه اندازه در تباین و تناقض با اصل سی و هفتم قانون اساسی است که اصل را بر برائت مقرر کرده است. در اصل سی و هشتم شکنجه منع شده و متخلف از این اصل طبق قانون باید مجازات شود. طی سالیان اخیر که تا حدودی توسعه سیاسی محقق شده و مردم می‌توانند آزادانه، آنچه را، که در زندان‌ها بر آنها رفته است بیان کنند، ملاحظه می‌شود که منع و قبح شکنجه به کلی از بین رفته، انواع شکنجه‌ها از نوع سفید تا دیگر گونه‌های آن و نگهداری محبوسان به مدتهای طولانی در سلولهای انفرادی رواج کامل دارد و با شهامت کامل مصوبه اخیر مجلس برای پیوستن به کنوانسیون منع شکنجه رد می‌شود. بارها شاهد بوده‌ام که چگونه حیثیت و حرمت متهمین قبل از صدور حکم دادگاه و

اثبات جرم، با استفاده از ابزار رسانه‌ای، هتک شده و با آبروی آحاد ملت بازی شده است.
مواردی که در فوق معروض شد از مصادیق عدم اجرای قانون اساسی و حقوق ملت است. حال از خود سوال کنید در این اوضاع و احوال نباید بحث عدم رعایت حقوق بشر مطرح شود؟ آیا نباید نگران رنجش ملت شد؟ شاید معدودی خوشحال هم باشند، که این رنجش تحقق یافته، و نتیجه عملی آن این باشد که ملت در انتخابات شرکت نکنند. شاید، بتوان این احتمال را داد که بی توجهی به حقوق ملت در قانون اساسی نیز یک تاکتیک برای رسیدن به اهدافی خاص باشد. لذا، ملت باید هشیار باشد و با هوشیاری از حقوق قانونی خود دفاع و آن را موکداً و با صراحت و بدون لکنت زبان، مطالبه نماید. برآیند افکار عمومی و خرد جمعی باید در جهت وادار کردن قانون گریزان و قانون شکنان به رعایت قانون و احترام به قانون حقوق ملت باشد. شایسته است حرکت و تداوم در پایمردی و پویائی ملت به صورتی باشد که کسی نتواند فراتر از قانون عمل کند. با اتحاد و اتفاق و هوشیارانه عمل کردن می‌توان به خواستها و منافع ملی رسید. با رعایت حقوق ملت و حفظ کرامت انسانی تمامی شهروندان و رعایت عدالت در همه زمینه‌ها و در یک کلام، با مرعی داشتن حقوق بشر می‌توان دشمنان ملت و مملکت را ناامید کرد، نه با شعار.